

Digitized by the Library and Information  
Centre of the Hungarian Academy of  
Sciences





Perzsa O. 27.



سجل  
شماره

5

و  
شماره

شماره  
100  
100

شماره



5. 794

کما  
سفارتخانه امیرشیراز

سعد الله فلك سعد الله المشهور رسالة الملكة

۵۰ ستار حضرت مناسبت بر بار  
 کرد و با شتی خوشم خود استظهار  
 صد بار و لو استیجی بود  
 صد دانگ و کشید می در تار



هکوشی دلاکتا این دنیا دون • بیرون آیی که نیست این جای سکون  
و در زانک با اختیار بیرون نشوی • دست اجلت بسیل آرد بیرون

مردم از آن بدام التیج کزد ولی من که میجوادی نثارم مردم را



۱۰۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمِنْهُمْ  
 جده وشنا ودرج وسماس حضرت باری عزشانه و جل سلطانۀ راکه  
 شرف دانش منقبت فضل راست نظم مصالح امور عالم و موجب  
 ربطات نامت بنی آدم کرد تا بواسطه جریان احوال بر منافع موارب تقدیم  
 می افتد و بدلت آن لرحکم داد امر و توالی میان جمهور و خلائق مرتب  
 می شود درود و صلوات بسیار و تحیات بی شمار بر ذات بزرگوار  
 حضرت نبوت و ختم رسالت آن صاحب فصاحت و مالک بلاغت  
 محمد مصطفی اعلم بحقیق و بلاصواب اخبار و اشباع ابرار او باد  
 اما بعد مقرر این اوراق دینی دولت و سرورده نعمت محمدی عبد الله  
 ابن علی تعریف با بقاء علا البرزوی اصلح الله شأنه جنین معرض کند  
 که در شهر و سنده است و سبب کما به هلالی محذوم جهانیان آصف زمان  
 صاحب دیوان الممالک شرقاً و غرباً ناظم مصالح العالم قریباً و بعداً  
 سعد الحلة و الدینا و الدین عون الاسلام و المسلمین ادام الله علوشانه  
 و خلاۀ رنقه زمانه محمد بن صاحب سید تلح الیق و الدین علی الساجی

بنده دولت خواه کاتب این کلمات را اشارت فرمود که در ضمن ترسل  
 وصفت استیفاً مجعولی باشد جهت مدد خاطر شریف و ذهن لطیف  
 محذوم زاده جهان صاحب معظم دستور مکرّم کتب سعد معالی  
 هلاک سپهر سروری قرة عیون العالم ددۀ ذلیل الاثم شرف الدوله  
 والذین امیر جامی ادام الله بقاه فی اوج الکرمه وارتفاع السعاده هر  
 چند این بنده را استعداد امثال آن اشارت نبود اما حکم  
 قضاء تبیت قدم منزلت نافذ شده بود و بدان مثال داده الغام  
 بحسب طاقت و چه نظر خوش و لب آمد و بدان شروع کرده شد و آنرا  
 سعادت نامه نام نهاد بریت بر یک مقدمه و دو قسم

### مقدمه در تعریفات

ترسل از روی لغت فستادن سخن باشد که در اصطلاح اهل قلم  
 عبارتست از اکتساب و تزیین معانی مختلف و مقاصد متنوع بعبارت  
 مهذب و توالیب منمّح که بویتری نویسند یا بیخام دهند استیفاً  
 صناعتی است قانونی مفید طرف اثبات صورتها صیل شرح  
 معدودات از جهت وصول بقدر و شمار آن باعتبار ارضاء یا عطف







دوم

در ذکر اجوبه

سوم

چهارم

پنجم

ششم

در شرح قصتها و احوال که مطلوب کتابت آن بود

در مناسبت

در مقاطع

خاتمه در بیان فرایندی ختم قسم ترسل ذکر این کرده می شود

افتتاح سخن در آداب کتابت بر سبیل کلیت کتب منتهی باید که بعد  
 از آن که از تحصیل الفاظ عربی و اشعار و امثال و تتبع تراکیب نظما و بلغا  
 حیض و مایه حاصل کرده باشد بقسط آنان بهره مند شد بحسب مراتب  
 و مناصب بر سبیل اجمال بداند و آنرا بقدر فضیلت خوش و معروف  
 روزگار در استعمال آورد و بناء انشا و تراکیب سخن بر آن نهد هر  
 چند آن معنی امریست که بحسب مهارت بسیار و تتبع بیشتر حاصل شود و مقدار  
 کرد و اما درین باب معنی کلی که موجب تسخیر خاطر و مدد استخراج  
 طبیعت شود ایراد کرده می آید ان شاء الله تعالی گویم میان ملایم  
 منه و الیم خالی نباشد از آنجمله غلافه خوشی باشد یا نه الی باشد

در بیان فرایندی ختم قسم ترسل ذکر این کرده می شود  
 در شرح قصتها و احوال که مطلوب کتابت آن بود  
 در مناسبت  
 در مقاطع  
 خاتمه در بیان فرایندی ختم قسم ترسل ذکر این کرده می شود  
 افتتاح سخن در آداب کتابت بر سبیل کلیت کتب منتهی باید که بعد  
 از آن که از تحصیل الفاظ عربی و اشعار و امثال و تتبع تراکیب نظما و بلغا  
 حیض و مایه حاصل کرده باشد بقسط آنان بهره مند شد بحسب مراتب  
 و مناصب بر سبیل اجمال بداند و آنرا بقدر فضیلت خوش و معروف  
 روزگار در استعمال آورد و بناء انشا و تراکیب سخن بر آن نهد هر  
 چند آن معنی امریست که بحسب مهارت بسیار و تتبع بیشتر حاصل شود و مقدار  
 کرد و اما درین باب معنی کلی که موجب تسخیر خاطر و مدد استخراج  
 طبیعت شود ایراد کرده می آید ان شاء الله تعالی گویم میان ملایم  
 منه و الیم خالی نباشد از آنجمله غلافه خوشی باشد یا نه الی باشد

در بیان فرایندی ختم قسم ترسل ذکر این کرده می شود  
 در شرح قصتها و احوال که مطلوب کتابت آن بود  
 در مناسبت  
 در مقاطع  
 خاتمه در بیان فرایندی ختم قسم ترسل ذکر این کرده می شود  
 افتتاح سخن در آداب کتابت بر سبیل کلیت کتب منتهی باید که بعد  
 از آن که از تحصیل الفاظ عربی و اشعار و امثال و تتبع تراکیب نظما و بلغا  
 حیض و مایه حاصل کرده باشد بقسط آنان بهره مند شد بحسب مراتب  
 و مناصب بر سبیل اجمال بداند و آنرا بقدر فضیلت خوش و معروف  
 روزگار در استعمال آورد و بناء انشا و تراکیب سخن بر آن نهد هر  
 چند آن معنی امریست که بحسب مهارت بسیار و تتبع بیشتر حاصل شود و مقدار  
 کرد و اما درین باب معنی کلی که موجب تسخیر خاطر و مدد استخراج  
 طبیعت شود ایراد کرده می آید ان شاء الله تعالی گویم میان ملایم  
 منه و الیم خالی نباشد از آنجمله غلافه خوشی باشد یا نه الی باشد



که در شرایط خدمت و بندگی و مراسم تعظیم پیشت مهمتر در خطاب  
 گوش باید داشتن و رعایت کردن و مهمتر پذیر و ماذر و جده و جده  
 باشد یا استن از خردندان پذیر یا اقربا همچو عم فخال و مرگ مهر بنویس  
 از فضایل و مناصب نیز معروف و موصوف باشد ملاحظت آن نیز  
 بحسب حال او و مناسبت عرف و وقت رعایت باید کردن و گوش داشتن  
 و حکم شیخ بزرگ و علماء متبحر و مشکله و مبطل داستان نزدیک بود  
 حکم پدر و اهلایم بلکه اینجا طریقت ادب و شرط تواضع بیشتر باید بقدم  
 رسانند هر چند ملایم منه در رعایت منصب و رفعت باشد تا  
 سبب سعادت و نیکو نامی دنیا و آخرت گردد ان شاء الله تعالی مؤتواضع  
 لله رفعة الله و اگر جناب میان ملایم مشرفه الیه علاقه قرابت  
 و خویشی نباشند باید که کاتب تفاوت مراتب و مناصب دینی و دنیاوی  
 میان ملایم مشرفه الیه و الیه اعتبار کند اگر در مرتب و منصب  
 ملایم الیه بالاتر باشد فوقیت را ضبط کند بحسب عرف روزگار  
 بنیاد خطاب و اساس کتاب بوجه خضوع و فروتنی بران نهاده  
 خطاب حضرت پادشاه وقت را غیر خطاب باشد خدمت و روز وقت

4  
و خطاب و زو غیر خطاب عالم و علی هذا اما درین قسم در حضرت  
نسبت کمتر گستاخی کند و صورت شکایت و عتاب در مکتوب بتصریح  
نویسد هر چند حق بجانب او باشد خصوصاً حضرت پادشاه و وزیر  
وقت و لکن اشان اللهم مکر عجز جالوسش باز نماید بادی و تواضع  
تمام و عیاقی و رحمتی طلبیدن متضمن دین ضرر و حصول مطلوب و سبب  
اجابت آن عجز و رحمت هر چند آن مهر و متعلقان او باشند  
بهم وجه نشایند که متعرض آن شود بلکه باید که کتابت و سخن او  
مقصود باشد بر ایلالت مسبب عجز و رحمت به بر شکایت و سبب مسبب  
آن با حجاب مخدوم و مهر و درین مقام احتیاط و ادب بغایت رعایت  
باید کردن چو مقامی بغایت لطف و ناز است و فرج باد سلیمان و وزیر را  
و چگونگی در بغایت لطافت و نازکی و جماعت مفسدان و متعرضان غالب  
و چنانکه بانرا تعریفی هزار خاندان بنیاد دهند و عالم مشغول کنند  
نمود بالله و ایاتکم و اگر چنانکه مرتبت و منصب مکتوب منه و الیه  
در حال درجه تقابل باشد شرایط عزت و ادب بوجهی که چه نسبت  
و مرتبت اقتضا کرده گوش دارد و سعی کند تا در افاضات نجو است و تفریط مذلت



نیفد حسن خطاب و لطف مرسلت در نظر دارد و بنیاد خطاب  
بر آن نهاده مطلع و وسط جان اساس کند که موجب شود انس و محبت شود  
مایل بتواضع و خلعت و از کتابت موحشات و اظهار ان اجتناب و توفی  
نماید اللهم مگر که میان ایشان عداوت طامه و تفاوت بین باشد  
و مقام مقام ترجیح و محاجات باظهار و کتابت موحشات بجهت  
اعتقاد بالفاظ غیر قبیح مستنکر جناب کمزید عداوت و خست بسیار  
نشود رخصت از جایز شمرده الضرویات بقیه الخطوبات و اگر  
درین مقام سعی و اجتهاد او بنان رسد که خود را درین مقام نیندازد  
الضرورت در پیش آید بطریق عقل و حین کفایت دفع کند بهر حال  
تقصیر و نباشد و اممال جایز نه مادام نقضی شود بنظر و تسلطی  
مکتوب منه و کسر لاهانت مکتوب منه

**شعر**

إِنَّ السَّلَامَةَ مِنْ لَيْلِي وَجَاهِي      أَنْ لَا يَنْتَرَعَلِي جَالِي بَوَائِيهَا

و اگر درین قسم حاجت افتد باظهار عتاب و کتابت شکایت  
الیه باید اول پیش مکتوب منه و این باشد بر انداختن مکتوب الیه  
و ان سبب ان عتاب و موجب ان شکایت و اصلاح حال بعد از ان بران اندام  
نماید

و جبری

در بیان این که در این کتابت موحشات و اظهار ان اجتناب و توفی نماید

و جوی این معانی بوجه تعریض و طریق متناسب در کتابت آورد  
 درین مقام آنست که گفته اند **وَسَقَّ الْوُدَّ مَا بَيْنَ الْعَنَابِ** و اگر شوقی  
 ندارد و داند که مکتوب الیه از آن مرتدع نخواهد شدن و حال اصلاح  
 نخواهد آمدن و طعنا بصریح و تعریض باظهار و کفایت آن دو  
 معنی التفات نکند و بدان مشغول نشود و ملائمت آن بوجه تجرّز  
 و تیقظ که مفضی نباشد زیادت و حشمت بتفہیم رساند و اگر مرتدع  
 و منصب مکتوب الیه نازل تر بود جای نباشد که میان ایشان خادم  
 و مخدوم شایان باشد که اگر نباشد زیادت خطاب بحسب عرف روزگار  
 اعتبار کند و در حفظ و رعایت ناموس خوش مقرون بر رعایت جانب  
 مکتوب الیه بوجه متناسب اهتمام نماید و قلم را از تصریر شکایت  
 و کتابت عنایات کوش دارد تا سبب کسوفی در نظر مکتوب الیه نشود  
 بلکه تبسیر ازالت سبب عنایات و اصلاح ذات البین برجهی بتقدم رساند  
 که عرض حاصل آید و ناموس مکتوب منه برقرار ماند اللهم که حالت  
 حنان اقتضائند تجاھل و تغامض دران مقام ظلمها بدید و از آن جا  
 ضاده مانولد کند پس بصورت باظهار شکایت نوعی از نادب تغصیر



مناسب مضاف باید کردن تا هم اصلاح فساد متوقع صورت بندد  
 و هم بطریق کسناهی مخدوم واقع نگردد تفاوت حکم کتابت خویش مستر  
 یا کاتب نزدیک باشد بدین مقام و اگر چنانکه میان مکتوب منه الیه  
 خادم و مخدومی باشد تفاوت خطاب بحسب عرف روزگار گوش دارد  
 و مقام باشد که اشتیاق و آرزو مندی نوشتن اقتضا کند و مناسب افتد  
 و مقام باشد که کلام و مناسب رساندن تفاوت را اعتبار باید کردن  
 تا فساد و تفریق تولید نکند و سو انتظام امور و مهات پیدا شود  
 در الجمله تفاوت اعتبار از خطاب بتقرنات عقل و تتبع عرف روزگار  
 و مایه مکتوب منه و کاتب تعلق دارد و تمامی آن  
 بدان مخصوص و مربوط تواند بودن بحضرت بادشاهمان  
 غیر خواندن و شنیدن زادگان هیچ آورنده را نمکین آن نباشد که شرح اشتیاق  
 و تفسیر آرزو مندی و امثال آن مکتوبات نویسند و عرض کنند و بجهان  
 محال و لایق و اوساط الناس و هم نشاید خدمت امراء بزرگ و وزرا و  
 وقت بیان اشتیاق نوشتن و آرزو مندی تفسیر کردن بلکه بر مجرد بندگی

و خدمت و عرض و قصه قناعت نمایند و انان تجا و زینتند حکم رعایا با  
 حکم ولایت و حکم خدم و حواسی ممالک با محذومان و مالکان خود درین حکم  
 مندرج توان بودن و بدین حکم نزدیک تو می شود ثنای بطریق صواب و فکر ملاء  
 بسداد مملکت اندامیست ریاد

## باب اول

در ذکر مطالب مخاطبات از ادعیه و نهانی و تعاریف مطلع بحساب بحسب  
 استعمال وقت و ظرف خالی نباشد آن مشتمل باشد بر تهنیت بشارت  
 خاص و آنرا تهنیت خوانند باین شرح نه ارادت و مکروبی معین و آنرا تعزیت  
 گویند باین روشا و دعاء محض بحسب و آنرا حسن مطلع نام باشد و آن باب پسرده  
 فصل منظوم می شود **فصل اول در حین مطلع**

و آن بحسب مراتب متنوع است و اینجا بجزایر من تبه اعتبار کرده اند برین موجب  
**بایشا وقت** حضرت اعلی بادشاه جهان فریدون فرخنده هبت  
 سلیمان تخت سایه افزید کار پناه اهل روزگار ادام الله سلطنته و خلا عظمه  
 در نفاذ احوکام و مطاوعت ایام سالها و بی نهایت و قریبها و غایت مستدام  
 باد و ببرد عن اسمہ در جمع احوال ناصر و حافظ و حامی و معین





## نوعی دیگر

فتح و ظفر قرین رایت منصور خدایگان عالم بادشاه

بنی آدم سلطان سلاطین العرب والعجم مالک اقالیم الشرق والغرب  
کشف الثقلین ظل الله فی الخافقین مجرم مالک الدنیا مظهر کلمات العلیا المودین  
السماء المطهر علی الاعدا خلد الله ملکته ورفیع درجته باد و جیت  
جلد و علا در جمیع مرادات و مطالب جملة و معاون

## نوعی دیگر

بارکاه علیا خدایگان مطلق بادشاه حق در علو مرتب جهاندار و محمد  
مقبول شهر یاری تو دوست مرتب عزل کسری و مهدیب ملک  
بروری و تاراه داشتن دولت و مکرمت رنده کردار ایزدین معولت و تربیت

## نوعی دیگر

امت محمدی و تقویت ملت احمدی هم عنان خلود باد  
خدمت بهمنان دولت خداوند عالم جبل الله مظلومان و سایه رذاب  
موکب خدایگان جهان غرور و ثقی معصومان ایام مامور و دهر مفتاد

## نوعی دیگر

موالک علیا بادشاه اسلام خدایگان اعظم  
جهاندار معظم خورشید رایت سیاره موکب مظهر الدنیا و الدنیا نصره  
الاسلام و المسلمین عیانت سلامة الخیفته کشف الملة الاسلامیة ناصر  
المؤمنین قاصع المعتدین با ربط العالی فی الخافقین مظهر الحسنان فی

نوعی دیگر

المشرفین موافق دوام بادى سلطان باد  
ایور سحانه و تعالی خطه ایسلام و واسطه عالم را بحال عدل  
و رحمت و کمال هبت و سیاست خداوند عالم سلطان جهان  
بادشاه روی زمین خلد الله ملک و ادام سلطنته همیشه  
جنان هست او آسته دارا و جناح انعام و سایه احسان او بر عالم  
و عالمیان بین نسق که چاه نیست کسرا نیده یا خلاق اقالیم در  
کف حمایت و نظر عنایت او ادام کنند و ضعفاء ملت و کبراء دولت  
در سایه عدل چیرم رامت او آسوده باشند عزیزانم بادشاهانه باد  
فتح مبین و تواتر نصر عزیز او مرید و مظفر و منصور و باد  
**امرای بزرگان** بارگاه معظم و درگاه مکرم محمد و امیر عادل  
مظفر منصور و لشکر کش ایران پهلوان جهان ثقت المحضت العالیه  
عمده الدوله الظاهره اعدال الامراء فی العالم در علو جلاله  
و رفعت کمال بایسته و مستدام باد **آخری** امداد نماید آسمانه  
و مواد نصرت یزدانی بلوکبه موبک میانین امیر معظّم خیر و عادل  
معین الملوك و السلاطین صاحب الجیوش فی العالمین ناصر الاولیاء



قاهر الاعداً اعز الله انصاره متواصل باد وارايات فلكه بيكر  
 واطراز آيات فتح وظهر حاصل وبرانم امارت مويده و معام فرمان  
 وني محمد **اخري** روزگار هايون در نظام امور دولت و دوام اقبال  
 و نصرت بامتداد ايام و ليالي مقرون باد و ايزد تعالی اثار ميامن  
 دولت محاسن معدلت و قانون ابد گرداناد **اخري** عنایت آسمان  
 معنان دولت و تامين يزدان ممرکاب مولب لير کبير فوين  
 اعظم سلطان الافاق خسرو جهان عصفه الملك منخر لواء الزک  
 و البجم جوان و جوانخت باد و حق جل و علا بهر صوب که خرايد و بهر  
 که نهضت فرمايد ناصر و معين باد محي محمد و اله اجمعين **نامه وزيران**  
**مالك** مسند وزارت بفر راي عالم آراي مخدوم اعظم مستقدم ارباب  
 السيف و العلم صاحب صاحب قران دستور جهان عالم عادل مويده  
 مظفر کامل قوام الملك ناظم امور ملک و ملت سلطان الوزرا في العالمين  
 فلان الدنيا و الدين كهف الاسلام و المسيئين سالها بسكيار  
 اراسته داراد و عرضنه ممالك ليت با انواع ترتيب و اصناف معدلت  
 مخدوم آراسته و مزين باد **نوعی دیگر** لطايف عواطف

آلهی و نفایس کرامات نامتناهی نثار بارگاه جلال جناب فلد مثال  
 محذوم صاحب و دستور عالم و زیر شرق و غروب مدبر عرب و عجم عزت  
 انصاره و ضاعف امتداده مصلح دین و دولت بامضاء رای انور در  
 سبک حصول مستطیع و مطالب ملک و ملت با استدعاء ضمیر منیر در عقده  
 مجامع مظلوم چو حقیقه **آخری** مسجودت که نهایت او همام و غایت  
 اهتمام بمبادی کمالات آن برسد و هر کرامتی که حاصل افکار عقل  
 و مبلغ ادا کات فضلا با وایل واد اخرا ن بنیوند نثار جناب  
 محذوم جهان آصف تان صاحب دیوان مالک شرقا و غربا ناظم مصالح  
 العالم بعدا و قریبا مرجع خاص و عام و ملجأ قوی و ضعیف مصدر چل  
 و عقد مادی ابرام و نقض امر و نهی ادام الله علو شأنه و ظله رفعة  
 زمانه باد روزگار دولت مساعده و معصودها دین و دولت حاصل  
**آخری** سرپر وزارت و دبیر مملکت برای صایب و ضمیر مشرف  
 محبوم اعظم والی اقالیم فصل و لرم مولی حکام آفاق مجرر المناصب  
 بالحق سبحانه و تعالی و ظله زمانه با فرض ارض جهان و انقضاء  
 زمان مولد و مهتد باد و دوام آن بدیل روزگار و دامن لیل و نهار



**نامه قاضی ممالک** ظل جلال جناب مقصد و موقوف مظهر  
 خداوند مولانا امام اعظم اعلم حجة الحق على الخلق قاضی القضاة  
 على الاطلاق مبين الجلال والحجرام مقرر جلايل الاحكام محي السنة  
 ناصر الشريعة قدوة المحققين زينة الموفقين علامة الدقير معتدا العصر  
 فلان الملة والدين بوقار الاسلام والمسلمين يديم الله معاليه مميته  
 بسيط بن مسكون مبسوط باد و عنان جل وعقد وبسط و قبض انور  
 اسلام و زمام امر و رمي و ربح و خفص احوال عالم باهتام راي منير و افكار  
 مصيب مفوض و منوط **اخرى** مسند قضاة و حكومت و سدة  
 اقتدا و امانت بذات شريف و مكانت منيف خدي كان افاض فضل  
 مقتداي ارباب عقل و نقل مولانا اعظم صدر اعلم سلطان  
 الفضلاء و الحكم سخرج الدقائق و الاحكام خاتم الجاهدين  
 وارث الانبياء و المنسولين صدر الملة و الدين حجة الاسلام  
 و المسلمين يديم الله فضايله بين سته آراسته و منن باد و توبيخ  
 تقديم قواعد معدلت و افاضت مكارم مبررت در فضل  
 جناب معلما محمد دم صاحب اعظم و سطور **نامه كاتب ممالک**

9  
 9  
 النورانية الدولة القائمة ناطم ديوان الممالك عزّ نصره بيوسته در  
 اساعت معدلت وافاضت نصب وريعت رعانا وحيات ضعفا سألها مستلماً  
**اخرى** مركز مجرو معالي مخدوم صاحب عادل منصف منصف  
 حامى مصالح الملك عمدة السلطنة مؤتمن الحضرة العاليه جلال وزرا  
 العالم عزّ نصره بيوسته در ضبط امور ممالك وحفظ مصالح جمهور  
 جناب هست محقق وعادل باد ديوان ممالك بنظر معدلت واعتبار  
 شريف مخدوم صاحب اعظم ملك الملوك الوزراء العالم دستور الملك يديم  
 الله تعالىه بيوسته مضبوط ومربى باد وتوفيق ادامت جلال  
 مصالح مردم وافادت فضل امور جمهور برنج راسته ميستر وميتا محقق  
 حميد وآله **نامه سادات الكبار** منصب نسب  
 مصطفى ومنصب اعتراف حب بنوى وجود وديكانت مولانا سيد  
 اعظم مرتضى الكرم سلطان افاضل السادة برهان اكارم السيادة  
 زبدة آل الرسول خلاصة عبقة النبوة دامت فضائله وآلته وبر  
 باد مسند سيادت ومتكاف بغايت بين شرف ذات  
 وكرامت صفات امير سيد معظم محي مطهر عمدة السيادة



مختر السادة حبيب وشيخ جهان افكار آلي اطا الله بقره  
 عز ديام وشريف ثابت ميمشه اخراشته ومكرم باد **نامه مشايخ**  
**الجبّار** درون منير وضمير مضى مولانا سيدنا امام الانام  
 شيخ شيوخ الاسلام مادي اكرم كاشف الظلم لثان الحقيقه برهان  
 الطريقه مدوه السالكين مقتدا الواصلين المحبوبين شرح الله  
 صدره بيوسته مطرچ انوار قدس ومحل سواح عيب باد وجباب  
 على دايما مقصد ومنتهى نظر طايان جود ومنزل حركت سالكان طريق  
 صدق **اخرى** اوقات شريف روزگار مبدل مولانا اعظم  
 شيخ شيوخ الطريقه كاشف اسرار الحقيقه مدوه الاوليا، زبدة  
 الاصفاء، مرشد اصحاب الكمال مقتدا ارباب الضلال ستر الله في الارض  
 حجة الحق على الخلق دامت مكارمه تليست برؤود انوار يقين وفوق  
 ميامن دين ميمشه منور ومكرم باد ساجت مبارك وجباب نظائر  
 ان موالحين نفسان وخوايل شيطان طامر ومبدل **اخرى**  
 بركات دعوات وميامن طلعات شيخ معظم مجتهد متعبّد  
 موفق الخيرات معدن المبرات ناصح العباد صفوه الاولاد زبدة

الاصفا، خلاصة الاتقياء، تفضيله بر اهل اسلام واصحاب ايمان  
 باينده ومستدام باد حق الحق **نامة علماء الكبار** آثار نفاطر  
 اقسام وانوار نتائج افكار مولانا امام اعظم مبين الشرائع والاحكام  
 مجتهد الزمان مفتي القرآن عالم الهدى اعلم الورى محي المذهبين  
 مقدا علماء الحافقين بقیة السلف قدوة الخلف ناصرا للشيعة  
 قاصا البدعة حجة الحق مرشد الخلق يدوم الله معاليه ومكارمه  
 وصفحات ايامه ولباليه بحار الشهور والاعوام تملأه وموید باد  
 وحى تعالى در جميع مصالح ومهمات جام وجافظ **اخرى**  
 جناب رفیع مولانا امام الدنيا علامة الورى كثاف المشكلات  
 مفتاح المحققات سلطان المفسرين برهان المحققين والمجددين  
 استاد الانام حجة الاسلام صدر الافاضل يدوم الله فضيله منزل  
 عذب فضلاء ومنزل راحة علماء باد **اخرى** روضة شريعت  
 بدقت نظر ووقوف فكر مولانا امام الورى عماد الشريعة سراج  
 الامة مبدع الدقائق مشر الحقائق مفتي المذهبين دامت مكان  
 فضله بهوسه در نصرت وخرق باد وساعات واوقات در افادت



علوم شرعی مصروف و معروف بالله محمد وآله **نامه شجعه ولایت**

منصب امارت و میریت فرمان دمی بعز و دولت و نصرت و خرمی باد  
و اوقات و ساعات در اوقات عز و کرامت مصروف و دولت این امر مکرّم  
صاحب السیف المهابت و الی العدل و الکرامه مختار الخواص مؤمن  
السلاطین زاده الله قلده و عزت نصره در دولتی باجشمت پساها بسیار  
و قریبها و شمار مکرّم و مشرف باد و ایزد عزت شانه در جمع امور ناصر  
و معین **آخری** بارگاه رفعت و ذروه مکانت رتبت و شکوه  
و سطوة و مهابت امین معظم حاکم عادل صفدر ایران صاحب عدل  
و امان دافع جور و اعتساف طم زالی مرکز الاجال بهم محاطا و دایره  
السعادة محیطه معطیه و مقرباد توکل الی مساعدت  
میرزا غی در تقویت ضعف و رعایت رعایا شان روزگار مبارک  
**نامه چاک و ملک ولایت** روزگار میانون و عهد مبارک خداوند  
ملک اسلام شهریار عادل موبد مظفر منصور صاحب السیف  
و القلم و الی الایادی و المنعم منخر و نظام ایران دستور خراسان  
مرجع الاکابر باجا الضعفاء حام طسکه و زاد قلده ساعات خلود

۱۱  
 ۱۱  
 واوقات ابد مؤکد و مہم باد و ابو ذوالعالی در جین مطالب و مقاصد  
 مد **آخری** ساخت بارفت و جناب با تمکین خلاوند ملک معظم  
 صاحب مکرم حاوی الفضائل و المحارم جلی المجاہدین و الشیم بیستہ  
 عاجز و ادباجات و مرکز اصحاب طلبات باد باری عن سلطانہ  
 در سر و اضرا ناصرو محسن باد بحی حقہ **نامہ خطبہ**  
 منابر اسلام بشرف اقدام عالی مولانا معظم امام مکرم صدر صدور الاسلام  
 اوضح العرب و العجم سلطان الخطباء برهان العلماء دامت فضائلہ  
 تافیام السلطہ عزیز و مکرم باد مساجد و محارب اسلام بیمن  
 حضور شریف و نفس مبارک مولانا معظم امام مکرم مقتدا ایران  
 صاحب الفصاحت و البیان مالک البلاغۃ و الی البراءت ملک الملوک  
 الخطباء فی العالم مدوۃ الاممہ میشد الاممہ ناصح الملوک و السلاطین  
 مبارک الافاضل و مقصد الاکابر باد و عن سبحانہ و تعالی موافق  
 و نضیہ اور اسبب ارشاد خلائق و موجب امتداد عالمیان کفاد  
**نامہ مخمس** بتفہید شریعہ دین و اظہار طریق و شعار بقین بنی  
 نظر و کرامت اجمہاد صدر امام کبر ملک المحسنین مظہر الحق قانون



متكفل قواعد امانت مَسْرِي اثار مدلت زاده الله قوه في الدين ومهابه  
 في اليقين يوسسه مرتب ومضبوط باد وظلائق وعموم طوائف بواسطه  
 حسن احساب وكمال تجرّز واجتناب اودر امان وراحت **اخرى**  
 مراسم اسلام ومعام عدل ومرحمت بغير تدبير كال احتياط صدر امام  
 مكرم قدوة المحسبين حافظ دقايق الشريعة الرفوا فاطم هوائن الملة  
 ايضا حرسه الله تعالى عن الزين والاعساف وريته بشرط العدل  
 والانصاف منظوم ومستقيم باد وحق جل وعلا ميمته جناب  
 اودا برتبع طويقت حق وسلوك نفع صدق مقيم وثابت داراد حق حقه  
**نامه اطبا وچكا** ذات شريف مولانا اعظم ملك الحمى سلطان  
 الاطبا وراحت الارواح شفاء القلوب والاستباح بقراط الزوان  
 جالينوس الدوران مؤمن الملوك والسلاطين اعز الله في الدارين در  
 اجناء طبائع وراحت امرجه مسيح ثا في باد **اخرى** ميا من نظر مبارك  
 تامل شريف مولانا اعظم سلطان الحمى مكل فوايد الافاضل المتقدمين  
 متم قواعد الاكابر المتأخرين مفرح القلوب ثقة الخواصين معتمد  
 الملوك والسلاطين زاد قدره موجب سلوت حسدكان وسبب شفاء ملاذكان  
 باد

مزاج مبارک برتقوم ابدان و معذیل الجراف ارواح مسعوف **نامه**  
**مخبران و مهندسان** ذهن مبارک و فرخنده متین مولانا، محظّم  
 سلطان الحکما کشف الضمیر و اسرار فہم احکام النواب و السیاد  
 فتح العلویات سیاح اصفاغ السفلیات ثقت الملوک دامت  
 مکارمه بیوستہ در تصحیح مسائل نجومی و تنقیح فوائد حکم  
 جنال هست مسار الیہ و متعین باد **اخری** خاطر و قادی  
 و ضمیر نقاد مولانا، محظّم سید الحکما مسخرج الدقائق و الزیاد  
 مقرر مقادیر حرکات الاحرام معتمد السلاطین مختار  
 الخواصین دام فضله بیستہ در افادت احکام فلک و اتصالات  
 علوی دستور عالم و قانون اہل مضل باد **نامه شجرہ**  
 طبع لطیف و ذہن ظریف مولانا، محظّم ربیع الفضلا و قادی  
 الشجرہ صاحب النظم مالک النثر مبدع البیان نادرۃ الزمان  
 دام فضله بیوستہ مہینہ فوائد روحانی و مقتد لطایف معنوی  
 باد **اخری** خاطر منیر و ضمیر لطیف مولانا سید الفضلا و ملک  
 الشجرہ مالک اصناف و المضایل جادی انواع الشمایل زاد فضله



بهوسته بر ایراد معانی لطیف متناسب و عبارات ظریف  
مطبوع و منبوع باد **نامه حجاب و ندامت** حضور مستأنس  
و مجلس با صفا امیر فاضل محترم ممکن لسان الملوك و الخواص  
دام تملكته بهوسته مطلوب اكابر دهر و محبوب افاضل  
عصر باد بیان لطیف و تفسیر شریف مولا ناسید

الا فاضل ممكن موقر ترجمان الملوك و السلاطين دام فضله  
هيشه منظور اهل اعتبار و معتمد اصحاب كرامت باد بحی الحق  
**نامه بزبان بزرگ منته** خدو معظم و ستر مكرم ملکه كبرى  
وست عظمى وليه الا يادى عالمه عادله حافظ الهدى رابعه

الورى عصمت الدنيا والدين صفوة الاسلام والمسلمين دامت  
رفعتهما بشف كرامت عفت سالها و بسيار جانك هست نيل نام  
و سرفراز باد **اخري** چدير مجروس و حجاب عزيز ملکه معظمه  
وست مكرمه نال ملكات الحجم الكرم امهات الاكادم اعظم  
الحجصات الكرام سدة سئات الأم رضية الدنيا والدين  
حميد الاسلام والمسلمين اعلى الله قدرها همشه درجات عزت

و برده عصمت سالها، بسیار جنال هست معظم و موقر باد و رعایت  
 الهی و عنایت ربانے یار و ناله دار **نامه خواجه سرایان**

چراست چرم مکرمه و حفظ سرادق مکرمه برای رزین و تدبیر  
 متین خواجه معظم مقرب الحضرة العلیا ثقت الدولت القابله  
 ملک الخواص منبع الاخلاص مین الدوله والدین مختار الملوک  
 و السلاطین دامت رفعتہ بوسسته در درجه کلاآت و مرتبت  
 رعایت مرتب و منظوم باد و توفیق اداست چراست و اقامت حفظ  
 و کرامت میسر و مهتبا / تنق جلال عصمت و جودم

کمال طهارت محسن چراست و مین رعایت خواجه اجل افضل و قتر  
 ممتن الملوک و السلاطین معتمد الامراء المکرمین مخلص الدوله  
 و الدین احتیار الاسلام و المسلمین دام معظمها در علو درجات  
 و مراتب معظم و مکرم باد و ممت مبارک او بر اقامت دقایق اهتمام  
 و لوازم و تجرؤ و تيقظ ثابت و مستقیم **فصل قانون حیل**

**در خطاب بدر و مادر** و امثال ایشان بنسبت فرزند در مرتبه  
 مخدوم تواند بود و ان نیز بحسب مناصب بدر و فرزند و مادر و فرزند



بدست عرف و امر صلاح هر شهر و اقلیم مختلف و از ضبط بیرون ملک  
 ضبط آن فصل مکتوب منه و عرف روزگار تعلق دارد و بدان  
 منوط فی الجمله غایت ادب کمال عزت بدر و مادر در خطاب رعایت  
 باید کردن هر چند فرزندان بمصیبت یا فضیلت از فضایل مستبدی  
 باشد و بدر شامل و عاری که در مقام اخلاق مقررست فرمان برداری  
 بدر و مادر برابر طاعت امر حق و از جمله احکام معتبر شده  
 اند و در حساب آورد و طریق خطاب با فرزندان آن باشد که ایشان را  
 بحساب فرزندان اغرائیم و امثال آن مخصوص کنند و اگر فرزندان در  
 سن طفولیت و ابتداء منشو باشند قرة العیون یا شرة العزاد  
 یا نزهة النظر یا انیس القلب و امثال آن با آن ضم باید کردن و اگر  
 قوت النظر یا انیس القلب و امثال آن با آن ضم باید کردن و اگر  
 در فرزند نوعی از علوم یا منصب بزرگ بینی یا دناوی باشد هم آنرا  
 ملا حظت کنند بوجهی که نسب و عرف امتضا کند و موافق عادت  
 روزگار باشد **فصل دوم در تکیه و ملاطبت** <sup>مهریه</sup> **تنبأ** شیر  
 صبح دولت بطلوع آفتاب سعادت یعنی ظهور نور حقه ملکوت

وَنُورِ حَقِيقَةِ سُلْطَانِ دُرَّةٔ نَاجِ الْعَالَمِ قُوَّةٔ عَيْنِ الْأَمِّ مَلَكِ الدَّوْلَةِ  
الْخَرَّابِ رُبْعِ الْخَصْرَةِ السَّوْدَةِ جَوْهَرِ دَانِ جَهْلَانِ اَرَى دَرْجِ حَرِّ  
سَهْزَارِی سَبَبِ نِظَامِ سُلْطَانِ رُفُوقِ مَلِكِ بَادِشَاهِ اِسْلَامِ  
شَاهِنشَاهِ بَنی آدَمِ صَلَّاهُ اللَّهُ سُلْطَانَهُ وَابَدَ مَلِكَتَهُ بَادِ قُوَّةٔ عَيْنِ  
جَهَانِ اَنِ وَاثَرُهُ كَچِهْوَةِ عَالَمِ اَنِ بَغَايَتِ قُصُوکِ اَعْمَارِ بَرَسَادِ حَقِّقَةِ

### شعر

بَشَرِی فَقَدْ اَنْجَزَ الْاَقْبَالَ مَا وَعَدَا وَلَوْ لَمْ يَجِدْ فِي الْاَقْبَالِ اَعْلَامُ صَبَدَا  
چون بشارت رسید که در فلک صدارت و بوح امارت کوکبی افق اب  
طلعت صاعده شد و مسالای بدر مثال طالع گشت و در بانه دولت  
منال تازه خورامنده و در جمن سعادت کلی نوجمال داد و الحمد لله علی  
ذلک بهر ودان بشارت مَسْرُوتِ و اَبْتِهَاجِ نَی اَنْدَازِ رُوی مَیوَدِ و اَنْوَاجِ نَوحِ  
و شادمانی محصول یوست و امداد بخت و سرور مترادف شد و موافق  
عَبْطِیَّتِ مَتَضَاعِفِ گشت بَلَّهُ الْحَمْدُ که اَقْبَالَ بوعده و فَا لَرَدِ و سعادت  
عَمَدِ بجا آورد که اَوْشَاقِ رَفَعَتْ شُكُوفَهُ كُنْزِهِتِ بِدَمْدَمِ و اَنِ سَیْهَرِ جَلَالِ  
کوکب شرف بدرخشید تا بواسطهٔ مَقْدَمِ اَنِ کُومِ سِیَارِ و تَجْهِ طَهَارِ



شادی و مسرت و سرور و عنایت بدرون مخلصان دل و دوستان  
متوالی گشت چو تعالی ان موهبت عظیم و هدیه کرم را در کثرت  
حمایت خویش بدرجه اکابر و اکرام بنمایاند و از مکرم ادا ب  
و محاسن صفات او را حظی اوفر و غنیمتی تمام روزی گرداناد **افری**  
شمارند تعالی را که از جن باغ سعادت تادیه ریخته بدید و از مشرق  
ملک سیادت ریننده کوی بقاف و از هریا و جود سیاحت کوی بدید  
آمد امروز بدین بشاوت جراح مسرت او زخفه است و چشم عالمیان  
بدان روشن گشته

### شعر

بخدمت سلاطین و اعیان بجز طایفه معذره روض السور و مناهات <sup>مشغول</sup>  
ان بنده خواست که بفرق سر راه سپرد و گشت وارد و ان و پیوان بدان  
جناب کرم و ساحت شریف حاضر گردد و شکر ان نعمت بزرگ و موهبت  
عظیم بگذارد و ان مشاهدۀ مجمع ان سرور و مجلس ان بوق محظوف نور  
و کمال فرج و نشاط رسد اما چون احکام مضا و قدر بر وفق ارادت  
و نهج مطلوب موافق نیامد آن ارزو و تمنا در جناب چهرمان ماند و ازان  
سعادت ممنوع شد امیدست که عذر مقبول باشد و تقصیر بجز محمول

## شعر

ما زلت یا ستمس الرمان مُتَبَعًا بعلمیه و درے زیاده  
و غیبت حتی یستغنی بنور و نوری الکھول الشیب من اولاده

## فی القیوم

آخو دم بارزوی خوشتر رسید و ای ارضای خواسته بودم من رسید  
با بشارت رسید که خلاوند ملک اسلام صاحب عادل عز و شرف  
در کف سلامت و ما من سعادت بمستقر جلال و مرکز اقبال شرف و  
انعطاف و کرامت آرزای فرمود و ولایت را بفر طاعت ممانون مریت  
و از اسنه گردانید فرج و نشاط نه نهایت بدروینا رسید

دل رفته بود و جان شده منظر را کان دل بسینه آمد و آن جان بتن رسید  
فی تقویض العمل چون بشارت رسید و خبر دادند که منصب  
معالی و مرتبت مکارم و بزرگی بجناب شرف مخدوم اعظم آصف  
عهد ظل الله دولته منبیت و بدان موفّر و اقبال خدایکا نه  
که سبب و اسبابش و راحت خلایق است و نجاح مطالب و مصالح  
عالمیان را متعین گشته است

بصرای



ان منصب وزارت شاهی چستہ باد  
 روی شکاری کے  
 مستدعی مزید ان باشد آورده است و یقین حاصل کہ این رتبه اشار  
 فیض الہی و مقدمہ نشاء لطف یزدانی اس  
 مصرع  
 مژدہ پرو بال کند با تو ہنوز  
 ایزد تعالیٰ ان دولت را کہ مسیح  
 صلاح عالم و جامع نظم جہانست تا ابد بانکہ داراد و تاقیام السیاسة  
 ہر قرار چون اسماع افیاد کہ امرونی و جل و عقد ناحیت فلان  
 محتاب رفیع خداوند ملک اسلام صاحب مظلوم عزت و مفوض  
 شک است و زمام ان شغل خطیر بدست لغات خدمت داده اند  
 و ان خصوص جلت مژدہ ہمین سعادت مخصوص گشتہ و تشریفات  
 و نواخ یافتہ بغایت شادمان و حرم شک  
 ہر چند خداوند  
 ملک دامیل زادت ان شغل و مشوے و رونقی نبود لیکن قبول ان شغل و  
 تقلید ان عمل نہ بسبب مصالح کافہ مسلمانان و نظم اسباب رعایا  
 تواند بود ماجرہ دلہا خاص و عام و دروہاء دور و نزدیک شرح  
 و بخت مال و مال است و فراغت فی الہر  
 شر  
 سبب و شکر خدا را کہ ہمہ دولت تو امید بپوش دست مبارک استاد

حق عیلمست وکنی بیه شهادت بواسطه عارضه بیهک عن السیاحة  
 الترفیه وهاه مخلص در تیرالم وچشده واضطراب وچانهاه وواخوان  
 در تلاطم مجت واکتلاف بود وشدکان را در ایام غیبت که بارخ  
 حینت اهل عالم است غایت اصعار کمال احتیاج بحضور مبارک  
 محذونی محقق گشته واهل جهان را روشن گشت که نه سایه جشمت ملاویر  
 دستور جهان شعاع اغصاب سعادت بر منیر آفریده نمی آوند ونبی باید  
 اکنون که ذات شریف صحت کامل و فراج مبارک عنان بر صوب  
 اعتدال یافد بهتادت عام شد  
 اذ اسبغت فکل الناس سلوا  
 وصر سعادت انعطاف بر سمت حضرت که سبب مولید طالع است  
 و موجب راحت مردم اعادت صورت

**شعر**

فلا ادری بای الامراسوی بفتح خدیر ام بقدرم جعفر  
 حق جل و علا مطلع است که چون خبر رسید که ذات شریف را اندک  
 عارضه و انحراف مزاج پیرایه شده است و ثقلی روی نموده خاطر بر شان  
 گشت اما یقین بفضل ربان فیض بود که سایه معدلت و میا  
 مرحمت از جهانیان منقطع نشود و ذکر مجد و شرف انرا تکرار و تکرار  
 نکرد



ناکاه از مکان غیب و میامن اقبال بشارت متوالی و متواتر گشت که عارضه  
 محمود الهی با بصیرت کلی و قوت مزاج مبارک مبدل شد فرج و سرور  
 عام گشت بخت و صفات شامل حق تعالی شوخ آن عارضه را ماهی  
 ذنوب و سیئات گرداناد و بعد این بهج مکرری آن ساحات  
 سرف و مزاج محروس را مغلول مکناد حق حقّه

### فصل سوم در تجاری

اسْعَلَتْ لَبْدِي نَارًا وَاجِدَةً      بَيْنَ الصُّلُوحِ وَآخَرِي يَنْ لِحْشَتَايَ  
 النَّارُ أَبْرَدُ مِنْ نَارِ الْأَجَبَا      وَالسَّيْفُ أَرْحَمُ مِنْ قَتْلِ مَوْلَايَ  
 دنیا خانه زریت و کلبه بلیت است و حوادث مشحون و بهوار ب  
 مقرون بتفویق ايجاب مشهور و بهدم قواعد سرف مغرور  
 درین وقت چون خبر و اقمه میایل جان کداز و مادینه مشکل  
 دل سوز فلان رسید که نظام عقد شرف کپسته گشت و  
 عنوان کرامت مجو شد خورشید سپهر معالی بمغرب فنا فرو  
 رفت و اوج دزوه فلک مکارم در حصیص زمین افتاد **پس**  
 آن مصر و مملکت که تو درین خراب شد و آن نیل کرم که شنیدی سر باشد

مسئله کدرین دیار و زلزله کدرین اقطار افاد چشمها چگون شود  
و ماهها خراب و سیلها کباب شد آتش حسرت افروخته و خانه  
صبر سوخته ماند

شعر

أَمَّا الْفَطَرْتُ هَذِي السَّمَاءُ بِمَوْتِهِ    أَمَا أَثَرْتُ تِلْكَ الْبُحُومَ الزَّوَاهِرُ  
آری بر نظر اناب حقیقت محفی نماید که کسوف تخلید و لباس ناسیه  
بر قامت بستو راست نکرده اند و ندوخته قول سید کونین و رسول  
الثقلین صلوٰۃ الرحمن علیهم برین عبارت مخاطبت فانیست فهم  
الحال دون تا از باب خرد و اصحاب دانش را معلوم شود که افساب  
بصاء دنا را بر روال بر عقلست و کل حیات را حال وفات برابر هر  
طلوعی زوالی و هر شرفی را و بانی و میر برزی را اسفالی معدرست  
همان کس بازار نو گشته مر چند بامداد بدهد شبانگاه باز ستاند  
مرجه بر آورد باز فرو نهد و مرجه بر افراشت باز نکلند پس عاقل  
باید که تستل بصیر عیال نماید و از جرع و قلق اجتناب کند تا توانایی  
که نتایج صدمت باطل نشود و از عقاب مواذنه که حاصل جرع و  
و اضطراب دست خلاص یابد

شعر



فَصَبِّرْ فِي جَالِ الصَّبْرِ صَدَا فَاَيْدِ الْخُلُودِ بِسَطَاعِ  
 عَرَفْتَ مَصْنَعَهُ بُوذُودِ بَرَانِ كَهْ عَلَى الرَّأْسِ وَالْعَيْنِ عَلَى الرَّجْلِ وَالْقَدَمِ  
 كَحَدِّثِ شَتَابِدِ وَشَرَايِطِ عِزَا وَرِسْمِ اخْلَاصِ بَحَايِ آوَرْدِ لِيَكُنْ  
 اِسَارَتِ اَعْلَى بِرَبِّهِ عِلْمِ شَدِيدِ رُفُوْهُ حُذْمِ وَحِوَاشِيْهِ دَرْمَقَامِ قَرَادِ  
 وَسُكُونِ ثَبَاتِ نُمَائِنْدِ وَبَاعْثِ خُوشِ بَسَائِنِ امْتِثَالِ اِنْ فَرَاغِ اِذِ  
 اِرْتِقَابِ عَرْمَتِ صَوَابِ نَمُوْدِ اِيْنِ جِهَتِ تَخْلُفِ اَفْعَادِ تَابِرِ تَقْصِيْرِ  
 جِهَلِ نَشُوْدِ بَايْمِهْ هَالِ تَلَهْفِ وَتَاَسَفِ اَنْ تَدْرِ سَلُوْتِ مَنْصُورِ  
 مِيْ شُوْدِ كِهْ كُوْدِ اَنْ كَانِ يَعْنِيْ ذَاتِ مَبَارَكِ مَحْذُوْمِ وَرِعْقَدِ حِيَاثِ  
 وَاخِرِ اَنْ اِسْمَانِ بِرَاوِجِ رَفْعِ دَرْمُسْتَقَرِّ شَرْفِ وَمُسْنَدِ بَجْدِ مَتَكَّنِ  
 وَثَابِتِ حَقِّ تَعَالَى ذَاتِ شَرْهَفِ اَوْ رَاوِثِ اَعْمَارِ عِزِّ اَنْ كَرِشْتِهْ  
 كُوْدَانَادِ وَمَغْفُورِ سَعِيْدِ رَا دَرْمُظَايِرِ قَدَسِ وَرِيَاضِ اَنْشِ مَغْبُوطِ  
 وَاسُوْدِ دَارَادِ وَمُعَارِفَتِ اَنْ جِهَانِ بِيْ دَفَارَا بَرْدِ رُوْنِ اَوْ اَسَانِ كُنَادِ

### شعر

عَجِيبٌ مِنَ الشَّجَرِ نُورٌ بَعْدَهُ وَالْمَحْرُوقُ الشَّجَرُ اَعْصَانُهَا الْحَصْرُ  
 حِينَ اِنْ خَبِرَ صَعْبُ سَهْمَانِ وَوَاَقَعَهُ مَشْفَلُ دَرْدِ نَاكِ

شعر

اَلَمْ اَكْمَلْ وَ قَدْ اَنْزَلْتُ الْاَطْوَادَا وَ اَمْسَى لَهُمْ وَ قُلْتُ اَلَا كِبَادَا  
 معنی انتقال روح مقدس فلان حضرت قدس و حواریان پیغمبر شده  
 رسید مصراع فیما بین من قبل صرت بلا سمع  
 و مجبور دل و مجبور خاطر کوره آتش ار جان بر دیده و فواده آب از  
 دیدگان جکیده

شعر  
 مَا اَنْ تَلْبِي لِلْفِرَاقِ وَ قُوْدُ كَذَلِكَ يَتَنَبَّيْ لِلْمَوْتِ وَ بَحْوَ  
 ناله کیت الا حزان سینه مواخاها ان دهان و حجتان  
 باوج تریا و ارتقاع جزا رسید

شعر  
 اَرْبَسَ كَيْ سَدْنُ نَالِهْ اَمْ جَرْجْ اَرْبَالَهْ مَنْ بِنَالِهْ اَمَد  
 بهفوات ان ناله در ادکان دولت ظامر شد و رخنه در قواعد  
 ملت پیدا گشت

شعر  
 فَلَيْسَ لِلدَّمْعِ لَمْ يَمُصْ فِيهِ حَمْدُ وَلَا لَوْدٍ لَمْ يَهْمُ بَعْدَ عَذْرِ  
 اما چون نوشیده نیست که خورسید دنیا سیر الغرابت و سایه وجود  
 اوزایل

شعر  
 اصْحَافُ يَوْمٍ اَوْ كُظُلُ زَايِلْ اِنْ اللَّيْلَ بِمِثْلِهَا اَخْرَجْ



مقامان ساخت دنیا بر شرف انتقال و زوال آمد و سالکان عرصه عالم  
 بر جناح ارکبالت قال الله تعالى فادأجأ أجلاهم لا یستأخرون ساعة ولا یستعجلون  
 جز بصبر و تسلیم تمسک نمودن و بقضاء حق رضادادن و قوت عقل  
 و کمال ایمان را کار بردن تدبیر نیست انما یوفی الصابرون اجراهم  
 بحکم حساب یارب تعالی ذات شیف این بزرگ را وارث اعمار ان  
 عزیزان کناد و ان مغفور را محسن فهم استقرار ازای دارد و بهجت  
 و مغفرت یامرزاد بخت جفته

**باب** در اجوبه **دوم**

و ان بحسب مراتب مخاطب ملکوت البه از اعلی و متساوی و اسفل  
 بر سه صفت ایراد کرده می شود

**اعلی**  
 مستور دولت و طغرا رفعت که سخا و عواطف و ختم عوارف  
 داشت بر فرق سر نهاد و در تقابل آن شکر گزارده روی بر خاک  
 مالیده **بیت** دو شمع لغی دانه ملکوتی خود من کیستم از عالم تا این خطر گیتی  
 بنده از غلام کدام یک بندگاست تا جلدن نوازش و الطاف و بی بدت  
 و استعطاف فرماید و حسن نعهد و تفقد در حق او میزد و ازاد

اما ملوک جهاندارانی نور آفرینش و سایه آفریندگاریست چندین مبالغت  
اشفاق در باره بندگان فرموده است

### قطعه

مورچه را جای بود دستم سوی مکس و می کند غیب دان  
این گهری باشد بر تیره خاک یاد گلستان کند از گلستان  
حق بشبان تاج نبوت دهد ورنه نبوت چه شناسد بشبان  
نسبت فضل و کرم است این همه وین همه از وصف تو گفتن توان  
موجب رحمت و توفیق آسمان یعنی مثال سعادت بخش دولت  
نوال بنده مخلص رسیده بر دیده نهاد و بر مضمون اشارت عالیه  
اطلاع افتاد در میسطری نزار کرم و بنده نواری ضمن یافت  
و دانست که هیچ اشارت فرموده نموده عین اشفاق و شفقت  
که از دولخانه بخادم منستاد علی الجمله و التفصیل روی برخاک  
نهاده زمین عبودیت بوسیده از فجالت کمال آن انعام که در هر وقت  
در باره بنده خویش فرمود گمان بار شده زبان از عهد شکر بیرون  
نمی تواند آمدن حق تعالی بوفای بنده بروری ابد الله و میسر و مهنا  
گرداناد محققه

### آخری

موقوف  
مقدم



دباجه دولت و پیرایه حضرت یعنی مثال و صی تربیت الهام قدرت  
بر دیده مایند و بر فرق سر نهاد و دعاء دولت قلماره کف و بر مضمون  
طی مبارک واقف گشت طراز کرامت و عنوان سعادت دیان مشایره  
کرده روی بر خال نهاد و استقامت دولت روز افزون خواسته

**اختری**

انند در معرض بهول و مکان احابت بر ساد  
توقع رفیع عالی که نفس خام سلیمان داشت بنده کمر من رسید بر دیده  
جان نهاد و بر فرق دل افش ساخت بنهم رطایق آن سرفراز و مبالغه  
گشت و پیش آن موهبت الهی و هدایت غیبی چون شکر گزارد و دانست که  
شرف بانرازه قدر او نیست از غایت شادمانه بنده بر روی بر خاطر  
گذشت که از کمال شهر یاری و کرامت جهاندار امثال من شرفاب بر  
نیست ملک اسکندر باسط و شاه نو شروان بیز چهر در سواد  
چارات و صواح امور محظ خوش نه واسطه منشی و دیگر رتبه  
و رساندنی و بن شها فرمودنی بادشاه اسلام و حاکم ریس و زمان  
باشا حمیده و اعمال مرضیه سلاطین ماضی طاب نژاد فرمود است  
و می فرماید

**شعر**

فرمان عالی که مثال دولت و منشور سعادتست و چهره روزگار و تعویذ ایام  
 به سینه بن سر نهاد و بر دیده مالید منشور ظفر و طغرای نصرت  
 بعضی فرمان شاهنشاه اسلام رسید بر فرق سر گرفته تقبیل یارگاه  
 اعلی کرد و سجده بعیظم بجای آورد و مضمون را بجان مقاد کشت  
**منتیای اسفند** خطاب عالی که نیت خرم عالی  
 و نیمه بحر معانی است بکمر رسید بر ورود آن متخرو و مپایه  
 کشت و بطالعه مطای آن مشرف شد **اخری**  
 مطالعه کسوف متضمن دواعی مسرت و بواعث سلوت بنده و ظام  
 رسید انوار لطایف و اتصال اعزاز و جلال در مطای و مضامین  
 آن مشاهده کرد و عنوان شریف و تاریخ سعادت بعضی خطاب کرم  
 و تشریف عزیز مستحسن با انواع عواطف و اصناف عوارف رسید  
 خواند و بر دیده مالید و حمد آن بهوسید که فوجنا آیه اللیل  
 وجعلنا آیه النهار مبصرة عیان و ظامی شد **اخری**  
 مفاوضه کسوف بر سلوت بخش و راحت رسان رسید بجان و دل  
 تلقی کرد و بر مضمون آن شکرها لغت و بر سلامتی نفس شریف در دست



صدقات بهسحقان داد **آخری** ملایب شریف که بصیر و  
 قوی و بصیرت و قوت دل را چیره و خاطر را راجسته بکس رسید  
 لطیفه نایب و تحفه روح دانست **آخری** مفاوضه حیات  
 بخش سفارسان در بهر وقتی و خیر ساعی بدین محاصل رسید  
 جانرا نشاط و دل را بهت حاصل آمد چون مضمون شتمل بود بر شرح  
 صحت و سلامتی و قیام و استقامت امور و انتظام احوال شکر و تعالی  
 گزارد و در تصدیق و خیرات کوشید **آخری** سرنامه مکارم  
 و دفتر نامه معانی عن خطاب مستطاب شریف یعنی موالات  
 و صفاء مواخات رسید و بهر و در آن اصناف محبت و انواع مودت  
 حاصل شد **بیفت** درین دیار بدین رنده ام که کافیه نسیم باد صبا زان  
 شریف انابل کوشاد و خامه در باد منظوم بر اجتناس  
 اتصال و خواص اکرام بوسیده تاج مفاخرت ساخت و با خیال  
 ان لطایف غریب و حقاوق شریف شیوه باخت و تفرها کرد و کف  
 نه رغبت و امید هم وصل و فراق ای بس که در دیار نوم شادین است  
 وارد غلبی و تحفه ربابه مستحون بالاطاف و استعطاف از انار کله انوار حیات

واوضرشته ارفهار دقایق تواند حاصل آمد واستفادت والحمد لله

## باب در ذکر قریب

سوم

عبودیت و خدمت و سلام و شرح اشتیاق و اصناف این دان نیز  
 بحسب مراتب مخاطب و مکتوب الیه از اعلی و متساوی و اسفل بر سه  
 نوع باشد **اعلی** سده لکون استان معلای اسان سایر ابداد  
 بوسدن و پیوسته بدعای دوام دولت قاهره که بر عالمیان فرضست  
 مشغول همه عمر غایت قصوی یمن ان بوده است که روزی عتبه  
 عالییه فرصت طمت یابد ویش تحت عرش سایه آسمان بایه شرف  
 منوال کرامت شود و از شعاع افاب مرحمت و بر تو انوار غیب بر پیست  
 مسعود گردد بوقت ان سعادت روزی نشد و اتفاق اسماء نقارن  
 نکست سده لکون روی بر خال نهاده سر پر سلطنت و تحت مملکت  
 شاهنشین را تقبیل می کند و خواست که جهره کرد آتود را بنین بوس  
 حساب اعلی مسلک آتود کرد اند و صدقه مظلم را بنور افاب فلک رفعت  
 روشن سازد قضا موافق و قدر عطا بن نماید بدعای دولت استدان  
 نمود و احتصار آرد وین بوس بادست بوس و ان سر صدق و صفای



بر دست قاصدان انقباس ابراج و واندان منش و روح بحضرت علیا  
و مسند و الا طاک تمکین بهشت آساعض می کند و در شرح تواتر اشتیاق  
و غیر بر لولای فراق شروع نمی نماید هر چند در آن باب اطباء و اسهلاب  
رود بیان اند که آن بسیار شرح و بعضی از آن مجموع دست ندهد

**بیت** دمانی بمانی القلب رایذ و ما قلبی باغی الصدر چایک  
هزاران بندگی و دست بوس که از صمیم دل و محض اخلاص و اختصاص  
انبیاء یافته باشد بچل و موقوف عرض که رساند مواءت

اشواق درجه قصوی گرفته است و از مطامع عیون و مطامع ظنون  
در گذشته آرد تعالی اصابات مطلوب را که منتها، امنیت و تصالوا  
است عاقوب روزی گرداماد شکایت نکایت روزگار غدار

مکار و حوادث لیل و نهار که چل آن مفصل و سر و زان حرمان  
سعادت خدمت مبارکست بیت اقصیه زندگانه و در دست امان

**شعر** ملازمت استانی دادند  
جعلناهم نارج اللیبالی و عنوان المسرة والامانة

بتذکر سعادت انخراط در سلاک ملازمان و مجید دولت استقام

در عقد بندگان روزگاری گذشت و معاودت انی باشد  
**بیت** رَسْنُ مَا لَهُ مِنَ الْبَدَلِ أَعَادَ اللَّهُ ذَلِكَ الْكَمَلِ

در ارتکاب محظور مفارقت ازان حضرت دایما میان نفس  
 مَطْمَئِنَّةً وَاِمَارَةً مفاوضات و مناقشات قابل بعضهم  
 عَلَى بَعْضٍ تِلَاوُونَ بکرات در خاطر آید که عرفه از غزوات

الرجال را مصمم کرده العود اُحَد بر خواند  
**بیت** فَجَنُّ الرَّاهُونَ إِلَى ذُرَاهُ تَحَدُّ مَا كَسَبْنَا مِنْ ذُرَاهُ

باز خاطری دیگر سیاح می شد که مبادا که بر ارض میایون مقرو  
 نکرد اندیشه موقوف وان عزیمت فائز می گردد **بیت**

مَلَوْا رِضَالَهُم بِالْبَعَادِ كَرَزْتُمْ رِيَاةً مِنْ دِيَاةِ انْتُمْ وَدِيَاةُ

با این همه ان حضرت مُسَبَّبُ الاسباب تو مید نیست که من  
 حیت که بحسب اذن رخوات فراغت گرامت کند و سعادت  
 شرف دست بر سر مستسجد گردد این سا الله تعالی بنده  
 و خدمتکاران مخلص مراسم عهودیت و دعاء دولت باللیل  
 إِذَا اُدْبَرَتْ وَالْقَبْهِ اِذَا اسْفُرَتْ مَرَّتْ وَمَوْطَفِی دَارِدْ



وهمی نمت و جعلی بهمت بران مصروفست و موقوف که خود را از  
نخواست خانه فلان بسعادت آباد جناب میاوی انذار و بیفت  
انقاس مانده را در ملازمت سده عالی اساس گذرانند اما

**بیت** فرشتی بیست برین بام که زور داند و کیش از روی نخلصال کشد  
عبودیتی که ملا علی را تقدیس و تهلیل جز آیین نباشد جناب و آلاء  
و محظ رجال و مجد و علا عرض می کند شوق و شحف بملازمت  
مسند سیادت و مواطنت عتبه جلالت و رای اجاطت بقدر  
بیان و بیرون از غوصله تجرید شایست اگر جنابک تقادیر یزدا سز  
موافق بدانش انشای بودی لحظه بمفارت آن حضرت رضانداد  
**بیت** و لو ان السعادة ساعتی لما فارت حضرت المنيعة

**مصراع** بیرون زمراد مالک را کار نیست در وصف حال

خوش دوران سعادت ندکی برین روید که نیست **شعر**

وَحَالِي مِنْ بَعْدِي مِنَ الْخَيْرِ لَنِي خِدْمَتَا أَدْرَكْتُ مَاضِيَهُ الْوَطَرِ  
لِحَالِ بَنَاتِ الْمَاءِ تَدَجُّفَ مَؤَمَّلَا وَحَالِ نَبَاتِ الْأَرْضِ فَارَقَهَا الْفَطَرِ  
بر عادت اجلاص و طریقت خدمت جناب جنت مآب را بخت

ارسنه صالحه ندکی و عبودیت جامی آرد و مراستمداد ب سقیدم  
 می رساند شرح نزاع و التیاح باحرار شرف دستپوش چون سعادت  
 آن املاء سفیر ضمیر و ایامه رای منیر اصفا فرموده باشد و شروع  
 در آن باب **ایلا** مشتمل بر اطباء و مودری انقباب نتوان بود  
 در آن مداظلت نکرد و شرح نفوذ ایند عز و علا آن رفعت و دولت  
 بروفی متنا و حسب مبتغا کرامت کناد خرمکاران و بندک  
 فخلص بقرار معتاد قدیم خلوص طوبیت بر پنج مراسم طاعت ثواب  
 می دارد و عبودیت فراوان در سلا عرض و نظم انما منتظم  
 و مرتب می گرداند و قدم در بساط تقرب و شوق او بچهر بر نیارند  
 که از شرایب گستاخ نیست می دهند و امثال که دع القلوب تقیر را  
 واجب می دانند اما امید و انق است که برودی شرف دست  
 بوس در باب و بغیر مویک میانون الکمال کند **میسای اسپفل**  
 لا یصحبک من الا حشای لی نفس **ایلا** الیک سلام فیه محجول  
 و ظایف دعا و خدمت و روایت حد و مدحت مرطف و مرتب  
 می دارد و تاجذلال جان از دروه مکارم و معالی دور افاده است



بیم الله آثار از تو فی و چهرانی شود دیگر بتاریج اشیا و لولای  
فراق نه جانشست که شکایت آن بحکایت توان کرد و بفضل آن بدلت  
علم رقم بدیدد ایرد تعالی بملطف خویش صبح سعادت ملاقات را  
مطلع امید رساناد دعا و خدمت و ثنا و چهرت از نفا عفت  
وصفا و نیت بر درام می فرستد و از روزمندی بسعادت مشاهده و دولت  
ملاقات کی باشد

بیت

موسول که روم قبله نمی سوی تو بینم در آینه خود را طلبم روی تو بینم  
آیا اهل و انقست که عن قریب شرف اجتماع در یابد و دیده و دور از  
حال مبارک روشن شود بندگی و اخلاص عرض می کند و سوسه  
بد کرد چاند و شکر مکارم و طب اللسان می باشد و خود را بدان  
مشتوق می داند و درخواست که بعضی از تحسن و تکمیل بهر یافت  
بندگی با ملائک دل و زبان زبان بنویسد و شرح دهنده قدرت بیان  
و قوت نشان معاونت نکرد و مساعدت نمود

بیت

و لایحیت لسان فی ضمایریم بکار چیده الهو اعترف  
باری عن نشانه از لطف خانه رحمت بتسید اسباب ملاقات

و جمیع بر خوبتر و بی و ستر طریق می آید و آباد  
 بطلعت مبارک و مشاهده لطیف نه بدان حدست که اضمحلال  
 بقدر او هم منزلت تصویر آن توان بود بحصول مقدمات سعادت  
 وصول محنت از لطف ایزدی مامولست و منظر لعل الله یحیث بود  
 دولت امرا آرزومندی بدید از مبارک محبت نیازمندی رسید است  
 و قوت مصابوت و قدرت تمالک ندارد اگر موافق روزگار و سواج  
 اقدار عناندار ارادت و میاسل زمام اختیار نبودی تاغات سعادات  
 ملاقات در تراخی و ناخیز نیفتادی اما امید فضل ربانے فتح است  
 که از مکان غیب میامن سعادت آن دولت روی نماید و عنی قرب  
 شریف طریقت مستسود گردد ان شاء الله تعالی خلوص طویت  
 و صفاء عقیدت پیوسته موجب ازدهام انداد اشتیاق و ملاطمت  
 امواج نزل بوده است و بعد طریق معادقت بقرب مسافت که مگر که  
 داعیه برآید و محرق طلب اجتماع باشد مبدل می شود حال سوق را می  
 دیگر می گردد و نوعت اشتیاق در صمیم دل اثری که کون می نماید اتفاق  
 اجتماع که سرفرازمانی و ذلک مطمح مهمت است بارش شرح آرزومندی



هر چه رسیده است و بهمنای انجامیده که نه بیان امکان اسارت است  
و نه عبادت را در آن مجال سفارت مفتح الاواب بعد مسافت را بر سر  
جواز مبدل گرداناد و جمیع راه چه نیکوتر میسر چون مال تسوق  
از خط بحر بر میجاووزست و کثرت الباع از الماده تعزید در گذشته  
از شرح ان دست برداشتن در التماس اسباب ملاقات اختصار نمودن  
بمنه خرد نزدیک است الله ولی التیسیر و مهمل دل عسیر

**قول کلی درین باب** درین باب مخاطب کاتب می آید که بداند که در ملاقات  
بحسب عرفان روزگار و بحسب بادشاه وقت مقصودست بر زمین بوس  
و روی بر حال نهاده و مانند آن اگر شیخی بزرگ یا عالی مشهور دعا و سلام  
نویسد مضاف باحضرت عرت عزشانه یا یا ملایکه و اینها و اولیا  
یا با خود خواند نویسد که سلام حق تعالی یا سلام من شاید ان حکمی دیگر  
دارد و بحسب امر اعظام و مقربان حضرت بادشاه و وزرا زمین بوس در دست  
بوس و بندگی و عبادت تواند بودن بسبب مشایخ کبار و علمای مشاهیر  
مانست که دگر رفت بجهت امرای و ولایت و شجاعت و حکام و قضای  
و نواب و کتاب و بدر و مادر و اقربا و مادر دست بوس و در

و امثال ان نویسند بجهت فصلا و اکابر و طایفه مشاهیر مدکی و محدث  
 و اطلاق و دعا و امثال ان نویسند بجهت فروزندان و اقربا و کفر دعا  
 و ثنا و سلام و بر سن نویسند درین مرتبه باعام و اخوال و عمت و خالات  
 خدمت و ثنا شان و نوشتن و اینکان دارد که در مرتبه با سبب عارض  
 یا در غرت بجهت بالفاظ مرتبه بالاتر یا شیبتر ایراد کنند و بنویسند  
 و بیان ان بطبع مردم و ذهن مخاطب و استعمال روزگار و تعلق دارد مبنای  
 شرح و تقریر ان در ضبط و کتابت بتوان آوردن

### چهارم

### باب

#### در شرح قصه ها

و احوال که مطلوب در خطاب و کتابت ان باشد در اختصار و طلب تعارف  
 بر را و غلب نما و نوشتن نیست که طلب مواصلت و تاسیس قواعد و دت  
 با اهل فضل و یوسنه سخته معهود و سیرتی مالف بوده است سیم  
 چون باری عن شانه بعضی را از سزکان خود بریت و کرمیت مخصوص گردانند  
 باشد و صفت جمیل پس شریف او را حمل و بخشیده که در صغر ازان  
 موجب اجزایب و لها و طلب نودد تواند بود فلیک بالذات الجامعه  
 لذلک الصفات بجرم داعی خلص مبنی برین مقدمات خراهان و بجهت مواصلت



با آن جناب گشت و چون التماس چیت الصورة هنده تعوی داشت  
 طلب مواصلت بطریق کتابت که آنرا احد القایین نام نهادند متعین  
 بود صورت مطلوب را درین معنی مفاوضه ایوارد کرد و در عبارات  
 آورد که سلول طریقت و اسلت و مخاطبت بتفضل فرماید و این مخلص را بعد از اوم  
 مشرفیات عزیز گردانند از حال آن بخت و حسن بخت مولوی بدیع ناسند  
 بر و از فضل آرای عرض می گردانند مدیست ناصیت فضایل و اوان مایاب  
 آن ذات نه محال استماع افاد و مشاهد خال مبارک و مطالع  
 شامل آن وجود بی نظیر مشتاق شده است و بوصول خدمت پیانند گشته  
 و روزگار مثل آن مامور مساعدت می کرد منت بر آن می داشت که کتابت  
 راه استعارت کشاده گردانند و بر اسلت بران حضرت بزرگوار توسل  
 جوید ناکاه بخت خفته بیدار گشت و مطلوب حقیق روی نمود خطاب  
 روح افزاء و مفاوضت دل کشای این سیماره را مشرف گردانند و چون  
 در همه مضایل بر ممکنان مقدم است و الفضل للتقدم گفته اند  
 و هم درین معنی تقدم فرمود و این مخلص از منین منت شاکر منت گردانند  
 و جابته شوق اولی بر لال بیبوع کاب آنند بران زد خدا تعالی آن خل

ظلیل را پسندکان کسرتده دارد و آن پرتو نور تجلی در میان اهل کمال  
 باشد و تابنده دارد و چون که این سده را وینما سلف می آید  
 و غیر من الاعوام با حضرت مخنوم زاده مجالست می وایسته نبوده و اتفاق  
 میفتاده اما دایما ششم رواج و اختیار و تصور ماثر خصال کرده است  
 باستماع می آید از محاسن و مناقب و مقام او عاشق طلعت میمون  
 و مستاق حضور شد کی گشته و اهل ان تعشیر الی الی حسان  
 و از باری تعالی بتفویع و ابتهاج دوام نعت حضرت شریف و نظام  
 دولت مخنومی خواسته که بساط انبساط در میان مبسوط باشد  
 و منابع مکاتب معرور و مدارج مرسلت مسلوک تا خادم بران معرور و مبانی  
 شود و آن مکرمیت با داشت خدمت مخنوم نماید و بنا برین حرمت افتتاح  
 کرد و خوشن را برباید خاطر انوار عرض کند اگر از روی مطول کرم  
 و تفضل لایم انتاج مقام و معانی و تشبیه مضایل و مناقب را  
 کار فرموده خادم و بنده را بحجاب مشرف گرداند و بطریق مکاتبت  
 مسلوک نماید و بدو وقت از مجاری احوال و کیفیت امور طریق اعلام  
 و استعلام شده را عزیز و مکرم دارد تا محاطی که از گرم و دور کی خدمت



بقدر گرفته است و شنیده اما اهل اربعین منت عالی در زمین است  
 محقق کرده و خادم دین افتتاح موقوف و مستحب بوده باشد  
**در اینست** بر رای جهان آرای محنونی الهی می کنند که  
 فلان که بکمال کفایت میجلی است آمد و بیغابی که داشت گزارد و بطبع  
 که فرموده بود نمود چون این مخلص را عزیمت حرکت مصمم بود در  
 مقدمه او را اجازت انصراف داد و فلان را که بکمال فضل و طراز  
 عقل آراسته است دوازده اسرار ملک شهابت با او روانه کرد  
 اگر چه خلاصه احوال بر زبان او پیغام داده شد نموده اند که در  
 اولخر رفسنجان مزاج هوا روی با عدل کرد و مولای حس و عقلی اربابش  
 عزیمت برخیزد این مخلص بر صوب فلان بولایت نهضت خواهد کرد  
 متوقع است که خداوند حسیم منصور را مجتمع دارد و معذ کند تا جوی این  
 دوست بدان توابعی رسد تخلفی نباشد و توفیق نفی و مهمات مصالح  
 بموافقت و اتفاق ساخته گردد و مشیت بدیور ان شاء الله تعالی  
 بر رای جهان آرای مالک کشای انجی که که که پان سال مصالح فلان ولایت  
 خاطر با محاد است اما با همال آن رخصت می داد و مهمل می گذاشت





آمده است یا زلفی از صادر شده که مستوجب آن باشد که خط نسیمان  
 بر نام او کشند و صایف مرسلست در نور و نه سیح مرجعی با خود فیض نخواست  
 کرد و در خاطر بناید با آنکه اقامت بر جبرایم و ارتکاب خطا از اشخاص نمی  
 آید عیب و بدیع نبود عجب مستلزم نباشد جبرایم که بر غایت حقوق  
 قدیم و جودت بگذرانند و جفا بر وفا اختیار کنند و اینک این بنده بر قدم  
 استحقاق ایستاده است و بای بر جاده انابت نهاده از کفایت و جبرایمی که  
 می داند و از موهومی که ظن او بدان اهتدای نیست توقع است که اگر  
 نام خاص از چیده سنگان محو فرموده است و رقم نسیمان بدان کشیده  
 بقلم حکایت و خط شریف یاد داشت بر لوح آخرت ثبت فرماید  
 و ثناء مروت و قاعده اساس مروت را مروت و اصلاح ارزانی فرماید  
 جو در بساط کرم و شریعت قطع مواد الف و ترک اسباب مودت

مستلزم و عیب نباشد

سجن کونه کتم کان طبع نارک ندارد طاق حلدن کرانی

در تمهید تذکره عتانه که فرموده بود مشتمل بر احیاء

سلت و انفاط طریق مودت که وَتَبَعَ الْوَدَّ مَا بَقِيَ الْعَبَابُ

بر حوامع آن توقف یافت و حقائق آن مصورشه **بدست**  
 خورد تشویر و سرافکند زجالت در پیش او اما خداوند که مدد مجتبت  
 محمودی از طی درون خادم نایل کردد یا مودت مولوی از اجتناء ضعیف  
 دور شود چاشا و کلاماً غفرانک بیتا اگر در صورت مکاتبات ظاهری  
 مقصود یا تاجیهی اقبال عوایق روزگار و صوارف حریات  
 مستولی و عالیست و مردم در دست روزگار عاصی و در مانده **بدست**  
 درین قضیه مرا خود کنایه نیست ولی اگر بنایشان ملک چه خشاید  
 علم الله تعالی که این بنده در همه اوقات بدکر مجاهد و نشر مقام مولوی  
 مشفق و رطب اللسان بوده است و درین محفل که ذکر می رفتی بیت  
 قصیده کلمات فضل و منایب و ذکر مجاهد مولوی بوده **بدست**  
 وَأَإِذَا نَطَقْتُ فَأَتَتْ أَوَّلُ مَنْطِقِي وَأَإِذَا سَكَتُ فَأَتَتْ فِي أَصْلَابِي  
 نام مبارک بر لوح روح مسطور است و بر صفحه دل مرقوم این معنی  
 قضیه درون جان صمیم داشت اما بقصید در اقامت مراسم کتابت  
 و رسوم رسالت نده مقروم معترف است درین معنی **مضارع**  
 بهر چه حکم کنی بر وجود من حکمی اعتماد بر کرم عظیم و لطیفیم



آنست که این بنده را ازین جریمه کرامت عفو ارزانه دارد و چنانچه  
فرست را تازه گرداند بزبان مفاوضه شریف بنده نیز بر جاده  
اخلاص مستغفرت بعد ازین بر اقامت شرایط صورت و ادا  
سلوک طریق حکایت توفیق خواهد نمودن و آنرا مناجات روزگار  
و سخاوت ایام دانست و سرمایه مباحثات و وضع کرامت ساخت

بجیم

باب

در امثله و مناشیر  
در حکومت و ولایت چون مقالید تفتلاد ملک جهان در مقام  
تصرف کار جهانیان بحسن و رعایت و فرط عنایت ماسپرده اند  
و بمقتضی شده بر دمت ممت ملازم است که بهی موضوعی ناب  
مقتدا بقول و بصیرت و مهتدی بانوار عدل و رحمت نصب  
کردن و جابب رعایا بحسن استغفار او و وظای را چپ و راف و کف  
رحمت آوردن تحقیق این معانی را حکومت فلان ولایت بفلان  
بحسن لغایت امور دیوانه و کمال رعایت جابب رعایا آراسته  
و موصوفست ارزانه داشتیم و حل و عقد مصلحت آن ولایت بد و باز  
گذاشته و فرموده شد که سادات را که شجره رسالت و در دریا

نبوت اند موثر و مکرم دارد و عیش شهر و ایام و عیال و احکام بر  
 و فضلا را با عزاز و احترام ملحوظ دارد و بحکم عزت نلرد و مضاعف و همام  
 را از صوب انعام و فیض اکرام حظ او فر نصیب دهد اهل صلاح  
 را بنظر کرامت مخصوص گرداند و رعایا را در عجز شفقت و جوار  
 مرحمت خویش آورد و تحقیق چای ایشان بدیگری باز نکند و باوقات  
 در اجتماع کار ملوفان چیده کار فرماید و در مهمات باربران  
 و اکابر که عقل کامل ایشان گره گشای بند نوایب و فصل شامل  
 ایشان بقس بنده صورت حقایق مستور کند و راه استصواب  
 طلبد و برای خویش در کارها شروع نکند عزائم در کارها بفرستد  
 با مضار بکشد و مشاورت بر افعال بفرستد و فرموده تا در  
 دیوان اصحاب مناصبی منصب کند که با مالت و صیانت و لغایت  
 موصوف و معروف باشد و با رعایا بطریق جماعت و حسن معاملت  
 سپرد و در احوال متوجهات دیوانی و استنفای مال خراج بقانون  
 معین بستاند و رسم مجتهد نهد و قرائی بر مشاهد سادات راهانی  
 علوم و مضاعف و ایام نهد و رعایا بایند که در احترام و اکرام فلان



که چاکم استانشست و کماسته دیوان بزرگ با قامت رساند و از  
صواب دید و احکام او تجاوز ننماید و حکم حرمت و حشمت نکرند تا  
احوال ایشان بچلی رضا و شرف قبول بیورند

**در قضا و تولیت و وقف** خوند خصله از سبب است یسزیده ملوک  
و بهر عاده از سبب سلاطین ترتیب هال ملت و اصابت دوائی شریعت  
است و از مهمات دنیا هیچ مهنی را که از کار قضا و تنبیه قواعد آن  
نیست چه بنای حفظ مزاج و دما و اموات و بحقیق وجه جلال چه حرام  
بنان متوسطست و نظم آن سفلی خطرانی نصیب بزرگی که باصناف  
مانند و منون فضایل اراسته باشد و بکلیت درج و تقوی و شعاع  
امانت و نفوی مزین می شود و مرتب نمی گردد بنا برین بقرآن  
منصب شریف و قضا را بفلان که با انواع فضایل و اصناف مکارم  
موصوفست ارزانی داشتیم و تمامت مهمات دوائی و اهتمام مصالح  
شرع بکمال فضل و دیانت او باز گذاشته نموده شد که در  
فصل خصوصیات و امضاء حکومت خویشی را از میل و ملاحظت  
دور دارد و در مهارست انواع علوم بزیادت اجتهاد بقدیم رساند

و بر تصیبه بلام نبوی إذا اختمم الیل خصمان فسویبهم  
 التلظ واللتظ ان ترجع بفضل اجتناب نماید و در تعزیر و ترکیب  
 شهود احتیاط بلیغ بجای آورد و در استخلاص حقوق عموما که  
 مداومت در وجه هند اموال رواند ارد مگر غریبی که اموال سکیه  
 بر احوال او انداخته باشد وان کار دوعره ففطرة الى ميسرة  
 و در مصالح عارت و زراعت و تحصیل اموال موقوفات و تقسیم آن  
 بر مصارف حقوق و مصرف و جوب اهتمام واجتها دتمام بجای آورد  
 خاتم اصحاب مساجد و مدارس و ربط و خاتقات شاکل باشد  
 و رجبات موقوفات معمر و اباذان بالجملة والتفصیل  
 عمده تمامت مصالح و مهمات دیوانه ولایت در دست  
 دیانت طایف گردیم تا هر چه از ماسواک کند یوم کیملاک نفس  
 لنفس شیئا ساند حوالت در جواب ان مقات او باشد و مثلث  
 عدل و ظلم او بوده باشد با ال ایضا اگر خلاف حق و راستی در  
 اقسام اقصام و کار موقوفات جبری ابرو صادر شود و پیدا  
 آید از نکال و سخط باید که اندیشه گذرم هیچ وجه مجایا و مساهلت



و مسامحت نخواهد بود سادات و ائمه و مشایخ و علمای و زهاد  
 و اهالی ارباب رعایا و ولایات مذکور باید که مضمون فرمان را  
 بسبب انبیاء بشنوند و بلاضرا حاکم و قاضی و متولی خویش دانند  
 و مرتب داشته که دیوان لفظ و در تمکین و اجترام او گوشند و در  
 احکام دینی و کار موقوفات رجوع با او کنند و از اشارات و حکم  
 که بقانون شرع و معرفت کند تجاوز نمایند بالمحدثت و رضا  
 مقرون باشند ان شاء الله تعالی **در خطابت**  
 حکمت اصل در خلعت طوایف اهل عالم و مقصود کلی از نظارت  
 طبقات بنی آدم اقامت و ظایف عبادات و محافظت  
 اوقات بوده است که و ما خلقت الجن و لهم سن الا لیجدوا  
 و از جمله فرائض و ارکان و اجبات بعد از کلمه شهادت  
 سبع عبادت شریعت از صلوات خمس نیست و لفظ در زبان  
 نبوی ناقصست بصدق این معنی که موضع الصلوة فی الایمان  
 لموضع الرأس من الجسد بارئها که جماعت مودی سود بمنند  
 فضیلت و مرتبت قرب مخصوصست پس مرین در ایل واضح در روشن

و مبرهن شود که آدا' نریضه روز جمعه از همه عبادت فاضل  
 ترست که وظیفه خدمت روز است که از حضرت رسالت  
 بویج سیادت سایر انام یافته است که سید الايام یوم  
 الجمعة است و از شرایط صحت نماز آئینه اقامت خطبه  
 است بلکه در حد سطور از عن ملایه وقت می تواند بود از  
 ایراد آن مقدمات جلال نذر و عظیم شان منصب خطابت  
 معلوم شود که متصلی آن منصب بزرگ و شغل خطبه  
 کسی تواند بود که بفضل و رجحان در نهن علوم دینی مشهور باشد  
 و پور و تقوی و اصناف کالات موصوف بحکم آن مقدمات  
 چون فلان جامع این اوصاف مجاهد است و این مجاهد صفات دست  
 منصب خطابت فلان ولایت بدو تفویض کرده آمد تا جای که  
 ارکان کفایت و دیات و ذرات او معهود است بدان وظیفه  
 هر جمعه قیام نماید و هیچ نوع رخصت ترک آن جایز نشود  
 و در تنبیه آن مهم دینی بر مواعد و ربع و تقوی تشهید کند و در  
 تنویه و تطهیر ظاهر و باطن مباحث تمام بجای آورد و شرایط در کتب



شری جنابک مدون و پیش است بقیم رسامه و احوال مکمل و در  
 لخر خطبه که فصلی بیارمندی برانی قبول آمد ان شاء الله تعالی  
 و قاع ملقسات اهل اسلام و مؤمنان رفع کند تا بوقوع احابت مقرون  
 گردد سنادی مرحله تامل در مستخرج و خشیوع تمام دعاء دولت سلطان  
 وقت بادشاه اسلام مالک رقاب الامم صلوات الله علیه یاد کنند  
 و طلب عفوان عام میان امت رسول صلوات الرحمن علیه ارحمت  
 حق تعالی درخواست کند و در اسماء دفعه از دانی شرایط آن  
 مجامع آرد تا میانین و برکات آن بر روزگار بادشاه اسلام صلوات  
 و کافه اهل اسلام متصل گردد ان شاء الله تعالی **در تالیس سیر**  
 چون اداست بشرف علوم دینی و اقامت بر دگر نواید سرچیز عظامه  
 و مدارسه و ملاکره صورت می باشد را بخدمت ممت مابعد اوست  
 درس و بحث و افادت و استحداث مصرفست و بی خوام که  
 مستفیدان که آثار رشد و هدایت و بخت نصایب و درایت  
 دریشان طامی و یاج باشد با انواع کرامت و اصناف تربیت  
 مخصوص گردانیم و جانب او را عزیز و گرامی شمریم و تخصص و بصر

ان محانی انست که چون فلان از وجوب احکامات تعلم واستعداد  
 باوج افادت توفی نموده است و طلبه علم از انوار اقتباس فواید  
 استعدادت می کند منصب قد ریس مدرسه فلان محامس بنا  
 بر اعطای القوس و امیها و انزل الدار باینها تقریض فرودیم  
 تا بدان بقعه متبرک بنشر علوم شرعی و افادت مضایل تمام  
 نماید و مواظبت درس و تعلیم قضیه العلم بالدریس عام و انتفاع  
 مسغول گردد و امثال جایز نشود تا بالکرامت مخصوص و مشرف گردد  
**در احتساب** تمهید قواعد خیرات و ششید  
 مبانی چپانات و رعایت مصالح خلایق و کفایت مهمات مردم  
 و مستدعای نظام دولت و مملکت و آن جمله که شایع ترین حری  
 است و مفیدترین مولی کار احتساب است که بحقیقت حفظ  
 قواعد شرعی و تنفیذ احکام دینی بدان منوط است و نظم آن  
 حسن منصب بزرگ عالمی کامل که بعلم دینی و اصناف مضایل  
 اراسته باشد میسر نگردد چون فلان که بحلیت و فضل و علوم  
 و زینور عقل و مدارم و صوفیت احتساب ولایت فلان بدو ادرانه



داشته و چل و عقد آن شغل را بدو حواله کرده تا باطل از حسن  
 سیرت و کفایت سیرت او سرزد در کمال مضی و تقاضای قیام نماید و آن  
 کار خطیر را در میان عموم رعایا بوجه عدالت و طریق مرضی پیش برد  
 و از حیف و میل و ملامت معذب باشد و از اعتساف و جور و نفاق  
 در کیل و وزن محترز گردد و جانب راستی را کوش دارد و از قبح  
 و هتک و جرم و تعدی و بطلان و عدوان و ظلم و زجر خود را بدور  
 کشد و ضایل در کتب سرعی و قولین دینی مشهورست به قدر  
 رساند و آثار مضی و دیات و کفایت و امان و شهرت با طهارت  
 رساند حکام و اعیان و اعیان و صدور و مشاهیر و کافه رعایا آن ولایت  
 او را محتسب آنجا دانند و از ارشاد و صواب دید او بخوار نمایند  
 تلخیرت و عاطف بیوندند آن شاه الله تعالی **در فتح نامه**  
 مریده را که حق تعالی و تقدس کرامت <sup>خلعت</sup> انصار و رفعت اصطفا  
 در بوسه پوشاند و بواسطه فایز برآید و کافه رعایا آفر و قادر  
 گردانند و در حوامع احوال و مصارف افعال روی بآورد آورد  
 او را دستگیر و زانی استحصان امداد مضی آفر آورد بهمه ر

رعایا را با مضاف و معدلت و عوارف مشمول گردانند لاجرم هر روز  
 ابواب ملک و دولت بر وی گشاده گردد و اسباب فتح و نصرت مهیا  
 و هر جا که عمت رایت بر دشمنان مصمم فرماید اقبال او را تسلیع استقبال  
 نمایند تا بشارت صبح نصرت و طغرا و از مشرق سعادت طلوع  
 کند محقق آن حال و بصدق آن مقال آنست که چون درین خلعت  
 و آیات میایون و موالب میمون بر عمت روی بهمت فلان ملالت  
 نهاد و بر تمامی چشم و فواید آن طرف غرور گردد و بهمت ایشان  
 توجه نمود جماعتی را از مقلدان دولت و ارکان حضرت فرستادیم  
 و اینی معدلت و موافق مرحمت باستمال رعیت فرمان دادیم  
 بعضی از آن مخادیل دست در نیراک مخالفت زدند و بآه و آه راستی  
 بیرون نهادند و بمقویات اهل فاک فریفته شدند خون باطل  
 سعد انجا وسیع دلم و لشکر و سپاه را بر آن حصار راندیم بیک لحظه  
 آن حصن محکم و حصار معظم بمعاونت نصرت ینصر من یشاء انرا مستخلص  
 گردانید در تصرف دیوان گردید شد چشم منصور را رالت مویک ابوالنصر  
 روی بغارت آوردند و زب آنرا از گردن کال معدلت و حسن شفقت ما



امان ضرر بود و چشم منصور را ازان حصار دور گرد و از قتل و هب مانده  
 چون این فتح نامدار میسر شد و ان ملکت بحال عدل و دینت گرفت  
 و بسکه و خطبه بنام مبارک طراز بدرفت آن حال را بایمه و اهکانه  
 اوالیم باز نمودیم تا این بشارت خطی اهل و نصیبی او فر بردارند و بحد  
 شکر جای آرند و هر ده آن فتح و طغی را بدور و نور و اوالیم رسا شد  
 تا بره سادمانه یاسند و بشارت و موات و یکر را اسطر کنند بعون  
 الله و تیسره

### در عهد نامه

ملک الله تعالی یا یحیی الدین امنوا و فوا بالعهود الکی سیاست شامد  
 و عدالت کارخان و از عالم سلطان اعظم اعلی الله او اسره ازان مشتعلست  
 که از سدکان در ضبط مطاوعت دولت و یقینی جوید و ارحم مکاران در  
 متابعت اسطاری طلبید اما چون معاویه سنتی مالوف و عاده مند اولست  
 و ماکل را درین باب ماسطقی حاصل از حضرت اعلی شاهنشاهی سوی  
 من بنده درین معنی مثال نفاذ یافت با آراس و العین امتثال نمودیم ما عقدا  
 صانع و نیت درست می گویم که بخدا ای که خالق سماوات و ارضین است  
 که از این وقت و این ساعت دل و زبان در عهدیت ظاوند عالم خلد الله سلطانه

یکسان دارم و از مخالف و اتفاق اجتناب نمایم و شعاع دولت او را  
 در وادی که بمن سپرده است طایر دارم و سکه و خطبه به تیب القاب  
 او مطرز گردانم و هر خلاف مصلحت دولت او باشد نگویم و نپندارم  
 و هر که سر از ریفه طاعت او بیاید خود را راه ندم و اگر بر وایت من  
 گذرد او را کوفه محضرت من کنم و بوقت استعداد لشکر مدد کنم  
 و باغداران محسّل بجوم و اولیاء او را دوست دارم و اعدا را دشمن و در  
 عهود و شرائط مساهلت و بتصور و اندام و در خصوصت بغیر  
 و بتبدیل نپندارم و یحسانی که در حق من فرموده و بنده را بران استظهار  
 ارزانی داشته است و فائزایم بمن موجب حق تعالی و ملائکه و اندیسا را  
 بر خود کواه گرفتم و الحمد لله و جلوه الصلوة علی نبیه و خیر طایفه محمد و آله و سلم

باب ششم

در مباح و اعمیه  
 مختصر که در مباری رقاع توان نوشتن  
 ابرام مطر و شد  
 امید است که بمن این ساطع عفو فرماید و با و امر و نوامی استخدا  
 دروغ ندارد تا در اتمام آن کمر اقیام بر میان جان بسته قیام نماید میان  
 روزگار بر جمهور ضلالت مبسوط باد زیادت ابرام چه نماید کارائی مستدام



بالبی و آله الکرام چون درین باب ابرامات از حد گذشت  
اختصار و اختصار اولی باشد بهیوسته معاً سعادش سایه گستر باد -  
تطویل نه فائده و تزهات نه حاصل زیاده شل بکرم عفو فرماید جاه و جاه  
مستدام باد و عین کمال مصروف و ملکوتی نیکوکار بهیوسته و زیادت  
را چشم کشاده تا بهر چه اشارت فرماید مکر بسته با تمام رسد هزار سال  
کار ای باد ابرام به کمال بهیوسته پیش این مصلح حساب  
شریف می توان بود دولت بخالد باد زیادت این اطباء و تطویل  
می سپرم و بر دعای خیر اختصار می نمایم که اطال الله بقاءه و صان عن  
الانواب علاه در حق می صرب رویا محض مهر و اله و محبه امید است که  
برین بقصیر عفو فرماید و سراج و مصلح اشارات عالیله متداول دارد  
تا موجب شوند استظهار و بضاعت انکار گردد زیادت ابرام می دهد  
دولت باقی باد و سعادت در مرتبه پیش این اطباء می کنند  
عظمت و جلالت مستدام باد و مجاری امور و رفو می و او مراد بالحق علیه السلام  
توقع دارد که بهیوسته کذبات اشارت فرماید و ارمیاع مضاعف و ضعیف  
نگردانند نویسی قبول انهم از منت مبارک استمداد می کنند برکت دایم باد

دولت بالطف حق عز اسمه محمد معبود باد و اجمال و دولت مساعدا  
 و مقوی حق سبحانه و تعالی دولت مخدوم را بر قواعد دوام مستقر  
 دارد مخلص بر جاده اخلاص منظرست تاهسج اشارت رود حکم شریف  
 بران میبندد در اتمام آن شرایط اخلاص و مواداری باطهار رساند  
 و انقیاد نماید توقع مخلص اعتقاد و ایمان اتحاد است که هر وقت  
 بر ادوات اشارت فرماید تا در اتمام آن سعی میدول رود بوقع است که در  
 عرض مهمات طریق انبساط مسلول فرماید تا کفایت آنرا باقیاد  
 تکفل کرده آید ان شاء الله تعالی امل وائق است در جاقوی  
 که مطالعات بر تواتر دارد و اعلام و استعلام مصلح از لوازم مصادقت  
 دانند و باستکفا، مهمات اشارت راند تا در امتثالان جاده اتحاد  
 مسلول داشته شود و قوف حق مساعدا باد سخن محمد تطویل انجامید  
 بچشم مکام اخلاق رجا قوی است که چون این رقعہ بشرف مطالعه  
 رسد لطف فرموده بکرم تمهید علایها، رفته فرماید خدمتگذار در مقام  
 انتظار است تا از سرگی چه اشارت رسد و ان العام را بر سبیل تفاح  
 و تبانی باز نماید و گوید بنده مکینه در مقام درمولداری



و موقف خدمتکاری منتظر اشارت می باشد امید آنست که اتمام  
 استعلام ازانرا دارد عرض از عرض این بندگی است که  
 حد اوند را صورت آن حال از حجاب تسبیح مکشوف کرد و بر مقصود  
 حله نفس نماید از اخلاق مکارم خداوندی مرتبست که مادم  
 بنشرف مخاطبات مشرف گرداند و سرحدات دستداد ر  
 اوامر و نواهی دست بکشد و ضوابط بجای آرد منظورست با ايجاب  
 چگونه است و چون موقع رفع برسد بجه خدمت مامور گردد تا در آن  
 باب نهایت مجود بقدوم رساند رای توقع بر قبول اهداء  
 مخلصان و تجاوز جبرایم خدمتکاران موقوف باد توقع دارد که  
 هر وقت محنتی که استعلا ان در بنده تفرس فرموده باشد  
 مثال دسد تا جهد المقل در عبودیت افتد ان جهد المقل غیر  
 قلیل تقریر صورت حال و کیفیت ماجری بحک خطاب  
 اطباب رسید چون سده بدان مامور بوده است معذور باشد  
 مصالح دین و دولت با اتمام و اصابت نظر مبارک مضبوط باد  
 اطباب خفایات از حد گذشت امیدست که از استماع آن نصیحت

نواب جمیل و اجر جزیل یابد جو استماع سخن ملهوفان صد و گشتن  
 غایت رسید اگر حجاب سرف تمهید عذر قبول فرماید صواب است  
 جایز نیست

اگر اخلاص مضبوط بر طاعت فجائات بنده دامن صف درگشت غایت  
 انعام و اکرام باشد از تو تعالی خداوند را در نیل نامی کمال عمر  
 طبع کرامت کند و دست نواب روزگار از دامن دولت کوتاه  
 و اَبْقِ لِلذِّكْرِ الْجَمِيلِ نَزْمٌ بِهِ خَالِ السُّوَى الذِّكْرِ الْجَمِيلِ نَعْمَ

از دست بسته خداوند را به حال عدل و راف آراسته دارد و در دین  
 دنیا غایت مهمت و قصار امانیت برساناد نهایت مهمت

ملوک را مطلق دولت و سبب اقبال سعادت آن بادشاه کامکار کشاد  
 و خاک بارگاه علیار اسجدگاه بادشاهان عالم گرداناد و هر مهمت که  
 خرامند ظن همراه سعادت هم عنان یاد ظلال کرامات و انوار سعادات  
 انداد مرفیض گسترده باد و عن کمال اران دولت مصروف و مکنون  
 ذات شریف در افاضت مله پیروی و تمهید تواعد عدل لیسر  
 تا ابد باینده و مستدام باد و نهضت ریایات همایون باضر



وظفر و معشکان باد - ربابات سدره مثال عرژن  
 ظلال گیرگاه انصار و شاه لجر خلق باد - سرور سعادت  
 و سادۀ کرامت بجلوس مبارک که سانه کردگار است بامداد  
 رور کار فرین باد - آستان حصن فلاب دعت خسرو و رور کار  
 در اصطلاح احوال بلاد و انجاء آمال عباد باد - عیادت ربان  
 و سعود آسمان معشای عیبت دات شریف مدخر مجاهد و معسی  
 معاذ باد - افاض انوار قدس بر ضمیر مبارک میهن مستدام  
 باد - رای جهان نما که آینه فیض و ظفر است بیوسنه بالهام  
 مصور زوای روشن باد - جناب مفتی سلطان الفضل  
 و برهان العقل در سلوک معارف رایت و عوارف سبحان مقدس  
 ناسکان حقیقت و سالکان طریقت باد - حضرت شریف  
 که کعبه مکارم و مبله اکادم است سایه عدالت و بخار آفت باد  
 خاطر مقدس و ضمیر منور عسی نفس طیب ارواح عالمیان باد و طاهر  
 لویی سعادت - دانه عهد دولت که توأم الحضرین و نظام  
 السعادتین در احراز مکارم و ضبط مصالح مستدام باد - تائید کان

مترقه الحال اند و مرنج القول و القصد در سایه کجاست و ظل رافت  
 روزگار گذراندن بوسه کامران باد **خاسته**  
 در میان فوایدی چند که ختم قسم اقسام نرسد بران کوه می شود  
 اول می باید که مخاطبات نویسند چگونه باشد رسم **امثله و مناسبتی**  
 ملوک و سلاطین بر طومار بنویسند **وامثله روزگار و دریا**  
 و اسرا و مقام دیگر بر طومار ثلثی نویسند **و پروات و ملکوبات**  
 بر طومار ربعی نویسند **و شاید که بر طومارها کجی نیز نویسند**  
 دیگر اگر مکتوب الیه اعلی باشد بیاض عنوان پیشتر بگذارد و میان  
 سطور کمتر و حروف مفرط و در هم نویسند **خط متوسط و مجوی**  
 قلم رفیع و نسخ روشن **و اگر متساوی باشد بیاض عنوان و میان**  
 حروف متوسط مناسب باشد **و اگر اسفل باشد بیاض**  
 عنوان کمتر گذارند و حروف متوسط و خط متوسط شیب تو  
 معبود و شعاع نیست و کلی آن بحسب عرف و استعمال وقت و محل  
 دارد **و دیگر آنکه چون مکتوب الیه اعلی باشد غالب**  
 آنست که مرسل و کاتب نام خویش را در آخر کتاب نویسد



و اگر متساوی باشد در میان خوانی بحسب اول مجازی سطور اوسط  
 و تفاوت بحسب عرف و ضبط ذهن تعلق دارد و اگر اسفل باشد  
 مخاطب و رسل نام خود باید نویسد و حکم در میان و اقرب باشد  
 و غیرهم از قلم و خال و خاله و عتبه همین حکم دارد دیگر  
 الفاظ که مخاطب و معاتب نویسند از من خود بدان عبارت  
 لکن اینجا لفظی چند نوشته می شود تا باقی را بحسب ذهن دیگر  
 فصل بنسبت اقتضاء معلوم و استخرج لکن که آن الفاظ را  
 سابق و غایتی توان بود عَبْدُ خَادِمِهِ مُخْلِصُهُ عَبْدُ خَادِمِهِ  
 الْمُخْلِصُ صَدِيقُهُ حُجَّتُهُ شَتَاةُ الْمُفْتَخِرِ بِفَضْلِهِ الْمُتَبَرِّجُ  
 بوجوه المبانی بکاتبه و مثل آن و الیه تمام شد آنچه مطلوب  
 بود بر سبیل اختصار و ایجاز ان شاء الله تعالی که شایان نظر مبارک  
 و عزت نامی محمود اعز الله انصاره باشد و بتشریف محسن و مولی قبول  
 گردد و الحمد لله وجهه و الصلوة علی سیدنا محمد و آله و صحبه اخیار الابرار

### قسم دوم

در صنعت استیفا و ان مشتمل است بر سه تعلیم تعلیم اول در

تعلیم دوم در اصول ملکوبات تعلیم سوم در اصول ذوات

تعلیم اول

و ان مسهلست بر سیم و جیل

فصل اول

در نشان دادن مسند بر وجه اعلا

در ان ساد مستقیم بود و جملها مستقیم  
باید که از معقولات لغت و صرف ان مقدار اولاً حاصل کشد که بر تصور  
و استعمال قاعد باشد الفاظ عربی و ترکیبات که بدان احتیاج افتد  
و خط را بشکله مداومت بیکل طریقت و کتابت مستقیم گرداند و مدات  
راست کشد و دست روان کند لذا انم نویسد معین و مبتدی بود  
و جهد کند تا در هیچ حساب کند و نویسد مقروطی واضح بود و محسوس  
باشد از انکه در انشاء سطور و اوراق چیزی بکشد که بر آن معهود نباشد  
چنانکه الزواق و دراله و بیم و آخ مشابه آن باشد و ساخن میان سطور  
باشد که بعرض انکشتن بود و در میان و یکیتی که در وضعی است سود انرا  
نزد در حساب سطری می باید شمرد و وسطی بکشد آن وسطی در ان  
در حساب سه سطر متوالی که در میان و ساخن میان ان دو سطر و موضعیت  
میان چنان گیرد که میان سه سطر تا آخر بر نیک نماید محسوس باید که بکشد

در سطر نه دانه



ورق بمقدار عرض دو انگشت بیاض بگذارد و در طرفین ورق اندک  
 بیاض بگذارد و در طرفین که مختبر باشد ابتدا بطرف ورق کند و خنک  
 ابتدا ورق و مختبر هم متصل باشد و در طرفین سار ورق قطع دهنه بزرگ  
 باشد بیاض را حد عرض یک انگشت روا باشد و چون قطع کوبل باشد  
 کمتر از آن سطر محاسب و هر وقت که مختبر فضیلی بر ضلع نویسد و از ورق  
 و آن عبارتست از یک نیمه ورق بطول باید که هیچ ابتدا مختبر بر آن خنک کرده باشد  
 از میان ورق بایستد و همان تمه آن بر همان ضلع ورق دوم و سوم نویسد  
 درین معنی هر چه بر ضلع میان ورق نوشته باشد تمه آن بر ضلع میان  
 ورق دوم و سوم نویسد نه بر بایستد و هر چه بر ضلع بایستد ورق نوشته  
 باشد تمه آن بر ضلع بایستد ورق دوم و سوم نویسد نه بر میان دیگر  
 چون چکاسی و شرفی نویسد و مختبر خواهد که حکایتی دیگر آغاز کند ابتدا  
 حکایت دوم در میان تا آخر سطر نشاند نوشتن بک بیاض تمه سطر  
 بطول بگذارد و ابتدا سطر دوم کند چنانکه درین صورت است

والحمد لله وحده والصلوة علی سیدنا محمد و آله

## آلله

بنویسمان طلاق بعد از شش روز  
 از سنه لک و هشتاد و هشت  
 بقسط ساسانی السویه  
 و در هشتاد

## ابت

معن دوم که مسطح ساسانی است  
 از اول طریق کم گرفته آید در سنه شصت  
 دوم بنویسد تا چون ابتدا بخند دیگر در  
 نظر درود بیاید و محبوب نماید

## فص

## در توارخ

## لحوم

آنچه متداول هوا بین این و آن است عجم است و توارخ است

## اول

تاریخ مبعوث رسول علیه السلام  
 از کلمه مدینه برداشته دور  
 فرستاده اند و از سال اول خوانند  
 و مدت آن ساله لما لم یسوما  
 و کسوی باشد و کسری شتر از نیمه  
 بود که روزی راه دی الحجه افراشد  
 تالی روز نشود و از سال اول خوانند  
 باشند

## دو

## م

دوم خانه طاق موافق تاریخ طاق است  
 که ابتدا آن از روز بود که آفتاب  
 مثل از نصف النهار با اول منطقه  
 چهل رسد و سال آن سال شمسی بود و در  
 محاسبات و سنوات درین تاریخ  
 بنسبت سه و ماهها و عرب را اعتبار  
 کنند مدت یک سال ملاه سوما باشد





اگر رقم صفرا باشد دال بر آن بود که در آن مرتبه عددی نیست  
 بلکه خالی است **مثلا** اگر رقمی عددی با اول افتد و در مرتبه دوم  
 صفرا باشد و در مرتبه سوم رقمی دیگر یا عددی یا صفری دال  
 باشد در مرتبه دوم که عددی نیست و صورت آن اینست **اه**  
 و این نشان این صفر نیست ملامت مراتب آن حکم دارد که در عشرات **تنبيه**  
 هر حساب که مفروض بود و تمام گردد محرز باید که آن ورق را بر رقم هذمه  
 بر بالای ورق بجانب جب رقم رند و علامت آن بنویسد و مجموع  
 عدد اوراق را بر ورق صدر حساب بر بالای میان ورق مهم بر رقم  
 هندی رقم رند و نشان کشد وجه درین رقم اوراق مضاعف بسیار  
 چنانکه در قانون السواءه شرح داده شد و نوشته آمد و باید که  
 حاصلین دفتری بعد از ضم و هر نه اجازت صلاوند دفتر بیع افزوده  
 نهاده و در آن باب احتیاط تمام بجاء آورد و الله اعلم بالصواب

**الف**

در تادع عقد و طریق و ضبط و اثبات



حاصل جمع اعداد و کسور مختلف که آنرا در اصطلاح اهل دیوان جمع تکمیل  
گویند **اول** باید که مبتدی اوضاع کسور و اعداد که با یکدیگر  
گردد تعلیم کند و بعد از آن الگوشمارا بگزیند صحیح و کسور مختلف و جمع  
آن معود گرداند و بر آن قادر شود جناب انضمام اصحاب و احوال  
را نه توقف و تبادی که آنرا عقد گویند روان کند بعد از آن  
حرف خواهد که اعداد و کسور جمع کنند و خرج تکمیل کند اعداد و کسور  
و جمع و در هر مفصل را درست کند و بر رقم مبلغها جایزه دهد و آن  
عبادت است از علامتی تحریف که بر آخر عدد یا کسر کشند و آن بمقابل  
جناب در آخر مبلغ عمر و چون دوم بار جایزه دهند این علامت  
بکشند عمر و چون سوم بار جایز کشند علامت این شکل شود **س**  
و قلمها باشد که چون مالا کلام فیه درست شود علامت صحیح بر آخر  
مبلغ کشند و چون اعداد و کسور درست شود و مقابله  
و جایزه یاد اگر ارقام عدد و کسور بسیار باشد آنرا باز محاسب سازند  
و آن عبادت است از اعداد مجزئ ارقام اعداد کسور جمع مانع و باید که  
صورت ارقام در سطر باره خان فروزند که اگر مستقیم از بالا فروزد یاد

راست میان مرد و ارقام هر یک از دو سطر رود و بر ارقام نویسد بعد  
از آن در هر سطر خطی محرف بکشد و حاصل جمع ارقام آن سطر را در  
آن خط محرف ثبت کند و دایما رقم صحاح حاصل را بر بالا رقم کسور حاصل  
و ابتدا بجمع بر رقم کسور کنند بعد از آن بجمع رقم صحاح و طریق ثبت  
آن بر دو قسم است

انچه اوله  
انچه در سطر اوله  
انچه در خط محرف نویسد  
انچه در سطر دومه  
انچه در خط محرف نویسد

**اول** در سطر رقم صحاح دیگر میان صحاح  
حاصل کسور را بر خط محرف بنویسد  
و اگر کسری باشد در زیر آن  
**دوم** در سطر رقم صحاح ساده حاصل کسور را  
اولا با حفظ محرف رقم الف در جانب  
میس و رقم صحاح دیگر را در جانب یار  
و ارقام صحاح سطر را جمع کنند و با  
حاصل کسور ضم کرده در زیر خط  
محرف نویسد



در سطور کسر نشاید آن را در وصف است

اول

دو

م

آنچه جمع صحاح بالف برسد یا بنسب  
اما نظرقم الف ما الوف باشد  
درین دو صورت آنچه حاصل شود  
در زیر خط محرف بنویسد

آنچه در سطور رقم الف ما الوف باشد  
اولا صحاح علی التار را عقد کند و حاصل  
آنرا با خط محرف در جانب راست  
کند بعد از آن الوف را عقد کند و با حاصل  
صحاح اولی هم کرده در زیر خط محرف بنویسد

حرف ا شرح اقسام و تکمیل تاریخ فارغ شدیم و صورتی بنویسیم در ملاه که  
بیشتر از اقسام در آن مثبت باشد و آن اینست

الدرجات باسم الله تعالی

الاعوام محو کردیم	الافاضل علی التار	الاستقام	العارف علی التار
المصاب	مصاب	ص	ماهر

الحی کدر	خوار	خوار	خوار
الرواح	ماله	ماله	ماله

کتاب

محمود <sup>لهم</sup> جراحه <sup>سبح</sup> اسم الله <sup>سبح</sup> اسم الله  
 وایست <sup>مار</sup> <sup>ع</sup> <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup>  
 طهر الله <sup>لهم</sup> <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup>  
 السبح <sup>لهم</sup> <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup>  
**الحمد**  
 السبح <sup>لهم</sup> <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup>

چون جمع و عقد ارقام برین موجب ثبت کرده باشد باز خطی زبوان  
 سطوری محرف بکشم و همان عبارات و اقسام ساری تقدم باید کرد  
 اجم حاصل و مقدر شود زبوان خط بنهیم برین موجب که بالا ذکر رفت  
**دیکر** باید که محاسب بپند که غایت عقد باصانع اعداد باشد  
 صورت که عقد مبلغ اعداد رسید موضع وصول عقد را از سطر  
 نشان کند و آن اعداد را جایی ثبت کند و بعد از آن بار اعداد عقد  
 کند برین موجب تا حدی که ارقام باختر رسد و چون محاسب  
 از عقد و ارقام فارغ شود احتیاط است که صورت حاصل را و عقدا را



بر اصحاب دیوان عرض کند تا اگر سهوی باشد برادرگ کند

**فصل در بیان صدر الحساب و اتمیات و منها و درک**

براینکه مردمند که در صدد ورق و حساب گشت و بیش مخدات و تفسیر  
اندر این الحساب و صدر الحساب گویند و حکایتی که باشد  
در زیر آن خط محدود یک سطر بل چند آن احتیاج افد بنویسد  
اول و آخر مسطور با و ک و آخر خط محدود برابر که در میان سخن منقطع  
سود اندک اگر کوتاه سود روا باشد و آغاز صدر حساب با مثال  
این الفاظ باشد که المجموع علی فلان اصل الوجه بقویل فلان

و قیینه آن صار من درک و استقرار درک و الضرار و اضمیف الی  
درک و جملتان و جملته و فذلک المجموع وضع من درک و الباقی  
و الزیاده که هر یک بحسب مذهب و یکی دیگر باشند و الوجه در  
مان هر یکی ورق بسیار باشد و آن جمله را اتمیات خوانند و ابتر  
مدرک متصل طرف ورق باشد در جانب بمن و انتها مدرک  
مقدار عرض یک انگشت که من از طرف یسار ورق در قطع بزرگ و در  
قطع کوچک کمتر صورت آن برین موجب باشد

جم	اصنیفالی دلا
ان	الجملة
	صار و دلا
زار	الف
	وضع و دلا
ق	الف
زیاده	الف

چون تحت امهات روشن شد این امهات منها ومن دلا منشعب  
 می شود و مفهوم منها ومن دلا آشت که بعضی از جمله سابق که آن  
 که از امهات باشد و هر مد که بعد از یکی از امهات گشت از امهات  
 بزرگ خوانند و مد که مگر از ام باشد بمقداری از بزرگ و طرف  
 و هر چه این منها منشعب و متولد گردد از امین دلا اصل خواهند  
 و مد آن همچنان مگر باشد از آن منها و استخوان گفت اند که در هر  
 حساب که باشد مگر این امهات و منها بزرگ که هر یک قریه یکدیگر



باشند پس شاید التلخت و این منها دوس دلک برآیند و ناسه  
 قریه روا باشد و مدس دلک از مدنها مکر باشد و چون از منها  
 بزرگ و من دلک اصل در گذرد منها دوم را دو مرتبه مارج روا بود  
 و این منها دوس دلک دیگر متولد شود و قراین این دلک ناسش روا  
 داشته اند و تخمین منها آت و من دلکات بسیار می شامد که منشعب  
 شود یکی از دیگری بحسب اعتضاد حساب و مقام و تعظم او اصل  
 برآید که مدتها و ات و من دلکات مارجیه سابق و بقدّم باشد  
 درازتر از مدتها و متاخّر گشت از هر دو طرف بین و بسیار  
 وقتی که مجال تنگی سود بضرورت این منها مان من دلک را مقدار  
 این مدام منها آت و من دلکات گشتند و این منها و من دلک  
 معکوس خواهند و چون این منها ات و من دلکات برانگیخته اند  
 مدتها بهمان منوال که مد سابق درازتر از مد لاحق باشد اعتبار  
 کنند تا چند آنکه باز مجال مد تنگی شود و علی هذا باخو چند آنکه بفاصل  
 حساب باخو رسد و اگر یکی از منها یا من دلک بر ضلع ورق بوسند  
 آنرا مضییع منها یا من دلک گویند نه منها و نه من دلک و رفاهه تفصیل

چندانی عرض ضلع اعتماد کند و با بود و جانزداشته اند و صورت  
 منها ومن ذلك برین موجب بوده می شود

**ذکر** ما اجری فی حساب طلال من المسمیات والادارات والمواجب  
 والوظائف والعمارات والسیور غامشیات والطلیة والحرم  
 به غیر الارض ساد

**المسمیات** والادارات والمواجب والوظائف

منها برزند و قریه اش العمارات  
 والسیور غامشیات  
 والطلیة والحرم  
 ری البصار

**المسمیات** والادارات والمواجب

بعاکاد

فی ذلک اصل و قریه  
 او الوظائف

**المسمیات** والادارات

بعاکاد

فی ذلک اصل و قریه  
 او الوظائف



المسوق

الادراك  
حساب

الادراكات

حساب

المواضع

حساب

الوظائف

حساب

العمارة

والسورعاشيات والطلقة والفرج  
حساب

العمارة والسورعاشيات

حساب

الفرج والطلقة

العمارة

حساب

السورعاشيات

حساب

السطح والجمع

در بار

که در دفتر  
الفرقه اول العمارات

السطح

در بار

الله

المناد

و استناد آن از طریق منتهی و من در یک راجع آن اساس نهاده اند و امتزاج  
و ترکیب داده و باز مغزین و تقسیم کرده تا اگر آب یا یکی مبلغ  
را در میان اوراق بسیار تغییر کنند چون محاسب قرائن و امتزاج و تفریق  
را تا ممل کند بر آن واقف شود که چون زمان مبارک مغول در آمد  
بعضی از فضلا را نظرافراد که بساد که امراء مغول بغور امتزاج  
و تکرار بوسند و یک باب را دوسه جا مکرر کنند بر جانب اصحاب  
دیوان حیاتی چه کند بضرورت من دلکات را انداختند  
و بر منتهات اختصار نمودند مگر کمتر از ام حساب مساوی  
با یکدیگر در مد و انوا نزدیکان بایه نام نهاده و بعضی امتزاج و ترکیب  
بعد از تمامی منتهات و تفصیل آن در صدر ام حساب ابواب  
منتهات بمده کمتر از مد صدر حساب و مد منتهات تا به با سیرا



اورند یا دگر مبلغها را آن منهاآت تا اگر کسی در مبلغها و انوار منهاآت  
 مخلیطی کند آن مارج بر تحلیط و صحت و فساد حساب گواهی دهد و بیان  
 کند و همان حساب منهاآت من درک را در صورت نزد بان بانه ابراد می  
 کنم تا مبتدی را تفاوت و غیر میان هر دو طریق روشن شود و آن است

دک  
 ماحیه حساب طلال من المسومات والادرات والمواهب والوظائف  
 والعمارات والسیور عامشیات والسطله والکمرع

برع الار اسار

المسومات	الادرات	المواهب	الوظائف
حاکسار	طالکسار	السیار	طالکسار
العمارات	السیور عامشیات	السطله	الکمرع
حاکسار	السیار	صامار	طالکسار

اصل وضع نزد بان بانه مبنی است بر آنکه مامت منهاآت باشد  
 و سحر از منهاآت من درک منشعب نشود لافیات و قف منهاآت

مرکب من ذلک می آید پس بحسب اقتضا و مقام وجودت کتاب و تجرید  
**قبلیه** و معنیها باشد که منهاآت یعنیها باشد و من الاجناس  
 و صورت آن برین موجب که ذکر می رود ان شاء الله تعالی

### المواجد بابم طلال

البرق الخ

البرق

نمل الا حنا

البرق

البرق الخ

البرق الخ

البرق

البرق الخ

البرق

البرق الخ

البرق الخ

البرق

البرق الخ

البرق

البرق

و معنیها باشد که یعنیها را تفصیل باشد از جهت ایل یعنیها عبادت  
 از جهت اختلاف انواعه و نقد و معنیها باشد که بحسب درج و فتح آید









الخراجاً مطلقاً على يد صاحب الميراث  
 التوارث المختلفه محروما بالاعمال في حاله فانه يفاد في رمضان سنة  
 سب وبعدها راجحاً

في التامه

معرض مقام بولججان

في التامه  
 في هذا الموضع  
 في هذا الموضع  
 في هذا الموضع

معرض محصوره في بين طران واسي فلان  
 مارجحاً

في التامه

المواضع  
 باسم سارايه مودم  
 على الدار

المسوما  
 باسم الميراث  
 في الدار

## بهرام عادل

اصطلاح

بهرام فی النور مصان

السنه

طیار

بهرام فی الخارج

لما نادر

اطلافاً عامی و سر  
الخارج المذكور

السیار

اصطلاح فی الخارج  
بهرام

السیار

بهرام فی یسلم طلاق

حاکم السار

السیار علی  
بابهم التمام للکلب

لنحوه طیار

بهرام فی خارج طلاق  
السیاراصطلاح فی خارج  
طلاق  
لما نادراطلافاً بهرام 2  
خارج طلاق  
طیاراصطلاح فی یارحها  
طیارالی الامم للکلب طلاق  
رند دوله  
حاکم طیار



فصل  
هفتم در حشو و بارز

حشو در لغت بمعنی اگسندن و بارز در لغت بمعنی خارج  
و در اصطلاح اصل دیوان حشو عبارتست از لیتی یا چکایی  
که در آن محاسب را بحقیقت مطلوب نباشد بلکه آنرا بطوب  
فی الجمله معلی باشد و در جانب یمن ورق نویسند و بارز  
عبارست از لیتی که در آن بحقیقت مطلوب باشد و موضع آن  
در جانب یسار ورق باشد و شرح آن بحقیقت قسیم است  
که هر مصلحی که از تصاصیل جمع شود باشد نویسند و مرجع در  
یمن ورق نویسند آنرا بارز خوانند و مرجع در یسار  
ورق نویسند آنرا بارز خوانند و مقام بحر و حشو در ورق  
همه دارد آنکه ورق باشد از یمن بقسما و اگر بقسیر حشو اندک  
باشد و همه دارد آنکه ورق نرسد باید که حال آغاز کند  
که البته بحر از شکل مسان ورق اندک بگذرد و در طرف  
یمن اگر بیاض بیشتر ماند تفاوتی نباشد و مقام بارز و دوایل  
ورق

و هر مدتی که در آن حشو و ارز می آید مقدار عرض آن بهمین نسبت  
 چهار دایک بین مد موضع حشو و دایک مد یسار موضع بارز تواند  
 بود و حشو بر دو قسم است از جهت آنکه حالتی نباشد که ناز و بعضی  
 باشد از حشو یا نه اگر نباشد آنرا حشو مطلق گوئیم و اگر باشد  
 آنرا حشو بارز یا ضاف نام نهمیم و حشو بارز مثل همی از <sup>میل</sup>  
 حشو با کم آوردن بسیاری از اسباب تا آنجی بماند بارز اند و مقداری  
 که با کم آید آنرا موضع نام باشد باید که رقم لفظ منها یا رقم لفظ  
 بعد با آن مکتوب باشد اگر رقم منها مکتوب باشد بعد از  
 بقدر نقصان هم در موضع حشو بقی بعد برین شکل **ص**  
 بقدر عرض بقدر حشو همانک صورت آن بیاید و اگر  
 رقم بعد مکتوب باشد **ص** بعد از بقدر نقصان بنویسد  
 همانک صورت آن نیز بیاید و همچنان در حشو بارز باید که از  
 عین عبارات گذر بحقیقت آن حرف که در میل اند باشد در  
 غیر میل نیز در آید و علامت آن سر عینی کوچک باشد برین شکل **ع**  
 و این سر عینی و منها باشد که با میل حشو مقارن باشد در یک سطر



و آن در صورتی تواند بود که مبلغ حشور را و باید سطر قریب میان  
 نویسد چه موضع ثب مبلغ حشور این مقام است با اول سطر و چون  
 در اول سطر نویسند رقم سر عین در آخر سطر سابق نویسند  
 حاصل صورت بود و داده آید

لَقَدْ لَقَدْ لَقَدْ

مهر نظام	لایار	لایار
لایار	لایار	لایار
لایار	لایار	لایار
لایار	لایار	لایار

لایار

دیگر هر وقت که خواهیم که مبلغ حشور را تفصیل دهیم اگر اندک باشد  
 بمحمان در زیر مبلغ حشور یا در حنب آن تفصیل دهیم و اگر بسیار  
 باشد که بار از بسیاری تفصیل بگیرد تفصیل مبلغ حشور را در  
 میان ورق بنویسد و زیر بار و علامت تفصیل حشو برین شکل

حشور

و در میان ورق بکشد و آن بر آنکه آن تفصیل حشوات  
 نه بارز و اگر خاند بارز را آن تفصیل بسیار است بخندان آن حشو  
 را بصورت در مقام حشو که بین ورق است تا قریب حد چهار دال  
 ورق اگر در یک ورق کفید یا بیست و خنداند با جز رسد بنویسد  
 و تفصیل از را در میان ورق بنویسد و اگر حشوها  
 متعدد باشد و خواهیم که تفصیل آن اول بنویسیم علامت اولابر  
 میان **حسوا اول** بکشیم تا برین موجب سود و در دوم و سوم  
 بخندان علامت ثانیاً او ثالثاً بکشیم تا تفصیل حشوات اول  
 مهتا ز سود او تفصیل حشو دیگر اکنون جهت هر یک صورت بنمایم

### صورت حسو و بار در عرض در واحد

**الفتیحة** بیاخذ طائفة من رابع الدرس ثلاث عشرة كلمة و دله  
 من اللحن الى لحن  
 من رابع رابع ند طاف را بعد از آنکه طاف را بهر صورت سلم  
 حسوا او بارز  
 صعد



صور  
ایچو و بارز در مدته از تفصیل اند

المواجب  
غلامی ملاک بهمه المریض ملاک المریض منه لدا  
و دلد

و لعل المریض

سماع

القبح  
المنعور

صغری و صغری  
صغری و صغری  
صاف

ماناد بعد مساج

من

حس و بارز در مدته  
انفاد

صور  
ای تفصیل حش و لایس در موضع حش و بر سبیل بوی

المعاملات بویه ملاک بهمه ملاک المریض منه لدا  
و دلد

و لعل المریض

لعل المریض

نزار باسمه للعام ماف

سها

محمدا حكمه سند

لما ح

صور اي نصيلا حسو وبارر مردوس سياراسه

احص السواء ساحة فلاں سطر والى الريف لم الجيد

للا اسامه

للا باسمه للعام

عالمه

عالمه

منها التوضيح باسم الجملة المتعلقة بموجبكم عالمه

سها	سها	سها	سها
سها	سها	سها	سها
سها	سها	سها	سها
سها	سها	سها	سها



بها الدرس	بين الدرس	سعد الدرس	فهم الدرس
علماء	ظليل زخمان	محمود بلغاري	فهم الناص
للدروس	للدروس	للدروس	للدروس

ابو البركات	حوادث	لحم سكري
علماء	للدروس	للدروس

اسمى بعد

الاجال	براي	للدروس	حوادث
علماء	علماء	علماء	علماء
للدروس	للدروس	للدروس	للدروس

للدروس	حوادث	حوادث	حوادث
للدروس	للدروس	للدروس	للدروس
للدروس	للدروس	للدروس	للدروس

**صورت**  
 ای بارز را تفصیل بناسد ببلغ چشورا در میان ورق  
 بنویسند و علامات تفصیل چشوبکشند

**المعنی**  
 نتائج فلان معده و مقاطع فلان الدرس ۲ سند لرا  
 و دلائل

الحسن الرابع  
 و ملاکاته بعد لکالتار موصوفا نام مرسوم للعلم  
 بالمعنا

والخاتمه  
 الفاسیه الحظیره  
 و سول الدوزان  
 حاله حاله  
 لکالتار لکالتار

المردف الخارجیه التواریه  
 التار التار التار



ص ٢٠  
 انما هو متخذ وباسد وبفصيل اول هذه علامات  
 مفصيل مرقوم باسد بعلامت اول

المال ساجية طلال بعهده طلال ٢ سنة لدا  
 ودلك

والحق المرح

للاستار والاضاف ، بابة الحاسبه في ارج لدا مقررًا  
 بمقام طلال طار دلك طار منها لدار بحففاً  
 حكم

اسم بعد

للاستار

اولا

للاذباب المحروم اليهود الصرام  
 لدار طار طار طار طار

المرامع الدار المحرم الاوامس  
 لدار طار طار طار

**تنبیه** و قیما باشد که تفصیل هم حشو باشد و هم بارز و علامت  
ان برین موجب کشند **حسوا و ارا** خنایک درین صورت نموده  
می شود

صورت

مق **للا موال مناحه طلال** **در سینه کما**  
دولا

و بعن للرج

سبحان بعد مارا رخصفا ماسم الامن سيف المبر  
صطار

**حسوا و ارا**

المال	القبور	المخ
للمار بعد مارا رخصفا	مارا بعد رخصفا	مارا بعد رخصفا
ماسم الامن سيف المبر	ماسم الامن سيف المبر	ماسم الامن سيف المبر
للمار	مارا	مارا



## فصل پنجم در ترفین و کیفیات آن

ترفین در لغت معنا ازودن است و در اصطلاح اهل دیوان  
 عبارتست از مدّی بصورت — که استقامت در عرض  
 بر سر مسلّح که باطل شود کُشد و سبب بطلان و نیروی بیوسند  
 تا بوقت احتیاج بران اطلاع افتد و عرض اصحاب دیوان  
 از وضع علامت ترفین دوسه چیزست اوله ائیل الکرد در روز  
 نامحوّالتی بامقرری باطل شود چنانکه علامت ترفین  
 بر سر مسلّح بکشد و در سبب بطلان در زیر بیوسند تا بوقت  
 احتیاج بران مراجعت توان کرد دیگر ائیل و متهای باشد که در دفتر  
 مفرد محاسب صلاح آن داند که حوالی که رانده باشد و باطل شده  
 صورت آن قرار بگذارد طریقی آن باشد که علامت ترفین بران  
 مسلّح کُشد و سبب بطلان آن بیوسند دیگر ائیل و متهای باشد  
 که در بانده از ابواب بعضی معاصیل باطل شود و محاسب و ضابط  
 که سرایه آن باب بر ورق ثبت دارد با ذکر مضیل آن

حشو و بارز کند و چون سر بالا در حشو دگر کند تفصیل آن نیز  
 اگر در زیر سر بالا بنویسد تفصیل در ضلع نهم در حشو باشد  
 نوشتن و تفصیل بارز نهم در زیر بارز سه تفصیل بطول لازم آید  
 بواسطه وضع علامت بر من هر سه را با تفصیل تمام باشد  
 که در بارز بنویسد و علامت تفصیل حشو که دگر رفت کشد و هر  
 تفصیل را که باطل است رقم ترقین بر آن کشد و سلب مطلق  
 بنویسد هر سه تفصیل تفصیل حشو و موضع بارز از اینجا روشن  
 باشد و بواسطه تفصیل ارقام حشو و ترقین هر یکی از کدیر کدیر  
 مسأله خاتمه درین صورتی حد نموده می شود

### صور

آنچه در روزنامه حوالی یا فقری باطل شود

رمضان  
 سه ست و سی و چهار

نوم الاحد

العرة منه



**الفهرست**

الى خواص ذلك المستعمل في العمل  
مقرر احكم . تاريخ كذا

طاسار

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

**المطالع**

لنفا سوق الخشب وتوابعها مع الصمد  
كذلك الموجود في سبيل طلي عيسى  
اولها تاريخ كذا وانقضاء وها تاريخ كذا  
موجب الحجة لفقده عنه مقرر بالاساسه

الدفع بالثان

علامت نمران

للكسار

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

**صور**

آخ و موقوفات الحساب حوالتي باطل شده باشد

**وضع**

في الوجوه المذكورة

## التحريم

الى محمود الجباز لوجع مطع الخاص  
محكم ، وقت نزول شاحه ملان  
تاريخ كذا ثمن الدين النازين  
، مانعار في المنعار لهور

محکم شده است که از این بوی بزم  
بیش بدهند  
تاریخ

## الاولی

المسقه لوجع ماخاج المساس  
الخاص باستانهم موضع حکم  
تاریخ کذا  
طامار

چون محاسب دادند که داری نازگست محض در مفرد صورت مرقن  
بگذار تا الومثلا درین شود ولسی اعراض کند جواب ان محاسبه شود

## صور

آج در بانه ابواب بعضی تفصیل باطل شده باشد وکاتب  
خواهد که تفصیل سر بیا، آن باب جائز اول در چشمو  
بود لوش دارد



a

# الاحتساب

ناحه ملان باسم المدكورين في سنة كذا  
وذلك

للملح

على اعداء اعداء الى الدوا ن

للملح

ادرس في شهر رجب من سنة كذا  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دروسا لمن يتدبره  
والمسلمون في كل عام  
يحتسبون في كل عام  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دروسا لمن يتدبره  
والمسلمون في كل عام  
يحتسبون في كل عام

اسم محمد ملان	اسم سلمان	اسم عادل
عمر	عمر	عمر
علاء و امير عادل	امير مودى	اسم يوسف
ماسار	ع	هريك





اصطلاح این قلم نذر این الحاق گویند التون  
 جمع یا باقی را در حشو می‌شمارند باشد یا در بارز الودر بارز نویسنده  
 ان الحاق یا اضاف را مقدار مد جمع یا باقی بشود مصغت  
 اصیف الی ذلك یا الحق الی ذلك وان وجهات مضافه  
 لمعه را در زیر آن تفصیل دهند و چون از تفصیل فارغ شود  
 بجلست آن هم بقدر آمد اضاف یا الحاق بکشد  
 و سر بالا اهل جمع یا باقی و آنج مضاف سد در زیر و آن  
 نیست که تحقیق جمع یا باقی بکشد در زیر جلستان  
 آمده باشد و اگر حواله دل دو بیت ان اضاف را الحاق  
 مکرر شود آخرین را جلستاه نویسند بلك مذل المجموع  
 بکشد و چون مذل المجموع بکشد بران دیگر اضاف  
 بشاید کردن و اگر مصلح جمع یا باقی در حشو مذکور باشد  
 و همچنان در حشو اضاف کند آن اضاف را  
 بلظ واصیف او الحق الی ذلك  
 او الی

اولیها اوچورد واینها بد یسار نوسند و علامت یکن  
 که رقم **—** است بعد از تقریر اضاف و ذکر مضاف یا  
 بارز آورد و اگر جنابک این اضاف در حشو مکرر شود آخرین  
 حاصل را در بارز آورد بوی اولی مادوم را مثلاً بمحمان  
 در حشو ذکر کنند و هر یک حاصل بارز اضاف و الحاق  
 کشد بصنعت مذکور تا جنابک باختر رسد و علامت آخرین  
 حاصل مدلل باشد بد آنکه بعضی لک وصل و عقد  
 آنک اضاف و الحاق خواه بر بارز باشد و خواه بر پیش باشد  
 بارز روا باشد سخ استادی معین نکرده است اما اوطریتی  
 سارند که بسیار مکرر نشود اولی نماید اکنون هر یکی از  
 قواعد صورتی می نمایم ان شاء الله تعالی

**صورت** ایچ در بارز اضاف سود

وجب جمع علی فلان و متاعه بخاء فلان و دیک

والعالم له

حاکم

والمعانی معوض علی ما وجب  
 البانی لم یسند صورتی انی یزید



### واضيف الى ذلك

تقاطع قريه ملان بحسب ملان الدين المشرف  
الشار

ان

الحمد لموجب السج السابق

الشار

### والحق يدرك

باني بحاسبه ما كان مضموعاً مقام ملان الدين حسب المقرير المشرف  
بالمشاهنه زاده الله حفظاً

الشار

### فذلك المجموع

الشار

### صور

الح حشو مضاف في شود

الب

على ملان لدن موجب مده الباقيه  
 مالتار واصيف الى ذلك ، تقاطعه فله فلان موجب  
 المتحد عنه التار در التار ولهما عما سلم اليه  
 موجب المقصر الماشرف فذلك

طيار  
 سالتار

فصل

**باب** در تصرفات که بر جمع اموال وارد و طاری شود بلقیات  
 و صورت ان از مضارفات و تبدیل و تسعیر و تقصیر ابواب  
 وضع و انتیاع و قطع و ترکیب و محن و سبک و دواب  
 و استخراج عرفها و ذکر استقرار و قرار اول باید که مستفاد معانی  
 این الفاظ بداند و ان برین موجب است

**مضارفات** تبدیلی  
 و تصرف در حسن نقلی و غیر نقلی باشد  
 جسی را بجنسی دیگر بدل کردن باشد



تسعی را با کردن

انگور شیره و سراب کردن

تسعی انوار  
وجه و اخناس را جامه کردن  
و بافتن باشد

عمل زرگری باشد

اسدی  
هر بدن جنی اسد از جوه جمع

از جنی که در جمع باشد جنی  
در وطن

عطی  
بریدن جامه و امثال آن باشد  
محل پوست و غیره

سرخ کردن او که جمع باشد  
بعلایین و امثال آن

سبل  
یک بدن بقره و پس باشد بلات  
محو طبق و غیره

دوب  
کندن زر و نقره باشد

استی  
عرقها کردن کلاب و عرق سید  
و امثال آن باشد

استی  
طلب قرار صرف جمع باشد و آن  
وقتی بود که هنوز صرفی و نگذراید  
کردن

ق  
نقص حاصل بصرفات  
جمع باشد

حون معانی این الفاظ معلوم شد قاعده کلی در سیاق تصرفات  
 که بر جمع وارد شود و جمع آن صلی بگیرد است که هر چه در جمع  
 باشد در بارز آمده باشد همچنان در عمل و تصرف در بارز  
 آورند و عرض آنکه از تصرف حاصل آید در حشو و صیف  
 عمل و تصرف بصار من دلک یا من دلک باشد بموجب  
 سبکی این الفاظ که مسبوق باشد از لفظ بلفظ حاصل  
 صار من دلک فی المبیع و امثال آن و اگر عمل دوم باشد  
 من دلک فی المبیع نویسندهم باینرازه مد صار من دلک  
 و اگر مبلعها و حشو و بارز متعدد باشد آنچه در حشو آید لیت  
 مقدم مقدم دانسته بصیف مال از لیت از آن عبارت کرده  
 باشد یکی بر عقب یکی ثانی مسبوق باشد بواو عطف  
 در و لا سطر خواه در دو سطر خواه در یک سطر تا جدا لک تمام  
 شود حاصل در صورت نموده آید از سائل سوال  
 واضح در بارز نویسنده به ترتیب جناس عادت اهل دیوانست  
 مصلحت مجلدات تفاسیر و احادیث و آثار و ادعیه



وادوارد در کتابت مقدم دارند بعد از آن نفر که عبادت است  
 از عدد افراد آدمی بعد از آن مرصعات بعد از آن نفوذ  
 بعد از آن نواشی و دو اب بعد از آن جابه و امثال آن بعد  
 از آن اجناس دیگر بقیه اشرف و اسرف و چون عمل و فائز  
 بلخر رسید یا دوم بار یا تصرف بیشتر و عمل دیگر در می باید با احوال  
 عرض حاصل تصرفات تواند بود تمام شود و اگر عمل  
 و تصرفات در آخر رسید بلکه دوم بار بیشتر باشد که الاستقرار با  
 استقرار دل کشد هم باندازه مد صابن دل در حشو آورده  
 باشد در قرار و استقرار در ازا و روند تا احوال از بار جمع بانی مانده  
 باشد و حکم جمع و بانی برقرارند و سیاق تفصیل قرار  
 و استقرار متداول اهل دیوان است که هر جمعی یا جنبه که در  
 استقرار و قرار اید اگر در اصل جمع باشد بنویسد  
 و الاصلی و اگر از مصرف باشد بنویسد و المبیع  
 و اگر از هر دو من موجب الاصل حذین و المبیع حذین و فرق  
 میان استقرار و قرار آنست که استقرار دال باشد بر آنکه تصرف

جمع ویا باقی که تصرفات بران رفته باشد مستفید و تصرف  
 دیگر نمائده است اکنون صورته چند نموده می سود تا چون  
 مستفید بران اطلاع یابد بر استخراج فرایند و اخراجات ان قادر  
 سود و متمکن گردد ان شاء الله تعالی

حمد  
 على حواجه طلائع الدين الصافي بما سلم اليه في تاريخ كذا  
 النقود صنفان

الط لا الطلعيه  
 صنفان  
 البسار

صار من كذا في المصارف

الرجاء  
 الطلعيه

صنفان ورمعاليه  
 البسار



# استعداد

الصفان      النور

الط      لا      الطلعي  
ماصل      من الاصل

ء در اصل      المصارف  
صملا      صملا

مداول کتاب آنست که ایجا و امثال این موضع را مبلغ  
طلعی را با حشو اندازد و ایجا در مصارفه رفت از حشو باز  
شکند و بایه را با بارز آورند و در اینجا نظرست از جهت آنکه  
حائل وضع من و آنست که خرج است جوی از جمع کم می کنند  
و در بایه ای می آید نه آن حشو و بارز می نویسند در صار من و آنکه نیز  
محمیان جهانی کم می کنند از جمع و قرار مقام بایه خرج است  
ایجا نه باید که من حشو و بارز حاجت باشد الا ان قدر بنویسد  
که تته ملاصلا

## اسمعال لك

2 الصوغ واحد لخواتم الذهب بطلان الصان  
صدا العود صفا

## الط لا الطلغ

اسمعال لميل

حرف تانيث كه در صيد آند است انجا بواسطه لئل خوانم  
جمع است و كل جمع مونث در صنف جمع با خود در ايد اما وقتها  
ماسد كه با ت آند كه آنرا با صلاحي اصل قلم تخصيص مي كويند  
كه محاسب اين معني داند والله اعلم بالصواب

## المصالح هو النار

ع  
ن

## الط لا الطلغ

صدا اسمعال سم الحميم عود  
اسمعال ذلك من ابي عود  
ع العود هو النار يكون من الحميم  
صدا مسايل

ع  
ن



رار

المر بعد ذلك

للريح

صعاب

لأولئك

الده

وهم

صعرا

صور

علاء من مطح حبر

ر

جم

على ملاك الجبار ، ابراد ملاك 2 بارح لدا

للريح

ماسار

الخرط

ما من في حرب ماوطة لدا

للمسافر

لأولئك

صاعود

صاروقا ٢٤٠ الدويق بول ملان الطمان ٤

الدبح

حالمه قيقا

سلم احمد الطمان قورمان  
صطفي ٢٢٢ الدويق

٢٢٢

٢٢٢ ٢٢٢

الخط

حالمه قورمان

صاروقا السعد

سانو الحويق والبران

٢٢٢

٢٢٢

حالمه

توجد اوقات متفرقة



الاستقرار بعد ذلك

الدائم

تمت اصل الهم

بمضات صناد

الخط الدق ق

تمت اصل  
الخط

بلاستقار والطن  
حلم

الاستقرار

المطعم ثم الحريه صاحب

الدوم الدوم راب

نوع الحماز من لمر ما ودم

لنم لوط معرا في المبل

ع

للمر بلير وفي كالم

مر لمر ما و صرا ما و لي ذمعا

الدوم الدوم من كالم

حلم

القول بعد ذلك

الدهج

مما يصل صفان

لما حس

لما حس

لما حس

صور

عند ابواب

على طلال و ابراد طلال معوقه طلال في مارج

الدهج

صعاب

لما ابواب

لما ابواب

مع طاف



الف

2 لمرع

طافان

ساده جبری

2 لمرع

مذکر مبطاف

رد 2

لمرع

للمحاس صنفان

الک

سماذراع سماذراع

سفن هم بندضا

ال معول صام  
مادراع مازراع

عذراع

صا و دوک

2 التقطع الى المربع بملاان الحياط

حاعداد اقبله

الراج

هم اجرت الحياط مع المربع 2 عدد سار

و 2 للمربع

حادر

الانوار  
مبطاف

الک

الف

مبطاف

طافا

ماعداد

مطافا

هم المطاف الماعداد

لواصناف  
طافا

کرم اس

ال من البطاء عدد  
سفن بهم بندر  
عدد دراع خارج

رار

بعد القطع

البرج

میرا صل  
مراوا  
میرا صل  
لیرا وین  
مطاف

الکس

لیرا طاف  
عدد لیرا  
ع الکس  
طاف لعداد

لکساس  
میرا صل  
ماکرت

کرم اس

سفن بهم بندر

خارج

ال منور صام  
مرا ماکرت لعداد



صورت استخراج عودها بهما وارد و عرق بند

جمع ملان المادری لوح استخراج العرق و ما به ارتفاع

الدهن

ص

برای اسراف

در در مسکون خط

ص

مادر

مادر

صورت استخراج العرق

الدهن

ما و الورد و ما و عود

للافتاح للعود و لعود و مسکون

لعود و ما و عود

مادر

و لطیف

این صورت معلوم شود که مارجیه در استعمال صرف شود بجاصل

قرار حاصل اید تمامت آن از اراج و جنس که باشد در تفصیل صادر  
و دنگ ساند مستقر و انرا از جمع کم کرد حساب نکود و بها و خبک  
و گرایه و نقل و دیگر مصالح حاصل می شود بم ارجح معلوم گردد

<b>الورد</b>	<b>مسلمون</b>	<b>لوط</b>
سراجه مدارعانا	بم و در مد مدارعانا	مدلر عرج ماء الورد
عرج و می عا مام	عرج عا مام و عا	و مسلمون بکود ماء مام
و ماء مام	مام و ماء مام	حافار و عا لیس عا عا عا

**الف** **ر**

عند استخرج	الرج	البی
	بم و اصل	بم و اصل
	بم و اصل	بم و اصل

<b>الورد</b>	<b>عرق</b>	<b>حط</b>
بم و اصل	بم و اصل	بم و اصل
مام	مام	مام

**صورت** **تسع** **ارتفاعات**



على طلاق المربع سباع طلاق واستعمال درويحات سهو سنة مسجاء  
ع مسدول سهو سنة مسجاء، موجب دور الدخاينة ومع طلاق

### الفواكه

اجل الممر لاصاف

الحسن الدف المسح حاكم  
الدرم طالور

### صارو دنا

في الشعير بيقوم لارباب ومع طلاق وطلاق سارج لدا علم طلاق

ماهي راي الفواكه

عالم مالرك

### المسح

ولر سار ما يكون

في الدر وفي

حالم

### الحسن

ولر سار ما يكون

في الدر وفي

حالم

### رار

الدرج ماهي

### للق

بعد الشعير

السعد

النساء

الدرم

صوره

"

جمع على ملان العلاف من ارتفاع قدره فلان و اراد فلان سارح كرا

الخط  
لما حوت

صار من ذلك

في التبديل

الخط لما حوت

الحاوي من قبله من  
حاصره و حاصره  
ما حوت ما حوت

الشعور من قبله من  
حاصره و حاصره  
ما حوت ما حوت

رأى

الخط

بعد التبديل

لما حوت ما حوت

أمر

الخط  
ما حوت

السعر

الخط  
ما حوت

الخط

ما حوت



**فصل دوم در کتابخانه و زیاده و طریق اوضاع و کیفیت**  
**و صورت آن**

حون جمع و خرج حساب تمام سود و باقیمانده دیگر متساوی باشد  
 مانده اگر زیاده باشد یا کم سه قسم لازم آید اول الجمع و خرج  
 متساوی باشد در وجه دلک یا مصرفه تماماً در بار آورده  
 و درین صورت خالی نباشد حساب درست جمع و خرج را  
 متبایله و تصحیح کرده جایزه دهند و بموجب اجازت حاکم  
 دیوان و التماس عامل مفاصات بنویسند شرح و اگر  
 عامل را دعوی باشد دعوی کند و در مطالعه آورد بعد از آن عامل  
 را بگویند تا بدو عرف بنویسد تا مارجع مصلحت دیوان و ملک  
 معلوم دارد و برآه و مکبوب آن ضایع شده باشد یا خرجی  
 باشد تا آنکه از دفع ضروری از ولایت یا رعیت یا همی تا آنکه  
 تعلق حضرت یا دیگر حضرات خوانین و شه رادگان و جماعت  
 معتبران که آن موجب ضرر و بازخواست ناسد و این برآه  
 مکبوب بنویسد جدا بنویسند و مارجع مصلحت و معاملت تعلق

دارد مظلومه و اخراجات و زیاده مرسوم علیه بر مقرر  
 و سوا قسط حیوانات و تلف و ضعیف و امثال آن جدا بود  
 و سر بالا، مسجی درین نوع نکند همچنان مفصل جدا جدا  
 محض و عامل حاکم عرض کند هر چه از قسم اول مقرر شود  
 بجری گردد و پروانه اجزا محط حاکم یا برومی که در دیوان  
 مقرر باشد حاصل شود انرا در متن خرج حساب اضافت  
 کند مگر در باب خوش و زیاده عامل بکشد و هر چه از  
 قسم دوم باشد الوجوه بر عوی العامل و حکم با جرایم موجب  
 البر و لجه یا محظ الشریف و ان مفصل را بتمامی در اینجا  
 ننویسد و زیاده بر کشد چنانکه صورت آن نموده می شود  
**قسم دوم** آنچه جمع بیشتر باشد از خرج ملاشک در آن  
 حساب باقی باشد مد الباسه یا زیاده مد الوضع من ملک  
 بکشد باز اگر عامل را دعوی باشد حساب درست باشد عامل  
 را جواب قسام بدهد و در تصحیح و مقابله کرده در دفتر خاله  
 نهد و اگر عامل را دعوی باشد بخان او را دیده بگوید بعامل



تا بهرمان طریق که گفت شد دعوی خود بنویسد و نسخه آنرا  
محدث حاکم برد و بحضور عامل عرض کند و هیچ از قسم اول مجری شود  
موجب بر روانه خط یا حکم بقدر دوان در متن حساب دیوان  
اصناف کند و مجری در باب خوش و هیچ از قسم دوم باشد  
و مجری که در دفتر بر بای بنویسد خواه من دلت کشد و خواه  
ببقیر بر بنویسد و هر یکی ازین دو مدد مکرر از مدد بای باید  
که باشد و اگر حکمی از قسم اول یا قسم دوم موقوف باشد  
آن مدد در دفتر بر بای بنویسد حرف موقوف و حرف بالا  
کلام باشد که مجری فرموده باشد از قسم اول در متن خرج بنویسد  
و از قسم دوم که در دفتر بر بای و این دعوی عامل ارسه  
بیرون ناسد یا مساوی یا بای یا کمتر یا بیشتر باشد اگر  
مساوی باشد در زیر صج دلت بنویسد و تماماً در بارز آورد  
صج دلت یا بقیر بره را باندازه بای کشد و من دلت  
ایجا کشد و اگر بیشتر من دلت ایجا کشدن نشاء قدر  
زیادت را زیر اول بنویسد و بقیر بره بنویسد و سبق بر ادت گذا

یعنی زیادت و تماماً در بارز این بقدره ثبت کند چنانکه صورت  
 آن نموده سود آن را الله تعالی و صحت دلک اینجاست  
 و این طریقه از استاد دال فاضل حواجه مال الدین منی طاب ثراه  
 استقادت کرده آمد و اگر دعوی کمتر از باقی باشد اینجا من دلک  
 کشد مد آن کمتر از مد باقی و آن مقدار که دعوی باشد در زیر  
 این من دلک در بارز ثبت کند و آنچه باقی ماند بعد از آن  
 من دلک مد و من دلک النض بر کشد باز از مد من دلک و آن  
 مقدار باقی دوم در بارز آن بنویسد و چون بصایه مستغرق  
 سود صحت دلک فی الوجوه باز از مد من دلک بکشد و تماماً در  
 بارز آن بنویسد و طایفه می گویند که بعد از نض من دلک  
 نشاند نوشتن و معنای آن این معنی می نماید جوینده در  
 بعضی محاسبات استادان دیده است که بعد از نض باقی چون  
 بعضی بخرج رود و نخواهد که محاسبه را جهت غرضی از اعراض  
 تعبیر کند صحت در فی الوجوه معنی آنکه بنویسد مد کمتر  
 از نض باقی و آنچه باقی ماند بنویسد که بقای الاکلام دیده بعد از صحت



**قسم سوم** آنچه خرج بیست ریاسد اربع لاشل عامل زیادت  
 باشد در حساب الزیادت برگشت مقدار مد مصرفه و لفظ  
 الفاضل بعضی از کتاب می نویسند و اسناد آن دان  
 آنرا نمی بینند چه فصل زیاده است در علم و هنر نه در کمیت  
 مقدار و این زیاده از کمیت مقدار است پس زیادت باید  
 نوشتن و اسناد کامل خواهد حال لدین طاب مثلاً آنرا  
 بنسبندری و حق بجانب حدش بودی و باز درین صورت  
 حال از دو نوع بیرون نباشد عامل را دعوی دیگر باشد یا نه اگر  
 نباشد حساب مقرر شد اگر عامل مفاصات او بنویسد و وجه  
 دیک زیادت او اطلاق کند در وجه دیک مفاصات بنویسد  
 وجه دیک زیادت باز از مد الزیادت کسند و اگر  
 عامل را دعوی باشد بمحان بعد از تفسیر هر چه از ضم اول باشد  
 در متن خرج اصاف کند چنانکه طریق آن سان کرده اند و هیچ  
 از قسم دوم نباشد بر زیادت اصاف کند اضعیف الی دیک  
 و چنان زیادت برگشت و اگر چنانکه محاسبه را حکم شود

که با استخراج و لایق رود مقررات عامل را بصورت ثبت  
 باید کردن و چون صورتها کم دیوان نباشد او را من دلت  
 یا بقریه نوشتن آن در زیر وجه دلت تا حد آنکه محکم حاصل  
 رسد آن مقرّر شود بقریه یا من دلت پیوسته و براند  
 اکنون در صورتی که این اقسام شروع کنیم ان شاء الله تعالی  
 که استخراج جواب مدّ و مسلک باشد و الله اعلم بالصواب  
 والیه المرجع والمآب



صود

آج خرج مساوی جمع باشد و عامل دعوی دیگر دارد

جمه

علم فلان و مقاطعة بمقام فلان و سنه کذا بموجب الحجة المأذونه عنه  
وود

والله اعلم

حاکم

مصرع في الوجه المذكور

ما

اليدراج

الخراج

لوجه الجناس المذكور في فلان بصالح السبوح الخاص باستقام  
موصيكم بتأريخ كذا ملان موصيكم بتأريخ كذا  
الى سار

حاکم

بمقداران علمي دعوی  
داست پس فوجیر

**ماضی** اخلاصی مذکور که ماناد  
 معاصر و صفاری  
**مستقبل** سده اند چه کرایه  
 در مدت پنج روز که  
**مستقبل** بعد بیرون از اصل  
 حکم شد در اکل نشسته  
 می بوم نوسا <sup>لایع</sup>  
 سطر

**مستقبل** و چون حکم شود که مجبوری دله مذ حساب برین موجب شود  
 سطر

**مصرف** ۲ الاخر احاط و الدعای المذکوره

حالی که این بود  
 سطر

**الایضا** ۱ لوم اشکالبی اهتمام و تحول و الا  
 مصالح السروح باهتمام فلان  
**الایضا** ۲ موجب اهتمام  
 سارح کذا  
 الی سار

**الایضا** ۳ المذکوره بدعوی عامی اعوض بهام و الا  
 محط فلان ۲ و هر که ایمل السروح  
**الایضا** ۴ و حکم باصل علی طایفه موجب  
 الی اعوض و حکم باصل علی طایفه موجب  
 محط السریف  
 ماناد  
 لما نوبد  
 سطر



المع وز رسم  
الاهتمام في مدة حياهم بسبب  
علم المعاملات بحسن في الاول

الاعلان في يوم

بدر

بالنسب

بدر

الزبي أده  
موصلة السيادة

لبنان  
بدر

صور  
اع در حساب باي باشد و دعوى لم ارباني

حم  
على فلان الدين و مقاطعة بخلافان موصلة الحج المقدر عنه

وذلك  
القول الرابع  
حاشا

وص  
في الوجه المذكور

الاصاح الاصاح  
لوجه بدش الكبير باهتمام فلان بموجب  
مصلحة السويح باهتمام فلان بموجب  
حكمه سارح كذا  
حكمه سارح كذا  
الصار

الموجب مد الباه

لا يصح اسار

بعد اذان عامل سه دعوی خود کرد و فاضله احصایان بر لرد و آشرا  
حکم شد که موقوف دارند بآن بر آند تمامت دعوی او را در متن و در  
موسند برین موجب

و در آن  
ع الوجوه المکرهه موجب ما عصب و حکم موجب البر و اجم  
للخط السرف

لنیرا نویسی  
مدط

الموقوف  
سم نه اصاحه طای و فغان بکراهه فقال السوع الی اذان لهور الباقیه  
ما سار

المجب  
موجب البر و اجمه بالخط للبریف مورا مقام طای

لما نویسی  
مدط

و در  
التماعی طایم کاسح

و در  
العلم بالعالم مجری  
مدط

لا نویسی

مدط

نص ال

لا نویسی



الحنانك در دعوى يافيه لافاجيان عامل استه باسد برين موجب بود

**وضع** در الوهه المذكوره

السماساد

**المراد** يوم الاثنين للسر بموت اعلان موجب لم

**المراد** بمصالح السرح باهتنام فلان موجب

سارح كذا  
طاسار

حكم سارح كذا  
الطاسار

**المراد** بمصالح السرح

**المراد** كذا بمصالح السرح الى

اول حسنة غوص  
وكم باجران خط السرح  
ماسار

**المراد** بموجب مدة البان

طاسار

**المراد** مامود عوار وعص وكم باجران بموجب السرح خط السرح

لما توبار  
سرح

**المراد** النعم بموجب شرح الساس

ماركس

سرح

و در آن  
النص

بلاک  
نور

صورت  
ای دعوی مساوی باقی باشد

21

بموجب مدّ السیامه

الحیث

صورت

نام و دعواه و عرض بمقام فلان محض و طلاق و فلان و حکم بجزایه حسب  
البر و آنچه می الدیوان الحفظ الاسرف عانا اگر دعوی از قیّم اولی باشد  
در متن شرح باید نوشتن و راندن اما این صورت آنست که دعوی  
از قیّم دوم باشد

و ن

المع

لصاحب

من المعاصر فی المشرف و المستوفی

من المعاصر علیها بالمراده

و النقصان

المرطار

المرطار و الواردین هم سرب

المرطار و هم طلاق و طلاق

مرطار



صورت  
ای دعوی ریاست باشد از باب ۲

۲۱

ال  
موجب مله البیاضه

الصلی

رید

له  
براده صیار

و علم بجزایه موجب رد و جرح و طاعه  
الجهان است والله اعلم  
بالمصوب

المع  
ور

و المعایر مع المفسر المستور

الصلی

امام

برای التوجه درین بیاضیه و لایت

و هم ملان و فلان

لما صار

مرد و ت که حکم شود که عوض زیادت عامل بدهند و حکایت بنویسند  
که عوض زیادت مذکور ملان موجب حکم و ساری کذا داده شد  
و چون حکم شود که مفاسد عامل بنویسند صورت زیادت  
تحتان بشرح بر سبیل حکایت در لغی مفاسد ثبت کند و تحت عامل

نشاند که عوض رادت اور سيد و در خيطة ديوان تسليم كنند و الباقى  
بالصواب

صور  
البحر الى المستعوى بارسد

21

البحر باده السيام

البحر

وذلك ما هو النظر في جماعه قدره فلان موراد و الحى  
سريف

لما سار

وذلك النص

مستعوى

وذلك  
في السهول و المشية بام العام الحكم

عاما

صور  
البحر الى المستعوى بارسد

21

البحر باده السيام

البحر

وذلك ما هو النظر

لما سار

وذلك النص

مستعوى



ص م ع  
ما در سرف العالم موجب البر و ای  
خط السرف  
لما سار

نق م ل ا ک  
تیه  
لما سار

ص و ر ت  
لی در حساب زیادہ با سہ و عمال و عوی  
دیکہ دارد

ل د م ل ہ  
لہ موجب مدہ السیاحہ  
ص م ا س ا ر

ا ص ف ا ل د ل  
ما ہوا النظر ہم رعایا و قہرہ ملان مغزرا بعد ما عرض ہوا بحی الخط السرف  
ص م ا س ا ر

ل ح ل ہ ر ی ا د ہ ل ہ  
الساد

و ج د ل ک ل ک  
و عیال ملان ۷ سہ لدا  
ص م ا س ا ر

ب ص ل ز ی ہ ل ہ  
ص م ا س ا ر

**صور**  
 ايج در اسخراج سمرقاند صلوة تنب  
 كند

**لغ**  
 خرج والولاية بصرف هذا حسب لاسخراج حكم الامرا ملان و ملان  
 وقلم ملان  
 ودنك  
 ملاعزل الرح  
 عالصار

**المع**  
 المعطى سار  
 دور الدى سار  
 ملاعزل سار

**وص**  
 وجر الايد احديم الاسن الكلبس بحول ملان بانيه كذا  
 المعطى سار

**ال**  
 بموجب مدة السيامه  
 ملاعزل سار

**وحد**  
 بغير العائد وسهاده المسرف والمستور

ملاعزل سار

**اخر احاط**  
 لاجل محسن الولد من هم  
 لاجل محسن الولد من هم  
 و قد حصل وجوبهم  
 ملاعزل  
 لاجل محسن الولد من هم  
 الى سار  
 الجماعة اهل العسكر  
 وقد محافظه البلاد  
 السار سار



**تنبیه** و متها باشد که در حساب وجوه و اجناس جمع باشد یا  
دو نوع نقد و از حقی عامل را باقی باشد و از جهت دیگر زیاده محاسب باید که  
که صورت باقی را مقدم دارد بر زیادت تا حاصل را تنقیر حاصل نماید  
و در حین حساب سه شکل ایراد کرده آید و آن اینست

الريادة خادك 2 ال خادك 21 والريادة خادك

عليه راحا	عليه راحا
الطلا	الطلا
عريضا	عريضا
مارساد	مارساد

البراد  
له الطلا  
ومسلا

البر والبراد خادك 21

الباء 2  
عليه راحا  
مارمار

صورت اول

الزيادة والزيادة 21

العلم 21

الطلا  
عصا

الدرة 21

الريح

لما

الحق الساء 21

لوجه الزيادة ومصارف الطلا

قوار السور مسال 21

راحا ماما

وحدونا 21

الساء ع مصارف الطلا 21

21

صالح 21

راحا

لرعة

صورت 21

دوم



ال ————— ال والريادة

ال ————— ال ال الطلي  
الرياح  
ص  
لشعلا

و ————— و  
لوجه الريادة ومصارف الطلي  
قمار لوجه سوال ع  
رلها  
رغسلا

و ————— و  
النص  
رغسلا

صورة ————— سؤوم

ال والريادة ————— ال

ال ————— ال ال  
علمه الطلي  
لشعلا  
رلها  
ص

من	ما يحاسب له عوض رباذه و المصارفه	هـ
	الطلاء و صنفه راحا قرار الكوبر مسال و مسال	
نقير	الطلاء	هـ
	او عو مسال	
صورد	جهايم	
لب	والد رباذه كادكر	هـ
ال	الطلاء	هـ
	عليه لمسالا	
الد	الملاح	اذه
	ص	
اهي في الب	لوحه الد رباذه	هـ
	الطلاء و	
	ص راها قرار الكوبر مسال و مسال	
	و البزاده الرا منقادير	



کتاب الحساب

الطلا

مصر

ارس چهار صورت که در وجه زیادت از باقی دکه کرده اند صورت  
 اول از طبع دور نماید اما اسامان مغروح کرده اند باینکه بعد  
 صور نما بطبع نزد دکان **وصیة** وان اشک که محاسب  
 باید که بوقت حساب اعمال حساب یوم قیامت که یوم لا ینفع المال  
 ولا بنون یاد آرد و بداند که هر حساب که کند در صف اعمال  
 خود میان باید و از جمله بر محاسب واجب است که البته  
 تقریر و من دیک باقی را نماید که بر همان ورق کشد که باقی بر آن کشده  
 باشد و اگر تفصیل بسیار باشد و تقریر و من دیک نتواند  
 بر همان ورق کشیدن در زیر بایه حکایت بنویسد بعد از  
 حذین ورق تقریر و من دیک بایه آید و اگر مات باقی مستغرق  
 باشد خمس حکایت بنویسد و اگر مستغرق نباشد بنویسد  
 که حذین بایه بعد از من دیک با حذین من دیک دارد و محسان  
 اگر در حساب ریادت باشد وجه آن داده باشد وجه ریادت بر همان

ورق بنامشند و اگر میسر شود بسبب تفصیل حکایات بنویسد که  
 بعد از خلدن ورق زیادت و اضافت جلدین ورق اگر وجه داده  
 شود بنویسد که وجه زیادت تمام داده شد و اگر تمام نداده باشد  
 بنویسد اگر محاسب برین موجب شغف نکند بر عامل و دیوان  
 مسئولان نوبت فرصت آن اوراق را برزدند که بقدر مین و دلت  
 نوبت مراجعت یا عامل بخاره را حسان و محنت حاصل آید یا دیوان را  
 خسارت لازم آید هرگاه که محاسب این غبطه گوش دارد دوستگای  
 و رستگاری دنیا و آخرت مابد

بجاسب غیر که جهلا و تنه سیرع الحساب شاید العقاب

**فصل سی و نهم در اعتبارات**

جمع تصرفات و خرج و ضبط بروات و موازین و بامی و زیادت  
 و امثال آن در تجمل مضرد و جامع که در محلیم دوم بیامد چون  
 مجرر خواهد که در حسانه شروع کند اول تفصیل جمع و خرج  
 درست کند و تصرفات که بر جمع طاری شود حناک مصارفه  
 و تسعیر و قرار و اسقرار بحقیق کند و مهمات و معانی آن مفهوم



کند یا برفع مشرف و مستوفی یا باستخلاج مستخرج دیوان یا  
موجب مقرر و مقاطعة عامل که عجب داده باشد یا مقریر امضاء  
موضع یا تفصیل اصول ویرایع بادشاه و قیام بجزایزه پروانه چاه و در  
نوع خرج و دعاوی عامل محفی مستوفی در فصلی است و زیادت ذکر کرده  
ان شاء الله

نهاد و چون محرز بکتابت بروات مسغول گردد اول باید که  
عامت بروات را با مالک حشو و مارز و مقریرات در نظر آورد بدین  
برای سحنی داشتنبانی باشد انرا جدا کند و انک شل و شهنی داشته  
باشد محدث حاکم عرض کند تا حکم ان بفرماید بعد از ان محمولات  
و در سومات هر چه شریفتر باشد مقدم دارد و مراتب مرتک  
کوش دارد و اساسی بحسب مراتب و ماصب اعتبار کند و وقف  
باشد که در هر اسمی نام ماه بکشد و بروات می نامی در دران بنویسد  
ابتدا از غره یا سطح و برین ترتیب پنج بروات بخواهند باید که  
ضمن بروات با روی محرز باشد و ظرایف اطراف دیگر و چون برات  
در سلاک کشیده باشد تا آخر بر هر سلاک کتب و اجری بکشد

و پروات را با اوراق مقابله کند و احتیاط تمام بجاء آورد و تصحیح  
 و علامت جایزه بر مبلغ و کیت بکشد و بر کتب و لهری پروات  
 بر مسمی علامت جانزه بنویسد دال بر تصحیح و مقابله اوراق و پروات  
 و بعد با ثمان و اسعار مشغول شود یا بر مقرری دیوانه یا سقر  
 عامل یا بسر وقت و اگر محامیان عامل را بر مری مطول است  
 ملائک گردد و از حساب روز قضاوت برسد و انرا با ثمان که در  
 فضلها و زیادت مسروع نوشته شد در صدمت عالم عرض  
 کند و بقطع رساند و چون اوراق بقیل و تصحیح رسد  
 اگر تفصیل بسیار باشد تادرج آن بکند و بعد مسغول شود و ضبط  
 تادرج و عقد در مقدمات فضل مندر که بیان کرده شد معلوم کند  
 و باقی و خرج را سر بالا می پرکشد و موازنه کند اگر متساوی  
 باشند حساب درست است و اگر غلط افتد باز احتیاط  
 کند و اگر در حساب زیادت باشد سر بالا جمع و زیادت را سر بالا  
 خرج موازنه باید گردان اگر متساویات باشد درست است باید که  
 تفحیل کند حق تعالی تو معین مصحح و تصدیق مکنان را و روی کنان همه مکرم



در فکله ملکوتات دیوانه وان مرتب است بر چهار فصل

**فصل اول** در بره و تعلیق **فصل دوم** در روزنامه **فصل سوم** در موامره **فصل چهارم** در مفاسدات

دگرگشتی

**اول** در بره و تعلیق و دگرگشتی

اصل بره بر آت است وان در لغت بپرا شدن باشد ارجزی و در اصطلاح اهل دیوان عبارتست از ملکونه دیوانه موشح بعلامات  
توقع مشتمل بر ائیل عامل و صاحب بحیل بعضی اراخ اورا نادوان جواب  
می باید گفتن بران بدهد و در وجه حواله معنی کند و اگر  
حناک آن ملکوب موشح نباشد بعلامات و توقع انرا دگر و تعلیق  
خوانند باید که کاتب در اول بره و تعلیق نام عامل یاد کند  
حناک اول کتابت با اول طویار متصل باشد بعد از آن  
جهتالی که بر ابا حواله می رود دگر کند که کدام ماله است از معنا  
و غیره بعد از آن حواله یاد کند بعد از آن بروانه و اسباب  
ان حواله دگر کند که ان حال مشاهده بوده است یا بر سهاله معنی

از معتدیان معروف و مشهور بعد از آن اصل حوال را از خوش  
 و باری باید بنویسد و اگر تفصیل خوش و باری طبع ناسد بنویسد  
 و اگر ستمه حوال در مرات بنویسد اولی باشد و در آخر بگوید  
 بنویسد که اعتماد بر علامات و موقع کنند و بنویسد که ملائ  
 عامل در وجه ملائ حدین دینار بدهد و اگر کار نازل باشد  
 و اصحاب دیوان حاضر نباشند بنویسد که اعتماد کرده بدهند  
 بعد از آن این برآه دیوان آورند تا بعلامات موثق گردد  
 و حسب افتد و حال دگر تسلیم همه حال که  
 که باشد دگر ایل بود و هر روز نامه ثبت کنند و دگر مقام تجریر  
 در آخر برآه بعد از تاراج متداول نوعی سازد که معروف در  
 برآه کوپا باشد و اگر در برآه مقرر کنند که وجه حواله  
 را بر حدین مدت بدهند حناک بقضای نزود و بر طرفین  
 عجنای نزود و شی عبارتست از ملاهی دوم بر امضا برآه یا  
 تعلق که ضایع شده باشد و در اینجا یاد کنند که برآه بمیل چندین بار  
 ضایع شد حکمش اطل است و تاریخ نیز بنویسد و در برآه دوم



بپوشند که اگر نرسایند اند برسانند و شاید که عالم بپرات  
 مثنی نویسد که رسانند یا دهند بک برین جمله روند و اصحاب  
 دیوان سایه که علامات معهود نویسند هر مسوومی بر سبیل  
 حرف از اول مایهوب تا لغی رقم مثنی بران کشند خنایک بر ورق سبیل  
 نیکبرد و مسرف یا رخ بنویسد و اطر صریح بلند و تقریر دیگر  
 مثنی باید که بر طریقه امثله و مناسبت در سطر بنویسد و جهت  
 مملکی صورت نموده شود ان شاء الله تعالی

### صورت براه

متصرف معناه تهریز برساند از مال متاع واجب سند  
 فلان که در عهد و تقاطع و نیست در وجه حواله و ثبوت  
 فلان و فلان بموجب و آنچه بخط سرف بتسلیم فلان

و راجع

و حالتار بعد ملائکار اطلاق و لهما المملکة

مدان اصحاب  
 الی یار المیار

دو نفر دیار

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطاهرين  
الطوبى لهم

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطاهرين  
الطوبى لهم

اعماله بموقع مبارک و علامات دولتی مانند و چون رسانیده  
باشند یا فیه لکنند تا حسب اذن ۲ خارج فلان مقام فلان  
مشمولست بر دو فایده اول چون در  
براه باز از چشوخ خارج نشود تا او را تفصیلی نباشد معهود  
آفت که نمک مارز را بر خط مستقیم محرف که در موضع حشو  
می کشند بر فیه بین موجب

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطاهرين  
الطوبى لهم



و اگر چنانکه باز رقم نفر در افراد ادی یا عدد در معدودات  
 یا راس در حیوانات و قطعه در طيور باشد که نیمه آن کسر  
 نفر یا عدد یا راس یا قطعه باشد از نیم نفر یا عدد یا کسر  
 و امثال آن نتوان نوشت بدک آنرا بضف باز خوانند  
 و در در خط مستقیم حرف که در موشح همشو کشید باشد بر موجب

مرد یه نفر      اسب یه حصه

صعها

صعها

عارس

عبر

مطالعی      یه باره

اینستار      یه عدد

صعها  
عاطفه

صعها  
عاعداد

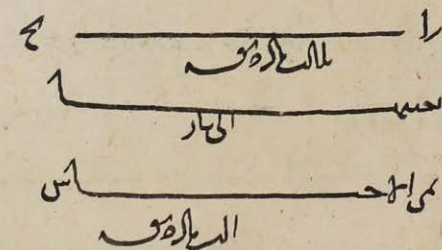
و مته باشد که کسر نیمه نتوان نوشتن اما یکسور دیگر نتوان نوشتن  
 از دو دایک و چهار دایک و امثال آن ایا ضف نریزینند و بدان  
 کسور نیز عبارت کنند      با نریز نفر

ه

نکته  
نفر

**فایده دوم** آنست که چون در پاره یاد و ورق هم در راج  
را بفصل بسیار باشد و منها بود که چون ناظر در آن پاره یا  
ورق نگاه کند و بفصل راج بسیار باشد نظرا و بر اجناس  
نیاید و از درجه اعتبار ساقط شود درین مقام طریقی رفت  
این اشباه آن باشد که کاتب زر راج و اجناس را بر هم گیرد و در  
ناظر هر دو در یک عدد صنف بپوشد بعد از آن راج را بر همان شاند  
و بفصل آن بمثل کمتر از راج بپوشد بضرورت خون راج  
بر همان نشیند ناظر داند که او را قرینه باشد بحسب طلب  
نظرا و بر اجناس آید و مطلوب فوت نشود و صورت آن چنین  
موجب است

زر راج  
و طابع  
در وصف





طالع ماراس ۲ مار الام مار دور مار

ماراد ۲ مار ص مار

طالع مار واج مار الم مار

عمر ۲ مار ص مار الم مار

ماراد ۲ مار ص مار الم مار

طالع مار ص مار

طالع مار ص مار

طالع مار ص مار

درد که نسیم نام دوم

وان عبارتست از ملائقی دیوان مویخ معلومات و موقع چاکم  
مستمل برانکه ملان باب المال راهلان شخص مبلغ حدیض زمان  
و مقاطعه دادیم موجب حجت که داده است تا احرار ماخذات ان المالست  
بستان و مبلغ مذکور را در مدت ملان بدیوان جواب گوید و صوم

ان برین موجب باشد **دکتر تسلیم نامه** مغایر باران شد  
 از جهات مغلیه و نیز بمقاطع داده شد فلان نامدت یکسال مینوی  
 از ابتدا تا آخر فلان تا انقضای تاریخ فلان مبلغی که بارزی شود  
 بموجب حجت که بدیوان تسلیم کرده است مقرر بدو آنه محط اشرف  
 سه هزار دینار

**اصل مسأله**

موجب قرار دادن سال  
 الی باد

تا این وجه را بقسط بدیوان حجاب می گوید و هیچ تا منظر نگرداند  
 نماید که هیچ افزوده در میان کار او نیاید و مداخلت ندارد و او  
 نماید که با معاملان روز و روادت نکند و رسم حجت دهند و ملحوظ  
 برقرار معهود بنماید و زیادت نکند

**مسأله دوم**

نمود  
 ع سار بعد از  
 اندر



## در ذکر اصول و مکاتبات

در ذکر تسلیم نامه دیوان باید که زیادت از قسطی که مقرر  
سد و الهی بلند و حاصل بفرستد و خان سازد که بفرات تحصیل  
مال نمائند مشغول شدن و قسط خود را جواب دادن دیگر قرار  
جناست که اگر عودا بالله افعی سماردی یا ارضی حادث شود که سبب  
قلت معاملات گردد و مشرف و مستوفی و اهل جرت بران کولای  
دهند بقدر ضرر تفاوت محسوب باشد برین جمله مقرر شد  
اعمال و معاملات و توفیق مبارک نماید گشت ماری کدا

## فصل در ذکر موازیه

موازیه در لغت مشاورت است و در اصطلاح اهل دیوان  
عبادتست از مکاتبات دیوانه موجب معاملات دیوان و توفیق حاکم  
مستمل بر ذکر مال مقرر یا بجامل شرح اخراجات مقرر که او را  
دران سال مجری دارند و تعیین بای و اگر مستغرق نباشد  
بلخراجات مقرر و صورت آن برین موجب است والله اعلم  
بالاصواب

**صالح** مع فلان في سنة كاملة اولها تاريخ لدا  
وانقضاؤها تاريخ لدا حسب الحجة المأخوذة عنه والمبني على اية  
خريطة الديوان مقررا حكمه . بلاشادة الشرفه موجب  
البر والخيطة بخط المشرف وذلك  
والفوق له الج

عالمی

مذللها مام السار الح

ومرت ذيل اهنس  
الكاتبهم صبط العوامات

ص ۷ مر ماسد

الوح المدكورة

ممدورار نام المدور  
 المرسوط نام مطلق حکم  
 الی اسرار  
 ممدور نام المدور  
 ممدور نام المدور  
 الی اسرار



الف. علیهم بجا به الی اخر السنه بقسط المساوی ۲ کار سه

الشیع و لیس دوسا

پروان الماف

**حکایت** و بقری که از دیوان بفسد که صورت معامله جمع  
و خرج مقرریین موجب است بیرون از آن در موامره مثبت است  
اورا مزاج نشوند و بعضی بزرسانند و مال دیوان بقسط مقرر  
رسانند دیوان بیرون از قسط وجه ندهد و بطلبد باید که در اخر  
طوبار از باقی شرح دهند ضابطه ای دیوان صلاح بیند بعد  
اران در اخر سال ای عامل از مقرری داده باشد از وی محسوب دارند  
و بابت را در وجه حوالات نهند تمهید اخراجات مقرری او را جمع  
باید کردن و محصل آنرا از سر وی دفع کردن و عوض دادن چون  
موامره بحقیقت مشاوری است با عامل از طرف دیوان بر سبیل  
جوازیه بر سبیل وجوب بدان سبب در اخر سال حساب مغایر  
موامره و اتفاق می افتد بخلاف مفاسد که دکر آن می آید چه عامل  
را برسد که مرجه که او در مفاسد رانده باشد که انرا ندهد بدیوان

رجوع کند و الله اعلم بالصواب

### فصل در مکلفات

الجهاد

معاصات لغت از فضامت است و قوام معضی الانسان من الدين  
 احاطت بکل من الدين والمضيق اذ ان مشتب است و در اصطلاح  
 اهل دیوان عبارت از ملکوب دیوانه موجب بعلامات و توقع  
 مستجاب رجوع مال و احوالات — تا اگر بمات مال  
 بالاجاب مستغرق است دیوان را مان عامل مطالع مانده است  
 و اگر باقی مانده باشد بیرون از باب عامل دعوی دیگر نه پس عامل اطراف  
 یافت صورت حساب برین موجب است نوشته شد تا اتفاق  
 که منان موافقه و مفاسد باشد باجمال معلوم گردد

الخ

و حب جمع علی فلان و عقد ضمان مع الصابونیه بتاریخ سنه  
 اولها تاریخ ملان و انقضائها تاریخ کذا حسب محج المقدمه عنه مقدمه  
 لموازمه فی بدیهه محکم بالامر الصالی دام نفاذه فی تاریخ کذا



وردد

والعلاج

عن البار

وضع ودل

في الوجوه المذكورة بحكام البروات الدوايه

في التامف

المعروف

متر في المواضع حسب التامفات المروضة

التامف

مص التامف

الح الادرا

بم برنام طلال المر

تامف

الى بار بعد الدار لم سار

الدار

عبار

ومر في كل اهل

رسوم

الكاتب هم ضبط

المعالم

ما بار

ص

**الاطلاق** 2 وجه المداخلة هم الاس البكر يحوي ملال حكم البروات المروانة

موتخا ماتون نغا تنابع كدا

بعد الاسار

بعد الاسار لم يصل

بعد الاسار

**د** موجب ملك السيامه لعادله كدا **21**

لدراف

**د** ما هو النظر بعد وروز الاعنام و الاطراف

سهادة المشرف المستوفى واهل الخيرة و محص

وحكم باهم اية مقدر امار واجه بخط السيف

الكار

**د** الفصل من رز الوصل 2 الد بالسط

داف

دراول يادر اخر طوارين موجب بنفسد



محاسبه کج و خرج ملان که از معاوضه بحاء صانون بریز که در عهد او  
 بود از اول ملان تاریخ تا انقضاء ملان در قلم گرفته اند در روشن شد  
 و این مفاسد جهت او نوشته شد تا از باب حوالات  
 و امواب خرج مقرر درون اخ درین مفاسد آمده است بلحاظات  
 دیگر مریع شوند و مطالبتی نمایند و کسی را که درون این سخن باشد  
 در میان آید و باز نماید تا غیورانی او کرده سود ملان نماید که اخ  
 بر روی حواله و دولت موجب بروات داخل مفاسد برسانند  
 و بعد و علت تمسک بخوب و معسط ادا کنند برین جمله رود و اعتماد  
 بر علامات و توفیق دیوانی کند که است تاریخ ملان

لحم سوم

در اصول و فاسد و ان معنی اصل است

فصل اول فصل دوم فصل سوم

در روزنامه در موهبات در فائون

فصل چهارم در دفعه پنجم

در دفعه پنجم

در دفعه اول

در دفعه ششم

فصل پنجم

در دفعه پنجم

اول

فصل در روز نهم

و از آن دفعه معلوم می شود که این عبارتست از دفعه که جمله  
مقررات و احوالات اموال در آن واقع شود در آن  
دفعه روز بروز ثبت کند از کلی جزوی و سایر احوال  
انواع روز و ماه و سال در دفعه روزنامه معهود نیست  
و اسامی آن گفته اند که در زیر چلنک شاید کرد تا اسواد معتدلا  
علیه باشد و اگر سهوی افتد یا حوالی و مقصوری باطل  
سود رقم ترقی بر آن کشد و سبب و سهوان مطلق  
شرح یاد کند تا اگر معاودت افتد بر سران رود و از اول  
اول یا خبر باشد و درین دفعه سیاق بسیار معتدله باشد  
اگر یک باب در وقت ملک پیشتر مکرر سود تعاقبی کند ثبت نقل



وشرح حال حسب واقع محتویست و چون آغاز روزنامه گذ  
بر ورق اول روزنامه المخذة على حذرة الله الى المشتمة على  
ما كتب في الديوان استقبلها خارج كذا بلسه بقدر مد صدر  
حساب بعد ازان آن ورق را بياض بگذارد و بر سر هر  
ورق که اید این حکایت که روزنامه به الى اخر ماه که  
بنویسد بر ورق دوم نام ماه بکشد بمدة کمتر آمد روزنامه  
و اگر آن ورق دوم باشد خالی نباشد که تمة ورق روز  
اول یا دوم ماه اگر تمة ورق روز اول باشد بر سر هر ورق  
که بر سر ورق بنویسد نام ماه که کل بر ورق دوم بقدر مد  
روز اول بکشد و اگر کل حوالت را بعضی بر ورق اول باشد  
و بعضی بر ورق دیگر در مقابلة ضلع ورق اول ازان حوالت  
است و اگر حواصط بعضی از سه روز و ایام خالی باشد و هیچ  
حوالتی و مقرری در آن نباید اسمی از آن ماه و روز نباید کشیدن  
تا در وقت مختص نکوشد که آن ورق ضایع شده است و باید  
که اعداد اوراق بقلم هندی یا لاء بدان روز ثبت کند تا شبتهی

حادث نشود و موجب تردد نکرود  
 و مقررات که در روزنامه ثبت سود اگر بعضی از آن باطل شود  
 یا بر سران حوالات یا بعضی از آن بقدری باطل شده باشد  
 علامت توقف نباشد و سبب بطلان در ریزان بنویسد و اگر  
 سبب اصل آورده باشد و باطل شده و اگر آن در روز توقف  
 بنویسد و اگر حوالتی راجع سود بوسیله توقف نباشد  
 و در ریز بنویسد که رجوع الی ملان بعد از آنکه اول اطلاق حواله  
 بشود و آنکه از دو حواله یکی راجع سود و یکی بوقرار ماند و اگر  
 مرد و معین ایراد کند برین صورت

لما

منها

رجوع فی راجع علی المقررات

ملان

ما

حول این مواعید در روزنامه معترض سود اکنون در صورت ان شروع  
 کنیم ان شاء الله تعالی تا مفید طالبان باشد





## الحسن كـ معاطا

الامر المعظم المفضول طلال مالهام طلال معاد الخانة بعده وضمان  
 زيوعه بالسيو غامشي حكيم ، خط الريف طلال في مدة سنكاملة ابتدائها  
 تاريخ كذا حسب الحج المظفر حكيم تاريخ كذا حسب الحج المظفر حكيم  
 بفرداد مريد بروايج بقلم السرف سفاها  
 نعالكار لكار كنز لال التيسل  
 محو مسلم

النحاتون  
 الى الديوت ليعاد سندان  
 المعطية لسيو غامشي حكيم ، بروايج  
 خط الريف

نعالكار  
 كنز لال التيسل

المعطية لسيو غامشي حكيم ، بروايج  
 خط الريف  
 نعالكار  
 كنز لال التيسل



ردود نامه رسوم

ای طایان نامر الامر العادل حکم  
 ۲ استقام الملک طایان حکومتها  
 و امواتها بالعام  
 سبب رد بوسه  
 ان مسرور او طاع  
 و اشغالان

کتب علی السار

علی الولاية و المال و القوچور تسلیم  
 طایان  
 مان

اصمهان وای کرمان  
 عاکار عاکار

المواجم

باسم المستغنی لادیه للدره بالقلاع بوز  
 مقامهم طایان حکم ، تسهیل طایان  
 برواجه خط الشرف  
 تسهیل الاهداف  
 تسهیل طایان تسهیل طایان  
 اما

حکم الله العالی طایان

جون دران زمره سری موالی  
 بنادر نام زمره بوسه  
 و قلی بوسه

## يوم الثالث

الثالث منه

## المعاظ

دار الضرب وتوابعها عدد يوم قرا  
مع فلان مدة سكرامه اولها  
سارخ كذا بموجب المحض  
كس على فلان عا لاساد  
بالنسط التسم ان توصلي

## الحكم

الى قلعه و باهتام حوله و كس  
بموجبكم بسلام فلان  
ع لاساد  
كس على فلان عا لاساد

## مث

في

## المواجب

دوسته شد كه در مارح غره محرم  
سه كذا مبلغ عا لاساد اسم و غلشي  
حانوی محط بر بخا و لوداد دوسته  
بودم محمود نه كه برات ضالع شده است  
بانه كه ان دجوه بدهند و حكم ان  
متقي براه دانند

باسم لاسف سلاويه المرتبه في القاعه  
بتهنزه مقدمهم فلان محكم  
لواجب ملاش اولها تاريخ كذا سلما  
الى فلان عا لاساد  
كس على و لاساد عا لاساد



## الحوي ل الس ل

الى الاراجيس وسمها الروسى المصنوع في استقام لراسر ولان ريد له  
 في وجه الاش الكدر موجه علم لواجب سنده كامله اولها تاريخ كرا حكم  
 در واجه بعلم سرف راجا واجه معاه در واجه بخط سرف و عاليت اطا افا  
 بغداد الى السار في غرة من على القمار والساد راجا  
 الى حاجه اداد حاله  
 كسراة على معاه  
 كسراة على معاه

## مقاطع

معا السلامى وواعها بعهد  
 سمنى للمحمود في مدة سده كامله  
 استاوها تاريخ كرا و اعضاوها  
 تاريخ كرا بالاسارة السيف  
 اهل السار

المقهور المستراد  
 الى السار

در دوم

در دفعه توجیهات

فصل

و آن عبارتست از دفعه جامع ابواب و روزنامه در آن روز بروز  
در روزنامه ثبت کنند در دفعه توجیهات  
مرد کنند حرف حرف و دفعه دفعه بر آن ترتیب و ایام  
و سهور در بر آن ابواب و توجیهات می نویسند

چون روزنامه مسعوق شده باشد این دفعه توجیهات معلوم  
گردد خصوصاً باب تحویلات که بواسطه این دفعه مرتب شود  
ممنوع خواهد که آغاز دفعه کند اول صد حساب بر یک  
ورق کنند و بر سر هر ورق صورت آن بنویسند و بر بانه  
مکتب آن بماند بر ورق دیگر گذارد بماند مکتب از ابواب و حرف و دفعه  
آن در دو رها و دفعه روزنامه اطلاق شده باشد بر ورق دیگر  
بنویسند تا آخر اگر خواهد که ابواب و اسامی را ساری با سربا  
توان آوردن و اعتبارات ابطال و راجع حساب از روزنامه  
معلوم شود تصحیح کنند و مرجع از روزنامه نقل رسد علامت  
نقل بر آن کند حساب صورت آن نموده می شود پس با الله تعالی



دک

معاملات الديوانه والقويات والمورات والخراجات

حساب ما سقمنه اوراق هذه الدفاتر قلا عما تلب في الدوز بالحج وودك  
راسم عبال مارج كذا تحريرا ما لهم العالي زبد فاده في مارج كذا ولهم توليه

اشرك دورق تخلص بدارد  
شارع باله بدارد  
شارع باله بدارد

م

اموال الديوانه بالولايات

محممان اليك دورق راسم عبال بدارد  
تادراخر الدخا هدر  
راسم عبال بدارد  
اشرك دورق تخلص بدارد  
شارع باله بدارد  
شارع باله بدارد

روز

تبر

بالحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

التمتع

والحاجات

بعنده وصال ملائكة سنة  
كاملة استأوها مارح كذا واستأوها  
مارح كذا لحسب الحج المأذون غير مأذون  
بإشارة السيف ولعلها التسليم  
بالحج في غيره المحرم السنة

الحاجات

والسلاح

وبالجمعة وصال ملائكة سنة  
كاملة استأوها مارح كذا  
واقضواوها مارح كذا لحسب  
المأذون غير مأذون بالأسادة الشريعة  
ولعلها التسليم بالحج في غيره المحرم  
بعد رضا مقصدا في المال المحرم  
سنة من عمر المسلم

الحاجات

المفرد المستأجر

السار

لما هو

محمد بن عبد الله

الحاجات



دار الضی

وتواضعهم ورايع فلان في مدته  
كامله او هانوح كذا موجب له واجبه

عظ الشف

عظ السار

لله الشف  
لله السار  
الرجس في الفخذ  
الرجس في الفخذ

الحويلا

الى المدكوب

مخالصك في ورق را ايجاصين بدار و تال  
خواهد در اخر اساني جفت سايه ناسر بيلو  
وان قلعه در مامت ابواب  
درد و مر جاله اساني باشد  
بند کردن

موا

بيوت الاعمال

قب

محران

استقام للصديق باح الدرس  
بشکلاستقام للصديق باح الدرس  
ابواب المسووع معاء حكماطلافا 2 عرو  
رسته عليغا البدر  
نور

لک الیاد

اطلافا بال محمد  
علي خان زرقان

ع الیاد

اطلافا بال محمد  
علي درخانه  
تسلیم ملا

ع الیاد

لويج الیاد

لويج الیاد

اطلافا بال محمد  
لک الیادو بعد روضه الیاد  
لک الیاد



## الخراجات

لغات المدغمون

بالسنة عامسية وحلم به  
الرواج يحط السرف اطلاقا  
عن محم السنة تسليم فلا ان سفا  
نعداد  
عليه

العس المصور

لغات

بالسنة عامسية وحكم به  
السرف اطلاقا تسليم فلا ان  
عوم محم السنة معا الولا  
نعداد  
عليه

رجز في الدنيا  
على القدر

راجع بغداد في مال  
طال

الموسوي

بدر العادل  
بدر عدله

لو احب شرفا له او لها ما يبع كراء علم  
عظ الشريف اطلاقا عنده محمد التتلم  
ملائه المال والعقول والنوام

اصحاب  
عالمين عالمين

المولود  
بسم المديون



الحاج احمد سهرلاره المرتبه قلعه البهريه معلوم فلان

لواحق سهر او لها تاريخ كذا علم	لواحق سهر او لها تاريخ كذا علم
مقرر او راجع السيف اطلاقا	مقرر او راجع خط السيف
والله اعلم	اطلافا في غيره محرم على ادولغار
عصار	مدره فلان سلم فلان
علاذ الحار	السار

لوسوم

ف

دود فتر مانو ن

تأني لفظيست سريانه موضوع جهت اسم مصدر ودد  
اصطلاح اهل ديوان دود فتر را گویند لیکن اهل نقل  
اموال مواضع دارد وان آن باشد که مقرر اموال مواضع  
که معین و ثبت شده باشد در اینجا مذکور و ثابت شود  
مسمی و مفصل مورخ بکلیات قدیم و حدیث و انرا دود فتر  
اموال گویند و دودم آخ معاملات متعلق دارد صالی عفا

وغيره وان ان باشد که موقوفات دیوانی که نسبت معامل  
 وادفع از رعایا بجه قرار می ستاند و در اینجا مذکور باشد و انرا  
 قانون قرار موقوف و در هر ضربه خوانند و صورت این موقوفات  
 امراء کتب ان شاء الله تعالی

### صور قانون اموال

اموال و العیون المعنویه نلحیه سر درود من احوال مملکتین فلان  
 و علم فلان و کل سیمیه و استقبال اله الواقع فی تاریخ کذا  
 محسوسا بالامر المعالی قام بفاده فی تاریخ کذا  
 و علی الملک

تعالی علی الملک

### اموال الفقیر

المرکز الملک

و ملوک و فقره

الی



الحاسد

الى النوع

المال  
الكل

الحسين

مورا

رابع

صغار

هو لای

العامر

نہ عسرا

و اما باغات و گنجینه ها  
در کوهها و غارها و در  
انوار و غبار و در  
مهر و آفتاب و در

المعالم — البحر —

مامور

لما

الديار

باب التماس

وس

الحامد  
علاء

المقام  
للمقام

المعالم - العبر المعاملات - العبر

معدن  
دارم

ملک

معمورا  
ماسار

مألف

المراعي المحرم المراعي المحرم

عزرا

عمو

ف

ریاض

۱۱۱

۱۱۱

صورت دهر مانول مأخوذات و ضریبه

ت مأخوذات و الضریبه معاً دهری سحاب طلال می مارح کدا

ل ۲ مار معاً و فی که احساس در سه مرتبه

ربله صر العربی

المعادل المعادل المعادل  
و صریح موضع المعادل  
طی یار

مواضع  
و مواضع  
الموضع  
یار

ل ۳ و فی که احساس او هر بار اول بهر و انجا بعد بسند  
مانی

در اسکندر  
حیدر واد  
العربی و الدومیه  
یار



اصطلاحات  
ساز  
مواضع

## فصل در مواضع معمرات دیوانه

و این عبارتست از دفتری که عادت احراجات دیوانه که حکم  
مقرر شده باشد که هر سال در دیوان مجری است دولت مثبت باشد  
مسمی و تفصیل این احراجات را اگر چه معین شده باشد که سال بسال از جا  
دهند بنویسند در دیو صورت دفتر وجه مقرر  
سین موجب باشد

احراجات  
المعمره میالدیول الاعلی حکم  
مقرامعیناً عصمه  
معلم الکلبه فلان و فلان معمار فلان سازج کذا بحرول بالامر  
نام مفاده غ مارخ کذا و درک  
معلمی الراج

الدال بر من الی سار

این یک ورق خاص بگذارد تا در آخر حق سر بالا باشد کردن هر نوع  
که مصلحت اقتضا کند بر آن قادر باشد و اگر در سال بعضی اجزای  
بنویسد در صدور آن اجزای مقصور بنویسد که مقام ملان  
و مخصوص ملان و تاریخ ملان و بعضیها بالتقدیر و در میان این دو  
اعتبار نگاه دارد

الح

مص الوریات

در انبار

الشی  
دیوان و کاغذ  
الدره سار

العار  
حکومت سار

المسعود السوار  
مورد انبار  
لعل سار

المسعود  
مورد انبار

المسعود  
مورد انبار

البصاة  
الدره سار

الملوک  
علی سار

الناسف  
علی سار

المسعود  
حکومت سار  
مورد انبار

علی سار

الناسف  
لعل سار

المسعود  
الدره سار



السحاب  
معلم ملان  
السيار

مراء

الناسقام  
السيار  
المنوك  
الى ياد  
الناس  
الى ياد  
عالم ياد  
عالم المعنا  
صليار

السيار  
مراء

لعل ياد

مراء  
الى ياد

مراء  
الروني  
الى ياد  
مراء  
صوا  
صليار

دبه بده بنوفه

مراء  
السيار

مراء  
ملان  
صليار  
ملان  
السيار

السيار  
بالمواضع  
صليار

بهم اصلح الجسد  
مكسار  
بهم صر الخدق  
حليار

اسماء و فاعلها  
الصلوات

سـ مـ نـ  
الساار المماار السار

الحضر  
الديالى

تدراك ~~مراق~~ بالسيار  
الكسر والعار ~~س~~ سماع السيار

سارديا البنات والسوس  
 سم الحوام ابن البان  
 ص البان

مدرسة الامام  
عن الامام

عالمسار



مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

مى لى اى

عن الياور

ايق اوغلان

عن الياور  
عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور

عن الياور



بهراد و نامواص

عز الانار

مراء

طالار

عز الانار

مسی معصرا بنوسه

و چون حبیبی این احراجات تعذر باید کرد باید که بر دود را ست کند  
و سبب لغت و صورت اول بود و خبر ثبت کند همانکه در یک صفت

نمود می شود

ون

نکا نامعظم

مالسار

ماکان موراعصه ملان معام ملان

موانار

عز انار

مفصل که باید در از

ماصا و مضافا الیه حکم ، الخیر معام

ملان هم سایر احراجات

عز انار

در فلان معام امر فلان عضو داشت که این حالتون را خرج سیاحت  
و جوی که جهت این کرد و محاسن سده گشت کفایت حکم شد  
که عالم را اضافت کند

### الفصل

### در دفتر اوجه

و این از دوری لغت معنی مصروف است و باصلاح اهل دیوان عبارتست  
از دفعی که مریک از اصول انوار الای یا اصول اجزای مقرر برود  
یا ضلعی گشته بحسب اقتضاء تفصیل بعد از آن مصرف در زیر بواب  
مال بگشاید یا تذکره آن و درجه از آن باب مال خرج شود و سیاحت  
و سبب صرف صرف و دفعه دفعه در زیر آن مخرج میسند  
و درجه دیگر در زیر آن مقرر می و بهر در وجه آن اطلاق کنند  
محمیان نه سیاحت و ترتیب در زیر آن میسند تا هر وقت که خواهند  
که بای آن مال و تنه آن خرج مقرر و محاسن برایشان در و اوراق یا  
ضلع عقد کنند و خطی محرف در زیر هر ورق یا ضلع باشند  
محاصل عقد هر ورق یا ضلع در زیر آن خط محرف میسند و کای باید که  
هر صفحه که تمام شود حاصل عقد مریک و دفعه آن در زیر ثبت کنند



تأخیر صاحب دزد مطلوب رسد و بعد از آن مجموع آن حاصلها را  
او را و یا اصلاح هر یک را بپردازد بخواهی ثبت کند آن مال را با اصل  
خرج مقر حواله مستغرق باشد آن کسب را از آن مال در زیر مصرف  
بنویسند و از آن خرج مقرر در زیر وجه دلت بیاورد که بعد از این  
برای آن مال حوالی نتوان کرد و آن خرج مقرر را در وجه نام داده شد اگر  
صاحب آن وجه صحتی دیگر خواهد زیادت باشد بدهد و اگر بابت  
مال و سهم خرج مانده باشد در زیر مصرف بنویسند مگر با مال و  
آن خطی محرف بکشند و آن مبلغ مصرف و وجه در زیر آن  
ثبت کنند جهت اطلاع بر معامله و بابت مال و سهم خرج مقرر بوجه  
اصلاح و طلب در حواله نهد و وجه بدهد و کاتب را واجب  
باشد که هر وقتی که بر مال حواله کند یا خرج مقرر را اطلاع  
یاد نماید و راجه که داشته باشد رجوع کند و آن مکررات  
و زواید بسیار اطلاع شود و وجهها مال دیوان تلف گردد  
و ضرر به مال نرسد و تدارک آن مشکل باشد یک خواست  
که مقرر اموال برجا اعتبار نیست بعضی نیست با دوای ارفع معلوم دارد

آنرا موقت ادوال در وجه نهد و بعضی است که معاملات تعلوق  
محتاج به آنرا بقسط میوان در وجه نهادن و بعضی نیست  
که از رعایا بدو سه قسط بتوان گرفت همچو آنچه که از استیصال قسط  
در وجه باید نهادن تا ضرری بر رعایا و عامل نشود چه وضامت آن  
و عاقبت آن به باشد ازان احتراز باید کرد و بی حکم  
مقرر ادولی آن باشد که در هر باب اهل را قسط و در هر ارجح  
کنند و مصرف را بنسب آن قسط برسانند و در هر باب که بهیستند  
دگر قسط بکنند اللهم که چیزی سن نازک است و در آن راه دگر کنند  
که این وجه رود تر بدهند و بعد از آن حالات دیگر صورت  
این مرد و در وجه نموده می شود ان شاء الله تعالی

صورت اوارجه مقرر ادوال

ادوال المقررات الدیوان المملیة سنة کذا استقبلها تاریخ کذا  
بحر کذا بلام و بام مضاد و تاریخ کذا و الحولیه

بیاض این قدر بام بود



ا ن

آوردی

دقت نه این غوا و امثال  
یا خن این قدر تمام باشد

نور

دقت نه او شد و دیگر آید  
این قدر ماضی تمام باشد

لامع

مقران فلان  
مسیر ای ای سار و سار ای سار و سار ای سار و سار  
مسیر ای ای سار

دقت نه ای بار ای سار و سار  
فقد و غیره

ط مس ط مس

لما سر الاول ابتداءها کان لدا  
لما سر الباء 2  
ما و ای سار

مصرف

## مصر

## مصر

حواله السوسه	حواله السوسه	حواله السوسه	حواله السوسه
لوجه اس الكدر	لوجه اس الكدر	لوجه اس الكدر	لوجه اس الكدر
ما شتم في الدنبر	ما شتم في الدنبر	ما شتم في الدنبر	ما شتم في الدنبر
براه في راج كدا	براه في راج كدا	براه في راج كدا	براه في راج كدا
سلم طلان	سلم طلان	سلم طلان	سلم طلان
ما السار	ما السار	ما السار	ما السار
لوصل في ملاندر	لوصل في ملاندر	لوصل في ملاندر	لوصل في ملاندر

حواله ادد و ز طاكه	حواله ادد و ز طاكه	حواله ادد و ز طاكه	حواله ادد و ز طاكه
معطه بالسايه عايشه	معطه بالسايه عايشه	معطه بالسايه عايشه	معطه بالسايه عايشه
محكمه سارح كدا	محكمه سارح كدا	محكمه سارح كدا	محكمه سارح كدا
عالسار	عالسار	عالسار	عالسار
لوصل في ملاندر	لوصل في ملاندر	لوصل في ملاندر	لوصل في ملاندر



مورد دوم از واجبه در اوراق

اولاً که در اوراق مورد به الزامی بالا علی ۲ سند کذا

این قدر واضح نام باشد

کلیاتی خاص  
باسمهم السامعه مقلههم ملک

وجه و کذا

اطلاعاتی مارج کذا  
سلم ملک  
عفت السار  
و عفت اصغر

اطلاعاتی مارج کذا  
سلم ملک  
عفت السار  
و عفت اصغر

اطلاعاتی مارج کذا  
سلم ملک  
عفت السار  
و عفت اصغر

اطلاعاتی مارج کذا  
سلم ملک  
عفت السار  
و عفت اصغر

اطلاعاتی مارج کذا  
سلم ملک  
عفت السار  
و عفت اصغر

اطلاعاتی مارج کذا  
سلم ملک  
عفت السار  
و عفت اصغر

**تفصیه** چون دفتر توجیهات و اوارجه را قویله و صورت  
 نموده شد در بجا مظهری نیست و آن آنست که اگر کسی گوید چون  
 دفتر اوارجه مقرر و مضبوط باشد دفتر توجیهات طلب نباشد  
 جواب آنست که این معنی در آخر اجاب تشریح که میراث را اصل معین  
 باشد راست است اما در حوالات اطلاقی که بجهت دفتر روزگرم  
 سود که بدهند او اسامی غامضیات و آخر اجاب الحان دفتر توجیهات  
 حاصل سود حوالات اطلاقی که اصول آن مفرد نباشد و اگر آن  
 دفتر را کسی نام نهد دفتر توجیهات خارج مفرد و نباشد

**در دفتر مفرد** **هشتم**  
 محاسب که در نظر کتاب اید اگر بظن بر آن دارند از آن روی که  
 آن حساب با مامون آن حساب را مفرد گویند و این مفرد اگر از  
 قسم اول باشد آنرا مفرد مطلق خوانند و اگر از قسم دوم  
 مفرد باضاف گویند و اگر بظن بر آن کنند آنرا  
 بدان اعتبار جامع خوانند پس معلوم شد که مفرد و جامع  
 باعتبار کتاب بعلق دلالت حاکم مال و بقدر و حساب تعین



و اگر مظهر در آن کسب بخشد بموقوف و تحت آن التفات نباشد  
 هر یکی از آن سه مفروضی باشد بمحاکم و اگر مظهر بموقوف او کند که  
 مجموع اموال آن ولایت است هر یکی مفروضی باشد از آن مجموع  
 اموال و اگر تحت آن کند از ابواب مال و مجبور و معامیان  
 مجبور محترمه و مجبور مناجیتی هر یک از حساب مال و مجبور و معامیان  
 آن ولایت جامع باشند اکنون چون مفروض بطین مقدم است  
 بر طین صورت دوم مفروض استجهت میدی کنیم تا مستفید بر آن  
 اطلاع یابد ان شاء الله تعالی

### سود مال ولایت

المال المصروف للمعاملات والمراعى والعشر فى النقصان بموت  
 حاکمان معاهدة الملك المعظم ناصر الدين لولاج بن شمس الدين استيفائها  
 لتورثه الواضع فى تاريخ كذا محرر فى القاهره العالی عام فلان من تاريخ كذا  
 والله وليكم

و بالله التوكل

ابد الامام امير

آبَا

آبَا مَدِينَة

الْحَمْدُ

مَدِينَة الْأَسْطِ مَدِينَة

الْحَمْدُ دَاوِلَا مَعَادَة تَم

مَدِينَة الْأَسْطِ

مَدِينَة الْأَسْطِ مَدِينَة

الْحَمْدُ مَدِينَة

مَدِينَة

الْحَمْدُ مَدِينَة

مَدِينَة

الْحَمْدُ مَدِينَة

مَدِينَة

الْحَمْدُ مَدِينَة

مَدِينَة

مَدِينَة

مَدِينَة

مَدِينَة



وضع في  
في الوجه المذكور

منه الى النار

١

المواضع المذكورة

النار

ديوان

المرسوم  
النار

النار

الباستق  
في النار  
النار  
النار  
النار

النار

النار

النار

<b>لحاتون</b>	<b>لحاتون</b>	<b>لحاتون</b>	<b>لحاتون</b>
المعظم موجب	الكثير موجب	المعظم و تبار	المعظم و تبار
حكمه سارح كذا	حكمه سارح كذا	طلال موجب حكم	طلال موجب حكم
مالسار	الى تبار	حكمه سارح كذا	حكمه سارح كذا
		مالسار	مالسار

<b>الحس</b>	<b>الن</b>
المعظم موجب	والسوس و كاشان باهنام كذا
سارح كذا	الباستقاي موجب حكمه سارح
مالسار	المواجب سارح
حكمة بالمال	عالمسار

**موراء اليربع**  
**موراء اليربع**

<b>موراء اليربع</b>	<b>موراء اليربع</b>
بمصلح دل كذا	بمصلح دل كذا
الى تبار	الى تبار
موراء اليربع	موراء اليربع

**موراء اليربع**  
**موراء اليربع**  
 الى تبار



الموجوب هذه السيامه

الى تمام النوب

..

مع ذلك وجه لكراهه مبين وان لكراهه موجب حكمه سابع كذا  
حاله لما اردت الباء

حاله موجوبه كراهه واثبات

المعاني وان كان من المثل المحظ بامر الله عز وجل  
شبهه استعملها التوفيق الواقع في امره كذا يحرم ما لا يجوز العمل به فاده  
سابع كذا والوجه

في السار

لله

الب

مع الياض

در الحاشيه مطروحه حاشيه سوا البراه  
عالمه سار حاله سار الى سار حاله سار

سلحه سار

واحد

مال

ماليار

احد

احد

احد

احد

ملاان  
الريار

ملاان  
الريار

ملاان  
الريار

ملاان  
الريار

نام دهمها  
سورسند

وضع طاء في الوجه المذكور

لغة الريار

الوزن موزون في كل سطر والذوات بواصل

ملاان

مواضع المعاني فكان

عمل المعاني

ملاان

مال النوصة موصصة

ملاان

الاسماء غاشية

الاسماء غاشية

نام المذكور  
لغة الريار

ملاان موصصة  
ملاان

سائر العوال  
موصصة  
ملاان



در بیان حکم  
برای آنکه با تمام علایق  
حکم را بیاید  
عالمی

در بیان حکم  
برای آنکه با تمام علایق

معالجی

در بیان حکم  
برای آنکه با تمام علایق  
معالجی

در بیان حکم  
برای آنکه با تمام علایق  
معالجی

در بیان حکم  
برای آنکه با تمام علایق

در بیان حکم  
برای آنکه با تمام علایق

الملك والمعا يوتان كاشان معبد الملك المعظم بامر الشيخ  
 سميته استعملها السور والواضع في تاريخ كذا عمر بن عبد الوهاب قاض

وذلك في  
 التاريخ

في تاريخ كذا

ابن السماوي  
 ع

الملك

ابن السماوي  
 ع

الملك

عبد الملك  
 ع

المحمود

مؤيد الدين  
 تاريخ

الواحد

ابن الفاضل

الملك

ملك  
 الملك بن اسناد

ملك  
 ملك بن اسناد

ملك بن اسناد



الاسم

لما التار

الباب **لده** ثالث **واحد**

حلتار

مع التار

والخا **حلتار** **حلتار** **حلتار** **حلتار**

**حلتار** **حلتار** **حلتار** **حلتار**

**مصر** **و** الوجه المذكور

اجل التار

**مصر** **و** التار **و** التار

**المسونا** **و** التار **و** التار

التار **حلتار** **حلتار** **حلتار** **حلتار**

وه

ما

اولواك سماعات

الغالب **بسم الله الرحمن الرحيم** ملاك **الغالب** **مستعار**

وحكمه **سارح كذا**  
حالكه

الحاجون **الحاجون**  
المعظم ملاك **المعظم ملاك**  
وحكمه **سارح كذا** **وحكمه** **سارح**  
حالكه **حالكه**  
الحاج

**ماحتسأ** **المواضع** **مراعي** **هذه** **السمعة** **المذكر** **من**  
لما **سارح كذا** **حالكه**

**الحاجون** **المعظم** **هذه** **ملاك** **سارح كذا** **حالكه**  
**ما** **سارح كذا** **حالكه**

**السورة** **عاشية** **بسم الله الرحمن الرحيم** **الغالب** **مستعار**  
**سارح كذا** **حالكه**

**الحاجون** **المعظم** **هذه** **ملاك** **سارح كذا** **حالكه**  
**ما** **سارح كذا** **حالكه**



الحمد لله الذي  
خلقنا

والسكون بجانين  
لو لم يكن فيكم  
عالمات

بصالح خادماه  
الذي كانا  
سماواتنا

لعمري للسوء  
الذي كانا

الحمد لله الذي  
خلقنا  
الذي كانا

الحمد لله الذي  
خلقنا  
عالماتنا

الحمد لله الذي  
خلقنا  
عالماتنا

الحمد لله الذي  
خلقنا  
عالماتنا

و

الطرح کلیم ، والمعاسیب قلم حالمات و الاطراف برین  
 الحرف اولی و شهادة الاطراف و اهل الحرف معروضاً  
 مقام ملان عبدالله

تمام شد این مطلب بود ازین ترتیل و صناعت استغنا است  
 که هر مبتدی که برین جمله واقف شود و اینرا ملکه کند بتواند بسیار  
 مستطهر شود و هر یک که بعد از معرفت این کتاب و ورزیدن  
 قواعد آن و ملکه کردن آن در کتاب مائون السعاده که در  
 استیفا و تمسک بر اصول کلی و صورت معظیات محاسبات که  
 در پیش کتاب این فن آن اصول و صورت مبسوط شدن مقصود است  
 شروع کند و بتدریج ازان فایده گیرد بواسطه آن استخراج صور  
 هر حساب که اتفاق افتد ملایم و متمکن شود ان شاء الله  
 امید است که ارباب دانش و احباب بصیرت بنظر عنایت درین  
 تامل فرمایند و مصوب صواب و صلاح بشهوان آن در گیرند



این را ببلند معنی خود بگویم عفو فرماید ان شاء الله  
و در هر روز با این دعا

و الحمد لله و صلاه و صلوة و السلام علی خیر خلقی و علی الهی الطاهر و سلم

و بعد از این دعا هر روز صد مرتبه دعا بخواند و در وقت  
در هر روز صد مرتبه دعا بخواند

ای هفت زبان سبح مجاری جوی خود  
طاهر راه منظم تو

سپاس تو ای خدایم که این دعا را  
در هر روز صد مرتبه دعا بخواند

در هر روز صد مرتبه دعا بخواند  
در هر روز صد مرتبه دعا بخواند

در هر روز صد مرتبه دعا بخواند  
در هر روز صد مرتبه دعا بخواند

در هر روز صد مرتبه دعا بخواند  
در هر روز صد مرتبه دعا بخواند

در هر روز صد مرتبه دعا بخواند  
در هر روز صد مرتبه دعا بخواند

Persea. O. 27

شوا

الدرين

الشلي

و دود

منا

ماياك

سايست







Perzsa. O.

27.

Digitized by the Library and Information  
Centre of the Hungarian Academy of  
Sciences

MTA  
1826 K